

ویژه‌نامه انقلاب ۵۷

شماره ۱۰۴

گاهنامه تئوریک گرایش مارکسیست‌های انقلابی ایران
سال سیزدهم، بهمن ۹۸، دوره چهارم

میلیتانت
Militānt

میلیتانت - شماره ۱۰۴

صفحه	نویسنده	عنوان مقالات
۳	هیئت تحریریه	پیشگفتار شماره ۱۰۴
انقلاب ۱۳۵۷		
۴	م. رازی	نکاتی در باره درس های انقلاب بهمن ۱۳۵۷
۹	م. رازی	در مورد مفهوم مارکسیستی انقلاب اجتماعی
۱۲	م. رازی	ماهیت انقلاب آتی ایران
۱۳	م. رازی	ارزیابی درس های بهمن ۱۳۵۷
۱۷	م. رازی	درس های شکست انقلاب و وظایف کنونی مارکسیست های انقلابی
۲۱	م. رازی	به مناسبت سی و دومین سالگرد انقلاب بهمن و وقایع منطقه
۲۵	ر. سپهر	بررسی تاریخی چگونگی شکل گیری و علل شکست انقلاب ۵۷
رفرمیسم		
۳۴	ع. بیانی	نقدی به صورت کامنت فیسبوکی به مقاله «انقلاب و همسفران ترامپ» نوشته تراب ثالث
ضمیمه		
۳۶	م. رازی	وجه تولید آسیایی، مراحل امپریالیسم و سرمایه داری در ایران



پیشگفتار هیئت تحریریه نشریه میلیتانت ۱۰۴

از دوستان و رفقای که مایل به همکاری با نشریه هستند درخواست می‌شود که با ایمیل نشریه contact@militaant.com تماس گرفته تا ترتیب همکاری‌ها داده شود.

این نشریه را بخوانید و به دوستان و رفقا خود معرفی کنید.

ما از نظریات، ملاحظات و نقدهای تمامی خوانندگان استقبال کرده و تلاش می‌کنیم به آنها پاسخ دهیم.

۲۲ بهمن ۱۳۹۸ مطابق با ۱۱ مه ۲۰۲۰
هیئت تحریریه میلیتانت

contact@militaant.com

چهل و یکمین سالگرد انقلاب پرشکوه بهمن ۱۳۵۷ در وضعیتی فرا می‌رسد که بحران اقتصادی نظام سرمایه‌داری در ایران منجر به حملات هرچه هارتر «نئولیبرالی» به طبقه کارگر و دیگر اقشار تحت استثمار - مانند افزایش بهای بنزین و سوخت، خصوصی‌سازی و غیره - شده است. و آن هم از سوی رژیمی که مدعی بود مدافع «مستضعفان» است! در چارچوب این نوع مشخص از دیکتاتوری طبقه سرمایه‌دار، «جمهوری اسلامی ایران»، به اضافه استثمار «عادی» کاپیتالیستی، انواع و اقسام نهادهای نظامی و شبه‌نظامی، روحانیان و دستگاه‌های مذهبی؛ بخش وسیعی از ارزش اضافه‌ای که پرولتاریای ایران تولید می‌کند را به صورت رسمی یا غیر رسمی به انباشت ثروت خود اختصاص می‌دهند.

نتیجه منطقی این بحران اقتصادی بی نظیر این است که همه‌ی جوانب زندگی کارگران و خانواده‌های آنان، و در واقع اکثریت عظیم جامعه، در شرف از هم پاشیدگی قرار گرفته است. اعتراضات گسترده آبان ماه ۱۳۹۸، و قبل از آن اعتصاب‌های متعددی که در نی‌شکر هفت‌تپه، هپکو، فولاد اهواز، معلمان، بازنشستگان و بسیاری دیگر از مبارزات کارگری دیگر صورت گرفتند، به خوبی نشان داده‌اند که کارگران و توده‌های تحت استثمار کاملاً آماده مبارزه و رودررویی فراگیر با این رژیم و طبقه سرمایه‌دار هستند. از آنجایی که این مبارزات تعداد بسیاری از جوانان را به میدان نبرد علیه این نظام آورده است، در این شماره از نشریه «میلیتانت» ما مجموعه‌ای از مقالات گرایش مارکسیست‌های انقلابی ایران در مورد تجارب و درس‌های انقلاب بهمن ۱۳۵۷ را در اختیار این نسل نوین از مبارزان قرار می‌دهیم. امیدواریم که بتوانیم بر این اساس با آنان در مورد تدارکات لازم برای انقلاب آینده در ایران وارد تبادل نظر و در نهایت اتحاد عمل شویم.

این نشریه در سایت گرایش مارکسیست‌های انقلابی - میلیتانت militaant.com با فرمت پی‌دی‌اف (PDF) انعکاس می‌یابد.

صدای کارگر سوسیالیست

صدای کارگر سوسیالیست جمعه‌ها ۸/۳۰ شب و شنبه‌ها ۸/۳۰ صبح در: تلویزیون دیدگاه Didgah بر روی ماهواره یاه ست YAHSAT فرکانس: ۱۱۷۶۶ پولاریزاسیون: عمودی
سیمبل ریت: ۲۷۵۰۰ اف ای سی: ۵/۶

صدای کارگر سوسیالیست ۲۶۹ - ۲۹ شهریور ۹۸ - کارگران
و روشنفکران - مقاومت کارگران ادامه دارد!



نکاتی در باره درس های انقلاب بهمن ۱۳۵۷

مازیار رازی

۱۱ بهمن ۱۳۹۷

با درود فراوان به رفقای عزیز

کردند. این یک تجربه بسیار مهمی بود که در سطح جهانی از آن تقدیر شده و هنوز در حافظه ها باقی مانده است و برای سالیان طولانی باقی خواهد ماند. به هر حال این انقلاب دستاوردها و تجارب بسیار غنی ای داشت که هر کدام از آن ها شایسته تحلیل و ارزیابی و به کارگیری در انقلاب آتی است.

اما مسأله بسیار مهم برای این جلسه این است که ببینیم درس های این انقلاب از زاویه مبارزات کارگری و از زاویه دخالت های چپ انقلابی در آن دوران چه بوده و مشخصاً ما کمونیست ها چه درس هایی را می توانیم از وقایعی که اتفاق افتاد، کسب نماییم.



پیش از این ارزیابی در مورد تعریف این واقعه (این که آیا یک «انقلاب» بوده است و یا یک «قیام»؟) من زیاد وارد اختلاف نظر بر سر این موضوع نخواهم شد؛ چون مسأله چندان مهمی نیست. ولی به هر حال از نقطه نظر مارکسیستی تعریف توفیق یک انقلاب از سه موضوع زیر

بحث امشب، از این لحاظ بحثی مهم است که ببینیم درس های مهمی که قیام و یا انقلاب بهمن برای ما به ارمغان آورده اند، کدام ها هستند؟

این درس ها نه از جنبه تاریخ نگاری و یا تلاش برای صرفاً ارائه تفسیرهای مختلف، بلکه به این مفهوم و از این نقطه نظر حائز اهمیت هستند که از آن ها برای انقلاب آتی ایران استفاده کنیم، لغزش ها و انحرافات و اشتباهاتی که در قیام بهمن وجود داشت را ارزیابی و اصلاح کنیم و خودمان را به عنوان گرایش های کمونیستی در جامعه برای تحولاتی که چندان دور نخواهد بود، آماده نماییم.

از این زاویه است که به نظر من بحث قیام بهمن، بسیار پراهمیت خواهد بود؛ البته منظورم این نیست که سایر نکات در حاشیه قرار بگیرد، سایر نکاتی که در ارتباط با انقلاب بهمن قرار داشته اند، همگی بسیار حائز اهمیت هستند. انقلاب ۱۳۵۷ در واقع انقلابی بود که در تاریخ معاصر از نقطه نظر شرکت توده های میلیونی علیه یک نظام استبدادی، بی نظیر بود. انقلابی بود که یکی از متحدان اصلی نظام امپریالیستی در منطقه، یعنی رژیم شاه را سرنگون کرد و این یک تحول کاملاً بی نظیر در سطح جهان بود، و اساساً با تحولاتی که این روزها مثلاً علیه رژیم حسنی مبارک در مصر و یا تحولاتی که در تونس و کشورهای مختلف صورت گرفت و در حال رخ دادن است، متفاوت بود. نظام شاهنشاهی، وابسته به نظام امپریالیستی بود و توسط امپریالیسم ساخته شده بود؛ تمام برنامه ریزی های اقتصادی بر اساس سیاست های امپریالیستی بود و تا آن جایی که امکان داشت، آن رژیم مجهز به پیشرفته ترین سلاح ها بود. از این نقطه نظر این انقلابی بود که طی آن توده های مردم، کارگران و کارمندان و اقشار تحت ستم در جامعه، علیه استبداد پهلوی به پا خاستند و آن را سرنگون

است که رهبری باید مجهز به برنامه‌ای باشد که بتواند انقلاب را سمت و سو دهد و به سوی هدف نهایی، یعنی انقلاب سوسیالیستی، هدایت کند. اتفاقی که در ایران افتاد، این بود که رهبری توده‌ها، یک رهبری ضد انقلابی از آب درآمد. یعنی ما باید دو نکته را همزمان مطرح کنیم و آن این است که انقلاب ۱۳۵۷، از یک سو، یک انقلاب بود، اما انقلابی بود که رهبری اش خصلت ضد انقلابی داشت. علت این که رهبری خصلت ضد انقلابی داشت، این بود که رهبری جنبش کارگری و رهبری توده‌ها وجود نداشت و در واقع غایب بود. این رهبری در گذشته در دست دو سازمان بزرگ در دوران پیشانقلابی قرار داشت. این دو سازمان (یعنی حزب توده و جبهه ملی)، پس از این که شاه به قدرت رسید و در طی دوران بعدی، به دلیل سیاست‌های اشتباه و انحرافی بسیاری که داشتند از اعتبار در میان توده‌ها ساقط شدند. یعنی در آن دوران رهبری در جنبش کارگری و در جنبش ضد استبدادی وجود نداشت. آن چه وجود داشت، نیروهایی بودند مانند سازمان‌های چریک‌های فدایی خلق، و سازمان مجاهدین. این‌ها در دوره رژیم شاه به دلیل مبارزاتشان - به ویژه، به دلیل مبارزه مسلحانه - یک سلسله تأثیراتی در سطح جامعه، به خصوص در میان جوانان، گذاشته بودند و از همین رو از اعتبار و نفوذ زیادی برخوردار بودند. سازمان چریک‌های فدایی خلق در دوران قیام، در واقع مجهز به پایه توده‌ای بود و این مسأله، اهمیت زیادی داشت.

اما متأسفانه مشکل این بود که وجود رهبری و حزب انقلابی با سیاست‌ها و برنامه انقلابی که بتواند رهبری جنبش را به دست بگیرد و جنبش را پس از انقلاب به سمت و سوی تثبیت یک دولت کارگری راهنمایی کند، مشاهده نمی‌شد. تمام برنامه‌های موجود (گروه‌های چپ‌گرا) متکی به سیاست‌ها و برنامه‌های شکست انقلاب اکتبر (استالینسم) بودند. اگر ما انقلاب اکتبر را به دو قسمت عمومی تقسیم کنیم. اول، دوران اعتلای انقلاب ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۴. دوم، دوران تثبیت ضد انقلاب استالینستی ۱۹۲۵ به بعد. اگر در دوره اول تئوری‌ها و نظراتی که در چهار کنگره اول کمینترن ارائه داده شد را انقلابی و متکی به نظریات مارکسیستی ارزیابی کنیم (که نتیجه‌ی حدود ۳۰ سال فعالیت‌های تئوریک نظری پیش از آن بود که حامل دستاوردهای بسیار غنی بود). دوره دوم، دوران افول انقلاب

استنتاج می‌شود: در شرایطی که تشکل‌های خودسازماندهی توده‌ها به شکل اعتراضات توده‌ای در خیابان‌ها و در محلات و غیره، حاضر باشند. در شرایطی که اعتصابات کارگری، دهقانی، شورش‌ها و انواع و اقسام اعتصاب‌هایی که با هدف مختل کردن اقتصاد سرمایه‌داری توسط توده‌ها سازمان می‌یابد. و در شرایطی که قیام مسلحانه برای سرنگونی یک نظام سرمایه‌داری رخ می‌دهد، آن شرایط اگر به وجود آمده باشد، بنا بر تعریف مارکسیستی یک «انقلاب» صورت گرفته است.

یعنی شرایطی که شوراهای کارگری، کارمندی، دهقانی و غیره در آن به وجود آمدند، یعنی در واقع سرنوشت مردم به دست خودشان تعیین شده است. در شرایطی که اعتصابات سازمان می‌یابد که منجر به سرنگونی و مختل کردن کل نظام سرمایه‌داری می‌شود و شرایطی که قیام مسلحانه برای خلع سلاح از دولت سرمایه‌داری صورت گیرد، ما آن را یک انقلاب می‌نامیم.

از این زاویه اگر انقلاب ایران را نگاه کنیم و آن را با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه مقایسه نماییم، می‌بینیم که در این سطح، انقلاب ۱۳۵۷ ایران چیزی کمتر از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ نداشت. تمام این اجزایی که برشمردم در سطح جامعه ایران وجود داشته است، یعنی هم تشکل‌های شورایی برای نخستین بار در ایران در عرض دوره بسیار کوتاهی به وجود آمد و همچنین در محلات در میان سربازان و همافرها و غیره، خودسازماندهی توده‌ای به وجود آمد. این‌ها اجزایی هستند که می‌توانند به ما کمک کند که یک تعریف مشخصی از انقلاب داشته باشیم. در ایران تشکل‌های خودسازماندهی توده‌ای؛ شوراهای کارگری و کارمندی و سربازان و محلات و غیره و اعتصاب عمومی و قیام مسلحانه در راستای سرنگونی رژیم استبدادی شاهنشاهی، صورت گرفت. این‌ها همه بی‌شبهت به وضعیت انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ نبود. آن‌جا هم چنین شرایطی وجود داشت، چنین زمینه‌ای وجود داشت که انقلاب به پیروزی برسد.

اما در عین حال باید توجه داشته باشیم که هر انقلابی موفق نیازمند رهبری‌ای است. بدیهی است که انقلاب کار توده‌ها است، منتهی پس از سرنگونی یک نظام، روشن

ضداستبدادی، اکثراً نسبت به رژیم به اصطلاح ضد امپریالیستی خمینی توهم پیدا کردند. این نکته در واقع یکی از مسائلی بود که باید از آن درس بگیریم. رفقا به یاد دارند که در اوایل انقلاب نیروهایی از «روحانیت مبارز» صحبت به میان آوردند و کارگران و پایه های رادیکال مقاوم هوادار خودشان را تشویق کردند که با رژیم ارتجاعی خمینی مدارا کنند. در تظاهرات آن دوران ما شاهد آن هستیم که بسیاری از این تبلیغات وجود داشت. به عنوان مثال، یک سال پس از انقلاب در یک فرصت بسیار مهم یعنی اولین انتخابات پس از انقلاب، سازمان چریک های فدایی خلق، به جای این که پیشنهاد اتحاد عمل توده ای را با مجاهدین و با سایر جریانات دهد و خط سیاسی خودشان را علیه نظام سرمایه داری تبلیغ کنند، از شرکت در آن انتخابات به نفع مسعود رجوی، کنار رفت و انتخابات را به مسعود رجوی واگذار کرد. و مسعود رجوی هم پس از چند روز به دستور ولایت فقیه در انتخابات شرکت نکرد.

بنابراین در دوران اولیه انقلاب فرصت های طلایی بسیار مهمی از دست رفت. این را هم باید ذکر کنم که برای رژیم تازه به قدرت رسیده هم کاملاً مسجل نبود که حاکمیت خودش را بلافاصله تثبیت کند. خمینی در پاریس اعلام کرد که او کاری به سیاست نخواهد داشت و به قم خواهد رفت و یا این که «مجلس مؤسسان» را تشکیل خواهد داد. در این راستا قدم های اولیه ای هم برداشتند و این اقدامات را هم به ظاهر تدارک دیدند. ولی با مشاهده این که تمام راه ها برایشان هموار شده و نیروهای مخالف کمونیست آن ها کاملاً به او تسلیم شده بودند، واضح است که خودشان را به شکل خیلی سریع تری تثبیت کردند. بلافاصله شروع کردند به سرکوب تمام مبارزان. و زمانی هم که بعضی از این جریانات «چپ» به خود آمدند، مانند سازمان اقلیت، دیگر دیر شده بود و «جوخه های سرخ» شان بی تأثیر بود. یک واکنش از روی استیصال بود و توده ها دیگر نمی توانستند بسیج شوند.

بنابراین، تئوری ها و تزه های انقلابی که می توانست سازماندهی کند و می توانست آلترناتیوی بدهد به توده های وسیع برای استقرار یک دولت کارگری، برای آغاز انقلاب سوسیالیستی، وجود نداشتند. نه تنها وجود نداشتند، بلکه در عوض تئوری های متکی به شکست انقلاب شوروی،

متکی بر یک سلسله تئوری های غیرمارکسیستی، منشویکی بود. متأسفانه در ایران، تئوری های دوره دوم توسط حزب توده به درون جنبش چپ ایران منتقل گردید. این تئوری ها و این نظرات در بین جوانان و مشخصاً سازمان چریک های فدایی خلق نیز رخنه پیدا کرد.

همان طور که رفقا آشنا هستند، برخی از مبارزان و پایه گذاران سازمان چریک های فدایی خلق، که از محبوبیت بسیاری میان جوانان برخوردار بود (که نقد آنان به شیوه مبارزه حزب توده و تبلیغ مبارزه مسلحانه توده ای، مورد تأیید ما نیز هست)، کماکان از لحاظ تئوریک تحت تأثیر نظریه پردازان حزب توده و شوروی دوران استالین قرار داشتند. برای نمونه تئوری «انقلاب دو مرحله ای» که توسط استالینیست های حزب توده مطرح شده بود، فرض بر این گذاشته می شد که انقلاب کارگری یا انقلاب سوسیالیستی، مستقیماً نمی تواند در این کشورها بلافاصله رخ دهد و مورد اجرا قرار بگیرد، و باید انقلاب در دو مرحله مشخص و جدا از هم انجام بگیرد. یک مرحله، مرحله ای است که «خلق» یک انقلاب دموکراتیک و یا دموکراتیک نوین علیه امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور انجام می دهد. خلق به مفهوم ائتلاف چهار طبقه (کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی شهری و بورژوازی بومی یا ملی که مبارزات ضد امپریالیستی می کند) تقسیم می شد.

بر اساس این تئوری، مرحله اول که مرحله دموکراتیک نوین و یا دموکراتیک نام داشت باید سپری شود، و پس از آن انقلاب سوسیالیستی. یعنی در آینده نامعلوم، پس از این که طبقه کارگر رشد کرد، انقلاب سوسیالیستی رخ دهد. بنابراین تزه ها و تئوری های انحرافی در انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷ در میان نیروهایی که به طور قابل ملاحظه ای از پایه توده ای برخوردار بودند و می توانستند یک آلترناتیوی در مقابل رژیم آخوندی ارائه دهند و جهت انقلاب و سمت و سوی آن را به سوی انقلاب سوسیالیستی سوق دهند، رایج شد. و این انحرافی اساسی بود که با آن مواجه بودیم.

اتفاقی نیست که در آن دوران در میان نیروهای مارکسیستی انقلابی، توهم نسبت به خمینی پیدا شد و علی رغم فرصت طلایی به وجود آمده، یعنی ایجاد شوراهای کارگری، شوراهای شهری و محلات و مبارزات خیلی عمیق

اگر از لحاظ تاریخی هم بخواهیم بررسی کنیم، اصولاً آخوندها و روحانیت بخشی از هیئت حاکم بودند و از ابتدا و از زمان سلجوقیان و در دوران صفویان و قاجاریه و تمام این دوران بخشی از حاکمیت بوده اند. روحانیون، دلان بین شاه ها و تجار و اشرافیت از یک طرف و مردم از طرف دیگر بوده اند. دوران شاه هم همینطور، آخوندها یکی از مسبب بازگرداندن شاه و مبتکرین و همکاران کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بودند. بخشی از همین آخوندها بودند مانند کاشانی و عدّه زیادی از همین قشر که به «سی آی ای» برای بازگرداندن شاه کمک کردند. این ها اصولاً همیشه بخش جدا ناپذیری از هیئت حاکم بودند.

ما کمونیست ها از سال های پیش باید این مسایل را بررسی می کردیم و برای انقلاب ۱۳۵۷ خود را از لحاظ نظری آماده می کردیم و فریب عوامفریبی های اینان را نمی خوردیم. مسأله مهمی که باید از پیش تحقیق می کردیم و سر آن توافق می کردیم، نقش امپریالیسم و تأثیرات آن بر اقتصاد ایران بود. باید روشن می شد که اختلاف روحانیت علیه شاه و امپریالیسم ریشه در چه داشته است. ریشه آن این بوده که امپریالیسم به دلیل نیازهایش (به دلیل اشباع وسایل تولیدی) در کشورهای متروپل، به سخن دیگر به علت محصولات بنجلی که روی دستشان مانده بود، مجبور به اقداماتی در سایر کشورهای جهان از جمله ایران شد. باید این وسایل اشباع شده در کشورهای متروپل را به کشورهای دیگر منتقل می کردند. آن چه اتفاق افتاد این بود که در دوره پس از جنگ دوم جهانی در واقع مشکل امپریالیسم، مشکل اشباع وسایل تولیدی بود. برای ساده کردن موضوع، مثلاً ماشین آلات و کارخانجاتی را که وسایل مصرفی تولید می کردند (مانند کارخانه هایی که کفش تولید می کنند). برای صدور این کارخانجات، سیاست نوینی توسط امپریالیسم طراحی شد که شامل آمریکای جنوبی، خاور دور و خاور میانه می شد. تحت پوشش «بنیاد فورد» برنامه ریزی کردند که مشاورین آمریکایی بروند به تمام این کشورها، تحقیق کنند، برنامه ریزی کنند و نهایتاً تغییرات و تحولاتی در زمینه اقتصادی ایجاد کنند و یا زمینه ی مادی را برای جذب این محصولات اشباع شده کشورهای امپریالیستی به این کشورها صادر کنند. باید توجه کنیم که در گذشته ایران شیوه تولید سرمایه داری وجود نداشته است. پیش از سرمایه داری نیز اصولاً یک نظام متکی بر

یعنی تئوری های استالینیستی ترویج شدند و این منجر به این شد که این موقعیت از دست برود. یکی از درس های عمده ای که به نظر من می توانیم از انقلاب ۱۳۵۷ بگیریم این است که وضعیت جامعه ایران و اقتصاد ایران را بررسی عمیق تری بکنیم و متوجه بشویم که اصولاً نظام اقتصادی حاکم در ایران حاکم، نظامی است سرمایه داری. درک کنیم که گرایش «روحانیت مبارز» و امثالهم گرایش ضد امپریالیستی نبودند که برای منافع توده ها فعالیت، و در برابر امپریالیسم مقاومت بکنند. این ها اصولاً از ابتدا بخشی از هیئت حاکم بودند و این مسأله را ما باید در آن دوران از همان ابتدا تشخیص می دادیم که هیئت حاکمی که در جامعه وجود داشت، بخشاً متشکل از خود روحانیت بود. واضح است که ما باید در آن زمان بررسی می کردیم که ماهیت روحانیت چیست، و به جای طرح تئوری های دو مرحله ای و سازش کارگران با بورژوازی (زیر لوای اتحاد خلق) و آشتی طبقه کارگر با یک بورژوازی «ضد امپریالیستی»، از روز نخست خط مستقل ضد دولت سرمایه داری و حکومت اسلامی را ترویج می کردیم و نشان می دادیم که در واقع مبارزات کارگری، مبارزات تمام اقشار تحت ستم، باید متوجه سرنگونی کامل دولت سرمایه داری شود، که این اتفاق نیافتاد.

متأسفانه آن اغتشاش تئوریک و نظری که در آن زمان ایجاد شده بود امروز هم وجود دارد. امروز هم بسیاری از جریانات چپ، وجه تمایز بین مفهوم حکومت و مفهوم دولت را مخدوش می کنند. تصور می کنند که دولت، همان حکومت است و اگر حکومت تغییر کند، بنابراین به این مفهوم است که دولت نیز تغییر کرده است. در صورتی که چنین نیست و در واقع باید وجه تمایزی قایل شد بین حکومت یا رژیم، و دولت سرمایه داری. رژیم شاهنشاهی براساس مبارزات توده ای در جامعه سرنگون شد، اما دولت سرمایه داری کماکان باقی ماند و صرفاً رژیم ها تغییر پیدا کردند، یعنی صرفاً یک نفر تاج به سر و یک باند بر محور دربار شاهنشاهی رفتند و یک عمامه به سر و یک باند آخوندی جایگزین آن ها شدند. هیچ کدام از نهادهای دولتی تغییر نکردند، حتی ساواک هم تغییر نکرد، یک سلسله سران ساواک را اعدام کردند، منتهی کل اجزای دولت سابق را حفظ کردند.

های امپریالیسم بر آن ها اعمال شد در اپوزیسیون قرار گرفتند. طبیعی بود که وقتی هم که به حکومت می رسیدند، شروع به سرکوب و کشتار و غیره کنند.

این مسائل را مارکسیست های انقلابی در آن زمان هم می بایست درک می کردند. اگر این کار را نکردند به این معنی بود که آمادگی تئوریک و تشکیلاتی نداشتند. موقعیت طلایی را که انقلاب به وجود آورده بود، انقلابی که میلیون ها نفر از توده ها در کارخانه ها و شهرها و خیابان ها آورده بود، از دست دادند. کمونیست ها می توانستند با یک تئوری صحیح و با یک نظرگاه درست و با یک شناخت صحیح از ماهیت رژیم و از ماهیت دولت سرمایه داری، از روز اول توده ها را علیه جریان آخوندها بسیج کنند. ولی متأسفانه این کار را نکردند و نه تنها این کار را انجام ندادند، بلکه از رژیم حمایت کردند و درواقع توده ها را تشویق به حمایت از روحانیت یعنی نظام سرمایه داری کردند؛ چون متکی بودند به آن تئوری های انحرافی انقلاب دو مرحله‌ای. این درواقع به نظر من یکی از دلایل اصلی شکست انقلاب ایران بود. این درس بزرگی است برای ما. باید در آتیه این تئوری های انحرافی را رها کنیم و تئوری هایی منطبق با مارکسیسم انقلابی و متکی به تجارب و نظریاتی که منجر به پیروزی انقلاب اکتبر شد، یعنی اسناد کمینترن، بحث های لنین، مورد استفاده قرار دهیم. بحث های تمام رهبران انقلابی در آن زمان را مورد بازنگری قرار دهیم. تئوری هایی را که منشویسم و استالینیسم به ارمغان آورد، باید مردود اعلام شده و از به کار بردن آن خودداری شود.

«شیوه تولید آسیایی» وجود داشته است. شیوه تولید آسیایی سال های سال آن جا حکمفرما بوده تا زمانی که امپریالیسم یک سلسله دخالت‌هایی کرد و مشخصاً از دوران صفویه، سرمایه داری و صاحبان زمین و تجار و غیره پیدا شدند و از آن زمان هم این تجار و کسانی که به هر حال زمین دار بودند نقش اقتصادی ایفا کردند.

دوم این که انواع و اقسام وام ها از طریق بانک های مختلف به تجار و زمین دارها اعطا شد که آن‌ها بیایند صاحب کارخانه شوند و کارخانه ها راه اندازی کنند. سوم و مهم ترین اصل این که یک سلسله فشارهایی از طریق گمرکات و مالیات و غیره بر تجار بازار اعمال کردند. برای این که تجاری که خودشان هیچ انگیزه تولیدی نداشتند، می رفتند مثلاً کفش از کشور چین خریداری می کردند و سپس به ایران وارد می کردند، می فروختند و سود هم می بردند. تجاری بودند که مقام بالایی در جامعه داشتند. همانند بانکدارها عمل می کردند و هر شخصی پول لازم داشت از آن ها وام می گرفت و قرض می کرد. این ها به مردم وام می دادند و از یک عظمت و اعتبار و موقعیت ویژه ای در سطح جامعه برخوردار بودند.

واضح است امپریالیسم برای این که آن ها را به سیستم سرمایه داری جذب کند، از طریق اصلاحات رژیم شاهنشاهی و انقلاب سفید، مالیات بر کالاها را از طریق گمرکات زیاد کرد و ورود کالاها برای این نوع اقشار را محدود کرد و این ها به این ترتیب به این مسأله معترض شدند. چون اصولاً موقعیت اقتصادی خودشان را از دست رفته می دیدند و از این زمان اپوزیسیون علیه شاه در درون بازار به وجود آمد. واضح است که یکی از متحدان اصلی بازار را «روحانیت» تشکیل می داد و روحانیت هم از این جا ظاهر شد و نهایتاً ماجرای ۱۵ خرداد رخ داد که پس از آن خمینی به عراق تبعید شد. درواقع تجار و روحانیت سیاست‌های امپریالیستی و شاه را نپذیرفتند، زیرا موقعیت خود را در خطر نابودی دیدند. به همین دلیل بود که آنها علیه نظام شاهنشاهی اقدام کردند. این بحث طولانی طلب می‌کند اما مسأله ای که می‌خواهم بر آن تأکید کنم این است که روحانیت به هیچ درجه ای و هیچ زمانی عنصری از ترقی خواهی در خود نداشته، و این ها همیشه بخشی از هیئت حاکم بودند و به دلیل اختلاف هایی که در سیاست



در مورد مفهوم مارکسیستی انقلاب اجتماعی: در آستانه سالگرد انقلاب بهمن ۱۳۵۷

مازیار رازی، ۲۱ بهمن ۱۳۹۶

ایدئولوژیکی - متمایز کرد" (کارل مارکس، "مقدمه ای بر ادای سهمی به نقد اقتصادی سیاسی"، ۱۸۵۹).

در چنین دوره ای در هر زمان می توان شاهد طغیان ها، اعتراضات و حرکت های توده ای بود. تروتسکی می نویسد:

"بارزترین خصوصیت هر انقلاب همانا مداخله مستقیم توده ها در حوادث تاریخی است ... در لحظات حساس، هنگامی که نظام کهن برای توده ها تحمل ناپذیر می شود، توده ها موانعی را که از صحنه سیاست دور نگاهشان می داشت، درهم می شکنند، نمایندگان سنتی خود را به کنار می رویند، و با مداخله خود نخستین پایه های رژیم تازه را پی می ریزند ... تاریخ هر انقلاب برای ما پیش از هر چیز تاریخ ورود قهرآمیز توده ها به عرصه حاکمیت بر سرنویشت خویشتن است." (لئون تروتسکی، "تاریخ انقلاب روسیه"، نشر میلیتانت، پیشگفتار ۱۴ نوامبر ۱۹۳۰، ص.ص. ۱۷-۱۸)

مضاف بر این، مارکسیست ها بر این اعتقادند که عصر امپریالیسم، یعنی دوره کنونی، دوره جنگ داخلی، قیام و انقلاب است. به سخن دیگر شرایط عینی برای انقلاب های اجتماعی در سراسر جهان به وجود آمده است. آن چه کمبودش احساس می شود، شرایط ذهنی یا نبود رهبری واجد شرایط کارگری برای سازماندهی انقلاب است.

این ها کلیاتی است که در برنامه هر مارکسیست انقلابی جای دارد. تجارب غنی چهار کنگره کمینترن این درس ارزنده را بیش از ۹۰ سال پیش به تمامی مارکسیست های انقلابی ارائه داد:

"دوران معاصر دوران تلاشی و اضمحلال تمامی نظام های سرمایه داری است ... اینک وظیفه پرولتاریا عبارت است از تصرف قدرت دولتی." (تزها... قطعنامه ها و بیانیه های چهار کنگره اول بین الملل سوم - نامه دعوت به کنگره -

گروه ها و سازمان های به اصطلاح "کمونیستی" فراوانی وجود دارند که با دیدن جرقه های کوچکترین اعتراضی درهرجای جهان، با هیجان غیرقابل وصفی فریاد برمی آورند "انقلاب آغاز شده است!". همین موضع گیری شتابزده و غیرعلمی عیناً در طول حوادث پس از ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ در ایران نیز از سوی چنین سازمان هایی، از جمله "گرایش بین المللی مارکسیستی" (IMT) به رهبری جناب الن وودز، مطرح شد. این قبیل موضع گیری ها در اعتراضات خیابانی دی ماه ۱۳۹۶ هم مشاهده شد.

اما استفاده از واژه "انقلاب" در وضعیت حرکت های توده ای در جامعه، به دو مفهوم می تواند باشد. یکی به مفهوم اعم و دیگری به مفهوم اخص کلمه. در این امر تردیدی نیست که به طور اعم، ما به عنوان مارکسیست های انقلابی بر این اعتقاد استوار هستیم که در وضعیت ویژه ای، به قول کارل مارکس، نیروهای مولده در تناقض با مناسبات تولیدی قرار می گیرند و در نتیجه جامعه ناگزیر آستان تحولاتی رادیکال می شود:

"نیروهای مادی تولید در جامعه در دوره ای معین از تکامل انسان، با مناسبات تولیدی موجود یا با روابط مالکیتی - که چیزی نیست جز تعبیر حقوقی همان [مناسبات تولیدی موجود] - در تضاد قرار می گیرند؛ این نیروها درون این روابط پیش از این مؤثر بوده اند. این مناسبات به خاطر اشکال تکامل نیروهای تولیدی تبدیل به غل و زنجیرهایی برای خود می شوند. آن وقت است که عصر انقلاب اجتماعی درمی رسد. با تغییر بنیان اقتصادی، کل روبناهای عظیم، کم و بیش به سرعت تغییر می کنند. در بررسی چنین تغییراتی باید تغییر مادی شرایط اقتصادی تولید را که با دقت علوم طبیعی قابل تعیین است از اشکال حقوقی، سیاسی، مذهبی، زبانشناختی یا فلسفی - به طور خلاصه

مدتی طولانی ادامه خواهد داشت؟ تا چه اندازه وخیم تر خواهد شد؟ آیا به انقلاب منجر خواهد شد؟ این چیزی است که ما نمی دانیم، و هیچ کسی نمی تواند بداند. پاسخ آن در تجربه ای که در طی رشد روحیه انقلابی و گذار به عمل انقلابی به وسیله طبقه پیشرو پرولتاریا، به دست می آید، داده خواهد شد" (لنین، اضمحلال بین الملل دوم - ج ۲۱، ص ۲۱۶ تأکید از ماست)

نقل قول لنین که خود متکی بر نظریات بلشویسم، به مثابه چکیده بخش عمده تجارب نخستین انقلاب سوسیالیستی در جهان است، نشان می دهد که اگر در وضعیت کنونی گروه ها و سازمان هایی یافت شوند که به محض مشاهده هرگونه اعتراض و طغیان در ایران، شعار "آغاز انقلاب" را بدون ارزیابی از تناسب قوا و درک موقعیت ویژه طبقه کارگر، بیان کنند، دچار خطایی غیرقابل چشم پوشی شده اند.



باید توجه داشت که مارکسیسم پیش از هر چیز یک روش تجزیه و تحلیل مناسبات اجتماعی است، و نه صرفاً انعکاس دهنده نظریات عمومی و یا احساسات فردی در مقابل اعتراضات توده ای و وقایع خیابانی. در واقع تفاوت یک مارکسیست انقلابی با یک روزنامه نگار بورژوا (یا یک عمل-گرای رادیکال خرده بورژوا)، در این است که روزنامه نگار رادیکال تحت مشاهده وقایع روزمره و مطالبات مطروحه در خیابان ها، گزارشاتی متأثر از حرکت های توده ای در روزنامه خود انعکاس می دهد. در صورتی که یک مارکسیست انقلابی، با مشاهده تمام وقایع و ارزیابی دقیق آن، وضعیت کل جامعه را در قبال وقایع، می سنجد و تحلیل مشخصی برای آماده سازی ذهنی و تشکیلاتی نیروهای انقلابی در جامعه به ویژه کارگران پیشرو، بر اساس تجارب پیشین درونی و بین المللی، متکی بر متدولوژی

ص ۱) یا در "دوران طولانی انقلاب اجتماعی ... موقعیت اقتصادی و سیاسی از نظر عینی انقلابی است و بحران های انقلابی بدون اخطار تکوین خواهند یافت ... خصلت این دوران انتقالی همه احزاب کمونیست را موظف می دارد که هرچه می توانند برای تدارک پیکارهای نظامی تلاش کنند ... هر تقابلی می تواند به مبارزه برای تصرف تبدیل شود" (درباره تاکتیک ها- بیانیه بین الملل کمونیستی خطاب به کارگران جهان ص.ص. ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۸).

در نتیجه این موضع میان مارکسیست های انقلابی نیازی به تأکید و بحث مرتب ندارد. زیرا هدف اصلی مارکسیست های انقلابی صحبت درباره انقلاب نیست، بلکه تدارک انقلاب است. برای تدارک هر انقلابی نیز نیاز به تحلیل مشخص از وضعیت مشخص اجتماعی است. به ویژه ارزیابی توان و آمادگی پیشروان کارگری که پیروزی یک انقلاب را با سازمان خود در درون یک حزب سیاسی، تضمین می کنند، ضروری است. به سخن دیگر وضعیت انقلابی امکان دارد به وجود آید. ما در ایران امروز شاهد وضعیت انقلابی هستیم. اما هر وضعیت انقلابی، الزاماً به انقلاب منجر نمی گردد.

بنابراین زمانی که مارکسیست های انقلابی از کلمه "انقلاب" به مفهوم اخص آن استفاده می کنند، منظورشان این است که وضعیت انقلابی در جامعه به گونه ای است که می تواند به انقلاب منجر گردد. آیا طبقه کارگر آمادگی و توان سازماندهی انقلاب را دارد؟ آیا وضعیت به پیروزی انقلاب منجر می شود؟ آیا وضعیت به اعتلای انقلابی خواهد انجامید؟ تمام این سؤالات را نمی توان بدون ارزیابی دقیق از وضعیت خود کارگران و تناسب قوای طبقاتی در جامعه، پاسخ جامع داد. در این جا برای اثبات این موضوع نقل قولی از لنین در اوائل ۱۹۱۵ درباره روش ارزیابی از موقعیت انقلابی در زیر آورده می شود:

"برای یک مارکسیست، این تردید ناپذیر است که بدون موقعیت انقلابی، انقلاب غیر ممکن است، به علاوه هر موقعیت انقلابی به انقلاب منجر نمی شود... (لنین، اضمحلال بین الملل دوم - ج ۲۱، ص ۲۱۳).

یا این که: "موقعیت انقلابی در اغلب کشورهای پیشرفته و قدرت های بزرگ اروپا وجود دارد. آیا این موقعیت برای

را درست درک نکرده اند. برای مارکسیست های انقلابی آغاز انقلاب به مفهوم حضور بالقوه طبقه کارگر برای سازماندهی انقلاب است. روندی که با رودررویی - نه تنها در خیابان ها، بلکه در کارخانه ها - آغاز شده و چشم انداز آن ورود به دوره اعتلای انقلابی برای سرنگون نظام سرمایه داری و قدرت کارگری است. بدیهی است که برای تضمین این روند انقلابی، وجود حزب پیشتاز انقلابی ضروری است.

متأسفانه ارزیابی نادرست و هیجان زده این قبیل سازمان ها می تواند اشکالات اساسی در امر مداخله در جنبش کارگری به وجود آورد. یکی از این اشکالات این است که توهمات در درون پیشروی کارگری ایجاد می شود مبنی بر این که گویا انقلاب قریب الوقوع است و یا این برخورد می تواند این بحث را تداعی نماید که انقلاب، بدون آمادگی کارگران، در دستور روز قرار گرفته است. در صورتی که این گونه نیست. همانطور که در عمل نشان داده شد پس از گذشت ۳ سال از تظاهرات معترضین به انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸، "انقلاب"ی صورت نگرفته است!

توضیح: * در جنبش تروتسکیستی، "انقلاب سیاسی" به طغیان هایی اشاره دارد که در آن ها خود دولت یا شکل آن جایگزین و دستخوش تغییر می شود، اما مناسبات مالکیت اساساً همچون سابق باقی می ماند. انقلاب های فرانسه در ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰، اغلب به عنوان انقلاب های سیاسی یاد می شوند. این درحالیست که طی انقلاب های اجتماعی، مناسبات کهنه مالکیت واژگون می گردد.



مارکسیستی، ارائه می دهد. زیرا، هدف یک مارکسیست انقلابی دخالتگری در مسائل روزمره جنبش با هدف جهت دادن آن جنبش به سمت و سوی انقلاب سوسیالیستی است. بنابراین هدف یک مارکسیست انقلابی یا یک روزنامه نگار بورژوا (و یا گرایش خرده بورژوا) از اساس متفاوت است، گرچه هر دو از یک واقعه سخن به میان می آورند. عدم توجه به این موضوع منجر به این می شود که به عنوان مثال، سازمان "گرایش بین المللی مارکسیستی" به چنان درجه ای از توهم (یا فرصت طلبی برای اثبات مواضع خود؟) در غلطد که اعتراضات ملایم یکی دو روزه کسبه و بازاریان را به عنوان "فوران اعتراضات توده ای خیابانی در تهران" به مخاطب جا بزند (نگاه کنید به نوشته ای با همین عنوان از حمید علی زاده، مندرج در وب سایت سازمان مذکور، به تاریخ ۴ اکتبر ۲۰۱۲) و عملاً حتی از همان ژورنالیست های بورژوا نیز چند پله پایین تر بایستد!

از دیدگاه مارکسیست های انقلابی، انقلاب مبارزه ای است میان نیروهای اجتماعی برای کسب قدرت دولتی. دولت ابزاری است در دست نیروهای غالب اجتماعی. این ابزار همانند ماشینی، اجزاء مشخص خود را داراست: موتور و نیروی محرکه، مکانیسم انتقال و مکانیسم اجرایی. نیروی محرکه دولت، منافع طبقاتی است؛ مکانیسم انتقال آن، تبلیغات ایدئولوژیک در مدارس و دانشگاه ها، حزب ها، مساجد، قوه مقننه و غیره است و بالأخره مکانیسم اجرایی آن، دستگاه اداری، ارتش و پلیس، دادگاه ها، زندان ها و نظایر این ها.

گرچه دولت برای قشرهای درگیر جنگ فی نفسه هدف نیست، اما ابزار عظیمی است برای سازماندهی، برهم زدن و سازماندهی مجدد مناسبات اجتماعی. هر تشکیلات سیاسی (چه بورژوایی و چه مارکسیستی) می کوشد تا قدرت سیاسی را به دست آورد و از این طریق دولت را در خدمت طبقه ای که وی نمایندگی می کند، قرار دهد.

کسانی که بدون ارزیابی از وضعیت و آمادگی طبقه کارگر برای سازماندهی انقلاب و جایگزینی آن با دولت کارگری، از "آغاز انقلاب" در ایران صحبت به میان می آوردند، در عمل نشان می دهند که مفهوم مارکسیستی دولت و انقلاب

ماهیت انقلاب آتی ایران

صنعتی و خدمات به ترتیب ۳/۴۴٪ و ۹/۴۴٪ تولید ناخالص داخلی را در بر می گیرد (تخمین ۱۳۸۷).^۱

هر کس، به هر شکل که به ایران امروز بنگرد، می بیند که این کشور به هیچ عنوان شبیه به اسپانیای سال ۱۹۳۰ نخواهد بود. این اطلاعات کاملاً اشتباه برای اعتبار بخشیدن به تحلیل های آلن وودز در مورد نیروهای طبقاتی در ایران و ارائه شعارها و روش های دخالتگری در «انقلاب» استفاده می شود. نتیجه منطقی چشم اندازش در نقدش به «گرایش مارکسیست های انقلابی ایران» در «روش سکتاریستی» برخورد بخش ایران به موسوی خلاصه می شود! اگر نقد رهبرانی که دستشان به خون هزاران مخالف آغشته است (کسی که نه تنها در دوره کشتارهای زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷، بلکه در عمده زمان جنگ امپریالیستی بین ایران و عراق، یعنی زمانی که شوراها، جریانات چپ و تمامی سازمان های مستقل کارگران، زنان و دانشجویان و همین طور ملیت های تحت ستم در هم شکست، نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران بوده است) سکتاریستی محسوب می شود، ما می پذیریم که سکتاریست هستیم!

در واقع می توان ادعا کرد که آلن وودز در مورد انقلاب ایران دیدگاه «انقلاب دو مرحله ای» را ترویج می کند. انقلابی که با یک انقلاب «دمکراتیک» به رهبری فردی مانند موسوی آغاز شده و در آینده بسیار دور به انقلاب سوسیالیستی می رسد! از اینرو است که آلن وودز در سلسله مقالاتش صحبت «آغاز انقلاب» می کند!

۳۰ فروردین ۱۳۸۹

۱ - رجوع شود به: «به مناسبت سی و یکمین سالگرد انقلاب بهمن»، میلیتانت شماره ۲۹

۲ - رجوع شود به مقاله: «IMT مُرده است، زنده باد بین الملل!»، میلیتانت شماره ۳۰.

از: [فرصت طلبی رهبری آی م تی در حمایت از چاوز](#)

آلن وودز می گوید: "وظایف فوری انقلاب ایران چیست؟ مشخصاً دموکراسی، مبارزه برای مطالبات دموکراتیک انقلابی، علیه ملاحه، برای آزادی بیان، آزادی انجمن [...] اعضای بخش ایران که هنوز نمی دانند چطور با طرفداران موسوی و تظاهرکنندگان صحبت کنند، در واقع برخوردی سکتاریستی با آن ها دارند" (آلن وودز، جلسه کمیته اجرایی بین الملل در مورد ایران، ۳ مارس ۲۰۱۰).

برخورد احساساتی آلن وودز از وقایع پس از ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ نشان می دهد که او کوچک ترین اطلاعی در مورد ابتدایی ترین حقایق جامعه امروز ایران، تاریخ ۳۰-۳۵ سال گذشته و سازمان های چپ ایرانی ندارد. او در جلسه هیئت اجرائیه آی ام تی از انقلابی در ایران صحبت به میان می آورد که می توان بدون حضور کارگران و بر اساس شعارهای «دموکراسی انقلابی» آغاز شود!

آلن وودز ادعا می کند که ایران امروز «مانند اسپانیای ۱۹۳۰» کشوری دهقانی، اما دارای پرولتاریایی نیرومند در برخی مراکز است! او هم چنین اصرار می کند که گرایش مارکسیست های انقلابی ایران نمی فهمد که ایران اساساً کشوری دهقانی است و انقلاب ایران می تواند بدون کارگران آغاز شود و این «یک مسأله ابتدایی» است که دانشجویان انقلاب را آغاز می کنند، نه کارگران.

آلن وودز نیازی نمی بیند که به دنبال حقایق عینی بگردد و بنابراین یک سری موضوعات کلی را که می تواند در مورد تمام کشورهای توسعه نیافته مصداق داشته باشد، در بحثش ارائه می دهد. او نمی داند که پیش از این در سال ۱۳۶۰، بیش از نیمی از جمعیت ایران (۵۳.۵٪) شهری بود و نرخ شهری شدن در سال ۵-۱۳۸۴ به دو سوم (۶۷.۶۸٪) رسید. بنابراین، ایران از اوایل دهه ۱۳۶۰ تاکنون اساساً کشوری شهری بوده است! در نتیجه، «اطلاعات» آلن وودز در مورد ایران حدوداً سی سال عقب است! احتمالاً شاید او نداند که ایران قرن ۲۱ از ژاپن، ایتالیا یا اتریش شهری تر است! اگر به این موضوع از نظر ترکیب تولید ناخالص داخل (GDP) نگاه کنیم، می بینیم که کشاورزی تنها ۸/۱۰٪ تولید اقتصادی را تشکیل می دهد در حالی که بخش

ارزیابی درس های بهمن ۱۳۵۷

مازیار رازی، ۱۹ بهمن ۱۳۹۳

اما، مسأله این جاست که آن قیام عظیم در مدت زمان، کوتاه به شکست انجامید. رهبری قیام از دست کارگران جوانان، ملیت های ستم دیده و سربازان و نیروهای مسلح مردمی، خارج شد و به دست همان ساواکی های سابق و ارتش و پاسداران و سرمایه داران سپرده شد. در چنین وضعیتی و در آغاز ۳۶مین سالگرد قیام بهمن ۱۳۵۷ بررسی درس های آن می تواند کمکی در راستای مبارزات آتی کارگران و جوانان پیشرو باشد

ریشه های بحران اقتصادی

در واقع از بدو ادغام ایران در بازار جهانی سرمایه داری، بحران دائمی اجتماعی گریبان گیر جامعه ایران شد. این مسأله البته تنها ویژه ی ایران نبوده که شامل اکثر کشورهای واپس مانده می شود. اما، در ایران از دوره قاجار اثرات ادغام آن در نظام امپریالیستی به وضوح دیده می شود. تحت فشار کشورهای امپریالیستی، به ویژه روسیه تزاری از شمال و بریتانیا از مرزهای شرقی، دولت قاجار تحت استیلای مالی حکومت های امپریالیستی در آمد. سلاطین قاجار، برای رفع نیازهای مالی دولت و دربار، به ویژه در مورد ایجاد ارتش و وسایل جنگ های ایران - روس، مجبور به دریافت وام های کلان از سرمایه داران خارجی شده و در مقابل امتیازات اقتصادی کلانی به آنها اعطا کردند.

بدین ترتیب راه برای سرازیر شدن کالاهای مصنوعی غرب به بازارهای محدود ایران باز شد. از سوی دیگر، دولت آغاز به فروش رساندن مناصب دولتی و املاک سلطنتی و خالصه به بازرگان و ثروتمندان ایرانی کرد. در نتیجه، مالکیت خصوصی بر زمین رشد کرد و این تأثیر مستقیمی بر وخیم شدن وضعیت دهقانان گذارد. انقلاب مشروطه تحت چنین وضعیتی به وقوع پیوست.

شکست دولت تزار در جنگ ژاپن و روس و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، نیز در گسترش جنبش علیه دولت قاجار تأثیر گذارد.

در سال جاری ۱۳۹۳، با آغاز روابط حسنه بین رژیم ایران و امپریالیسم و تدارک برای پایان این جنگ سرد، شرایطی را برای طبقه کارگر مهیا خواهد کرد تا در مبارزه خود علیه مشکلات کمرشکن اقتصادی و اجتماعی پیش رو بهتر متشکل شود. مذاکرات اخیر سران دول امپریالیستی و رژیم ایران در چشم انداز بهبود روابط منجر به این شد که طی چند ماه گذشته ما شاهد بازگشت اعتماد به نفس جنبش کارگری در اعتصاب های ایران تابر، معدن سنگ آهن بافق، معدن کوشک، واگن پارس و غیره باشیم که اکنون باید ایران خودرو را نیز به آن اضافه کرد. هر اعتصابی که رخ می دهد، با ضربه به اقتصاد و سود سرمایه داری، تهدیدی بالقوه برای رژیم محسوب می شود. شدت اختناق و انباشته شدن اعتراضات در زیر پوست جامعه به حدی است که کوچکترین روزنه ای، منجر به انفجار می شود، و اگر این انفجار در حوزه تولید، یعنی ستون فقرات رژیم سرمایه داری باشد، معنایش برای هیچ کسی به اندازه خود دولت سرمایه داری روشن نخواهد بود.

این روش از اقداماتی کارگری یعنی اعتصابات همانی که توسط کارگران شرکت نفت و سایر کارگران ایران در بهمن ۱۳۵۷ منجر به سرنگونی نظام شاهنشاهی شد.

از سوی دیگر، نسل جوان ایران پا بر عرصه مبارزات ضد سرمایه داری برای کسب دموکراسی و آزادی، نهاده است، و دریافته که ریشه تمام فلاکت ها، بیکاری ها، بی مسکنی ها و عدم آزادی و آسایش روحی و فکری، در نظام سرمایه داری ایران نهفته است.

اما، مهم تر از این تجارب عینی، درس های قیام بهمن برای جوانان و کارگران پیشرو و زنان ایران می تواند راه گشایی مبارزات دوره آتی آن ها باشد. در ارزیابی قیام بهمن تنها، نمی توان به «قیام» و مبارزات «قهرمانان» مردم علیه استبداد پهلوی اشاره کرد. در این امر تردیدی نیست که بدون از خود گذشتگی، مقاومت و مبارزه وسیع مردم ایران به ویژه کارگران و زحمتکشان آن قیام به ثمر نمی رسید.

حاد شدند. زمینه اساسی بحران سیاسی آن دوره، بحران اشباع تولید سرمایه داری بود. به سخن دیگر، بخش های موجود تولید صنعتی با محدودیت های ساختاری مواجه شدند. تولید وسایل تولیدی (ماشین آلات اساسی تولیدی) اجازه توسعه نمی یافتند، تنها تولید متکی بر وسایل مصرفی بود (تولید کفش ملی، تیر آهن و غیره). تولید و سرمایه گذاری در کشاورزی نیز رو به کاهش مطلق می رفت. بیکاری ازدیاد یافته و فقرای شهری ناراضی افزایش یافتند. ناتوانی دولت شاه در مهار کردن بحران، منجر به فرار سرمایه شد. در نتیجه زمینه عینی برای قیام بهمن ۱۳۵۷ فراهم آمد.

بحران رهبری جنبش

رهبری قیام بهمن ۱۳۵۷ به چند علت به دست روحانیت افتاد.

اول، در کل دوره اختناق بیست و چند ساله ی پس از کودتا، حکومت شاه به پراکنده نگه داشتن و متفرق کردن جنبش کارگری و نیروهای وابسته به آن توفیق حاصل کرده بود. برخلاف آن چه اپوزیسیون راست امروزه ادعا می کنند، هیچ یک از مخالفان رژیم از کوچک ترین آزادی بیان، سازماندهی و تجمع برخوردار نبودند. در صورتی که در مساجد و حسینیه ها بر روی مخالفان مذهبی باز بود. گرچه مخالفان مذهبی نیز قربانی دستگیری ها، شکنجه ها و اعدام ها توسط ساواک شدند، اما این ها قابل مقایسه با سایر نیروهای اپوزیسیون نبود.

دوم، خرده بورژوازی، در اثر ادغام ایران در نظام امپریالیستی و به ویژه رشد مشخص سرمایه داری در دو دهه پیش از قیام بهمن، آسیب فراوان دیده و به مخالفان و معترضان سیاست های رژیم شاه تبدیل شده بودند. نفوذ روحانیت در درون این قشر سنتاً بسیار عمیق بوده و در نتیجه قادر به بسیج مخالفان علیه رژیم شاه شدند. در واقع پایه مادی آخوندها این قشر بودند که مسایل شان توسط عوام فریبی های روحانیت مبنی بر «عدالت خواهی» و «تساوی طلبی» اسلامی و تظلم جویی شیعه بر آورده می شد.

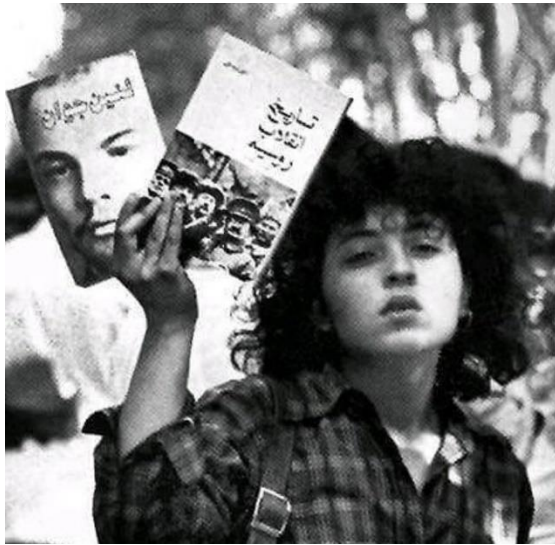
سرنگونی تزاریسم در سال ۱۹۱۷ نقطه عطفی بود در مبارزات ضداستبدادی در ایران. پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روح نوینی در جنبش های منطقه دمید. اما از سوی دیگر دولت انگلستان را مصمم کرد تا در مقابل این جنبش ها (به ویژه تأثیر آن در هندوستان) به ایجاد حکومت های مرکزی قوی مبادرت کرده تا از گسترش جنبش ها جلوگیری به عمل آورد. یکی از دستاوردهای آن در ایران تشکیل بیست سال اختناق «سیاه» رضاشاهی بود.

در شهریور ۱۳۲۰، با فرار رضاشاه و فروپاشی ارتش ایران، تحت تأثیر اشغال ایران توسط نیروهای متفقین، بار دیگر گشایش هایی در ایران ایجاد شد. در زمان کوتاهی، جنبش های ملیت های ستمدیده گرد و آذری علیه ستم ملی شکل گرفتند و به پیروزی هایی نیز دست یافتند. جنبش کارگران، به ویژه کارگران صنایع نفت، برای نخستین بار در تاریخ در سطح سراسری تحقق یافتند. اما، خیانت های بوروکراسی شوروی به جنبش آذربایجان، آن جنبش را به شکست انجامید. سیاست های سازش کارانه «حزب توده» نیز جنبش کارگری را به کج راه برده و اعتصاب ها و مبارزات کارگری را به شکست انجامیدند. در پی آن، دست دولت برای حمله به جنبش کردستان و آذربایجان باز ماند.

اما راست روی های حزب توده (خواست اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی) و سپس «چپ» روی های آن (در مقابل جنبش ملی شدن نفت) به تنهایی حرکت هایی توده ای مردم ایران را مسدود نکرد، که «جبهه ملی» در رأس جنبش ملی شدن نفت قرار گرفته و ضربه مهلکی بر پیکر آن زد. در واقع جبهه ملی از جنبش «ملی» بیشتر هراسید تا از سلطنت! جبهه ملی بارها کوشید تا جنبش توده ای را پراکنده ساخته و به مطالبات خود از طریق زده و بند با دربار و بندبازی بین دولت های امپریالیستی، نایل آید. اما، این مانورها عاقبت خود جبهه ملی را نیز فدا کرد. توده هایی که در ۳۰ تیر علیه سلطنت به پا خواسته بودند در ۲۸ مرداد دلیلی برای دفاع از حکومت مصدق نیافتند. کودتای ۲۸ مرداد، دوره ی تثبیت ارتجاع، در واقع نتیجه سیاست های اشتباه حزب توده و جبهه ملی بود.

در دوره ی پیشا قیام ۱۳۵۷، با قطبی شدن و تشدید بحران ساختاری سرمایه داری دوره ی شاه، تضادهای اجتماعی نیز

چنان چه در آن دوره، گرایش مارکسیسم انقلابی از حداقلی از نیرو در درون پیشروی کارگری برخوردار بود، از همان ابتدا در مبارزات پیرامون حقوق دمکراتیک شرکت کرده و رهبری مبارزات ضداستبدادی و ضدسرمایه داری را به دست گرفته و نقش تعیین کننده ای ایفا می کرد، انقلاب مسیر متفاوتی را طی می کرد.



ضرورت تشکیل حزب پیشتاز کارگری

گرچه در تاریخ، امکان پیروزی قیام ها و انقلاب ها علیه حکومت های مستبد وجود داشته، اما بدون یک حزب پیشتاز کارگری، مجهز به برنامه انقلابی، پیروزی نهایی تضمین نشده و نخواهد شد. قیام بهمن نمایانگر چنین واقعیت تاریخی بود. قیام توسط قشرهای ستمدیده مردم ایران و به ویژه کارگران صنعت نفت سازمان یافت. رژیم سرمایه داری شاه سرنگون شد. اما، از آنجایی که سازماندهی متشکلی وجود نداشت، رهبری انقلاب به دست یک گرایش ضدانقلابی دیگر، افتاد.

سرمایه داران و متحدان ملی و بین المللی شان برای به کج راه کشاندن انقلاب تدارک دیدند؛ در صورتی که نیروهای انقلابی که در رأس جنبش کارگری قرار گرفته بودند، چنین تدارکی را ندیدند.

بدیهی است که بدون تدارک سیاسی، تشکیلاتی و آموزشی، طبقه کارگر قادر به حفظ دستاوردهای خود نخواهد شد. چنین اقداماتی نیز تنها توسط یک حزب پیشتاز کارگری

سوم، نبود رهبری جنبش کارگری و نقش مخرب حزب توده و جبهه ملی و اتحاد آنان منجر به تحمیل رهبری روحانیت بر جنبش توده ای شد. اما، مسبب اصلی استقرار و تثبیت موقعیت ضعیف و متزلزل اولیه رژیم، کجروی ها در سیاست های «سازمان چریک های فدایی خلق ایران» و «سازمان مجاهدین خلق ایران» بود. این دو سازمان که از اعتبار بسیاری میان جوانان و کارگران برخوردار بودند، به علت نداشتن برنامه مشخص مداخلاتی و ارزیابی صحیح از ماهیت واقعی رژیم خمینی، سر تعظیم در مقابل «روحانیت مبارز و مترقی» فرود آوردند و کل نیروهای جوان «چپ» را فدای ندانم کاری سیاسی خود کردند. اولی با به ارث بردن سیاست های استالینیستی تشکیل بلوک طبقاتی، رژیم را در ابتدا «ضد امپریالیست» و «متحد» طبقه کارگر معرفی کرد و دومی به عنوان یک سازمان خرده بورژوا در مقابل رژیم تمکین کرد.

برای نمونه، یک سال پس از قیام، در زمان انتخابات نخستین ریاست جمهوری، سازمان چریک های فدایی خلق، در نشریه کار شماره ۴۳، به جای تشکیل یک اتحاد عمل گسترده از صف مستقل کارگران و نیروهای انقلابی و مارکسیست، با انتشار رئوس «برنامه حداقلی» و خالی کردن صحنه انتخاباتی، حمایت از مسعود رجوی را توجیه کرد. چند روز قبل از انتخابات نیز نماینده سازمان مجاهدین نیز به فرمایش «فقیه اعظم» کاندیداتوری خود را پس گرفت و کلیه متحدان «کمونیست» خود را خلع سلاح کرد! این گونه ندانم کاری های سیاسی منجر به ایجاد «فرصت طلایی» برای رژیم در سازماندهی و تدارک نیروهای ضدانقلابی علیه کارگران و نیروهای انقلابی شد. «چپ روی» های این دو سازمان پس از این دوره نتوانست سیاست های اشتباه دوره اولیه آنها را خنثی کند و خود آنها نیز فدای اشتباهات گذشته شدند.

البته در مرحله بعدی، نقش حزب توده در همکاری نزدیک با هیئت حاکم «ضدامپریالیست!» تأثیرات مخربی گذاشته و رژیم را در «تمام سطوح» تقویت کرد. حزب توده بار دیگر نشان داد که در چالش های طبقاتی در کدام سنگر قرار می گیرد. بهای این «خدمات» به سرمایه داری ایران را، آنها نیز پرداختند.

تجربه قیام بهمن نشان داد که بخشی از خرده بورژوازی به علت نبود یک سازمان سراسر انقلابی، به نیروی «ضربت» ضدانقلاب تبدیل گشته و شکست انقلاب را تسریع کرد. تنها دهقانان فقیر، ملیت های ستمدیده و زنان و جوانان رادیکال از متحدان پرولتاریا هستند. سایر قشرها متزلزل خرده بورژوازی قابل اعتماد نیستند.

نایبگیری گرایش چپ

قیام بهمن نشان داد که از سازمان های «رادیکال» خرده بورژوا که با به یدک کشیدن نام های «کمونیست، کارگر، خلق و فدایی» پا به عرصه حیات سیاسی می گذارند، و گاهی نیز از «پایه» اجتماعی نیز برخوردار شده و «شهید» نیز می دهند، نمی توان توقع داشت که پیگیرانه و تا انتها بدون لغزش های «اساسی» در جبهه پرولتاریا باقی بمانند. داشتن «پایه اجتماعی» و اعطای «شهید» و از خود گذشتگی، گرچه قابل تقدیرند، اما الزاماً مشی صحیح سیاسی را تضمین نمی کند.

این گرایش ها تا برش کامل از برنامه های ناروشن خرده بورژوایی و الحاق به صفوف کارگران پیشرو در راستای ایجاد حزب پیشتاز کارگری و پذیرش عملی برنامه سوسیالیسم انقلابی، به سیاست های زیگزاگ وار «چپ گرایانه و راست گرایانه»، همان طور که طی انقلاب اخیر بطور سیستماتیک انجام دادند، ادامه داده و نقش تعیین کننده و مؤثر در انقلاب آتی ایفا نخواهند کرد.



امکان پذیر است. حزبی که طی دوره ی از مداخلات مستمر در درون طبقه کارگر، اعتبار و اعتماد حداقل قشر پیشروی کارگری را به خود جلب کرده باشد.

برای توفیق در انقلاب آتی چنین درسی بایستی توسط نیروهای چپ کارگری در نظر گرفته شود. وظیفه کلیه نیروهای مارکسیست انقلابی تشکیل یک اتحاد عمل «ضد سرمایه داری» همراه با تدارک ایجاد یک حزب پیشتاز کارگری است. این تدارک بایستی از هم اکنون صورت پذیرد. زیرا که در دوره اعتلای انقلابی تنها نیروهایی که از پیش چنین سازماندهی را دیده باشند قادر به تأثیر گذاری و نفوذ در درون طبقه کارگر خواهند بود.

خیانت بورژوازی

در هر انقلابی بورژوازی با «ظاهر» متفاوتی برای تحمیل توده ها نمایان می شود. در قیام بهمن نیز بورژوازی ایران پس از قطع امید از رژیم شاه به شکل یک رژیم سرمایه داری دیگر، ملبس به جامه ی «روحانیت» ظاهر گشت. دیری نپایید که اکثریت مردم ایران به ماهیت واقعی رژیم سرمایه داری پی بردند.

یکی از درس های قیام بهمن این است که کارگران پیشرو نبایستی تحت هیچ وضعیتی به هیچ یک از گرایش های بورژوازی اعتماد کنند. بورژوازی با هر لباسی که ظاهر شود، هدفی جز خیانت به آرمان های توده های کارگر و زحمتکش نداشته و نخواهد داشت.

تزلزل خرده بورژوازی

گرایش های خرده بورژوا در هر انقلابی بین دو قطب اصلی جدل طبقاتی (پرولتاریا و بورژوازی) در نوسان اند. این «گرایش» مابینی که به ظاهری آراسته و «رادیکال» پا بر عرصه جدل طبقاتی می گذارد، به سمت و سوی طبقه ای که قدرت بیشتری را در نهایت به جنگ می آورد، می رود.

درس های شکست انقلاب ۱۳۵۷ و وظایف کنونی مارکسیست های انقلابی

مازیار رازی، ۱۷ بهمن ۱۳۹۳.

یک سو و بررسی اشکالات متوجه چپ برخوردار از پایه اجتماعی از سوی دیگر بود، یعنی چریک های فدائی خلق (البته همین ایرادات به دیگران هم وارد است)، همین موضوع است. مجدداً بعداً توضیح بیشتری خواهم داد که چه نقدی به آن ها وارد است.

ما، در مورد مسائل تئوریک و نظری می بایست چند مسأله محوری را در نظر بگیریم و آن هم این است که:

اول، ما در وهله نخست باید آن رژیم و آن دولتی را که می خواهیم سرنگون بکنیم، بشناسیم. یعنی ماهیت طبقاتی دولت سرمایه داری را باید تشخیص بدهیم. وقتی مارکس صحبت از دیکتاتوری بورژوازی می کند، باید ببینیم که این دیکتاتوری بورژوازی در ایران چیست؟ تا این مطلب روشن و به بحث گذاشته نشود، به جایی نمی رسیم؛ یعنی حول این موضوع بسیار ابتدایی که مسأله مفهوم دیکتاتوری بورژوازی به درک مسأله امپریالیسم گره خورده است. ما باید شناخت کافی از مسائل و تحولات امپریالیستی داشته باشیم. همچنین باید مسأله ماهیت طبقاتی دولت کنونی و تناقضی را که در این دولت وجود دارد، یعنی بین گرایش اقتدارگرا و اصلاح طلب این رژیم، بشکافیم و روشن بکنیم.

در محور این بحث اول یعنی شناخت از دولت، مسأله این است که ما این دولت مشخص را، این دولت سرمایه داری را باید تحلیل بکنیم و ببینیم که از چه زمانی به سرمایه داری تبدیل شده است؟ و به چه علت به آن دولت سرمایه داری می گوئیم و نهایتاً چه کارهایی باید انجام دهیم که این رژیم ساقط شود.

دومین نکته این است: ابزاری که برای سرنگونی این رژیم در نظر داریم باید به بحث بگذاریم و آن شامل بحث در مورد حزب می شود. ما باید بدانیم که ابزار از لحاظ تشکیلاتی چه نوع ابزاری است؟ یعنی باید بر سر مفاهیم حزب، برنامه، شوراها، رابطه حزب با شوراها و رابطه حزب با قدرت آتی، روشن باشیم. این ها مسائل محوری و اساسی است که ما در این سی و چند سال هنوز به قدر کافی مورد

میلیتانت: مطلب زیر متن پیاده شده [جمع بندی بحث رفیق مازیار رازی](#) در اتاق پالتاکی «افق چپ انقلابی» مورخ ۲۵ ژانویه ۲۰۱۳ است که برای اطلاع خوانندگان درج می گردد. ([معرفی بحث](#))

در ابتدا باید بار دیگر روی این موضوع تأکید کنم که هدف از کسب درس هایی از انقلاب ۱۳۵۷، استفاده از این درس ها برای انقلاب آتی و آماده کردن خودمان است.

بنابراین زمانی هم که انتقاداتی به سازمانی می شود، این انتقادات از روی غرض ورزی و یا مسائل شخصی نیست. ما صرفاً به یک سلسله ایده ها، عقاید و کجروی ها انتقاد می کنیم و این شامل تمام گروه های سیاسی می شود. به هرحال برای پیشبرد بحث و داشتن افق و چشم انداز برای کارهای آتی، به نظر من سه نکته اساسی وجود دارد که باید بررسی شود:

۱. مسائل تئوریک و نظری.
۲. یک سلسله مسائل مشخص عملی که از همین امروز ما با آن ها روبه رو هستیم.
۳. ارتباطات بین المللی برای تدارک انقلاب آتی ایران است.

من این سه جنبه به هم پیوند خورده را توضیح می دهم که می توانیم کارهایمان را بر اساس آن ها تنظیم کنیم.

۱- موضوع اول همان طور که به درستی برخی رفقای دیگر اشاره کردند، این است که ما در این بیش از سی سال گذشته هیچ پیشرفتی نکرده ایم. وقتی در سطح نظری و تئوریک و برنامه ای پیشرفتی نکنیم، به این مفهوم است که اگر فردا اتفاقی مانند مصر در ایران بیافتد، ما از تمام وقایع عقب خواهیم بود. در غیاب ما، به عنوان کمونیست ها، محققاً شرایطی ایجاد می شود که یک رژیم بورژوازی جای یک رژیم بورژوازی دیگر خواهد آمد و ما هیچ نقشی نخواهیم داشت. این مسجل است. یکی از دلایلی که تأکید من روی مسأله تحلیل های نظری، تئوریک و برنامه ای از

دیده بودند. آن‌ها در حوزه‌های کارگری عضو گرفته بودند. وقتی حزبشان را در دوران تزار اعلام کردند، در بیش ۱۶۰۰ حوزه کارگری هسته‌های حزبی داشتند.



وقتی در انقلاب فوریه تئوری‌های خود را به عمل در آوردند، و وارد عمل مشخص در ارتباط با این تئوری‌ها شدند، چیزی نزدیک به ۲۵۰۰۰ عضو داشتند، و ۶ ماه بعد، ۲۵۰۰۰۰ نفر عضو کارگری. ۱۰ میلیون کارگری که متعلق به شوراهای بودند، به شعار بلشویک‌ها در ارتباط با تسخیر قدرت تحت عنوان «تمام قدرت به شوراهای» رأی دادند و از آن حمایت کردند. این مسائل پیشا انقلابی بود. ما نباید تصور کنیم که با دو جنگ چریکی، و یا دو انفجار و چهار بحث کلی و عمومی، می‌توانیم وارد عرصه تحولاتی در داخل ایران بشویم و رهبری طبقه کارگر را هم به دست بگیریم!

بنابراین مسأله تئوریک، بسیار مهم است. باید جلسات مرتب و طولانی بگذاریم. آن قدر بحث کنیم که متقاعد شویم و یا حداقل اختلافات روشن شود؛ بینیم این دولتی که می‌خواهیم سرنگون کنیم، چه ماهیتی دارد؟ ابزاری که می‌خواهیم با آن دولت را سرنگون کنیم، چیست؟ و آن چیزی که می‌خواهیم جایگزین آن نماییم، چیست؟

بر سر هیچ کدام از این‌ها توافق نیست! نه تنها پیش از سال ۱۳۵۷ توافق نداشتیم، نه تنها در انقلاب ۱۳۵۷ توافق نداشتیم، بلکه همین امروز هم توافق نداریم. به دلیل این کجروی‌ها، به دلیل همین اشتباهات تئوریک است که اگر همین امروز در انتخابات چند ماه آینده، همین آقای احمدی نژاد، و یا مشایی یک چرخشی کنند و قدم‌هایی به طرف اصلاحات بردارند، بسیاری از همین نیروهای چپ‌ما به آن‌ها توهم پیدا می‌کنند، همان طور که به خاتمی پیدا

بحث قرار نداده‌ایم، چه برسد به این که در آتیه وارد وقایعی شویم که بتوانیم از پس آن بریاییم.

به اعتقاد من تمام احزاب موجود امروزه کاریکاتورهایی از احزاب بلشویکی هستند. این‌ها قابلیت تدارک انقلاب در آتیه را نخواهند داشت. ما باید در مورد **حزب طبقه کارگر** بحث بکنیم و این حزب پیوند بخورد با پیشروی کارگری در داخل ایران. این‌ها بحث‌های مفصلی هستند که باید انجام دهیم.

سومین نکته این است که آن دولتی که ما می‌خواهیم جایگزین این دولت بورژوازی بکنیم، چیست؟ ماهیت انقلاب چیست؟ مفهوم سوسیالیسم چیست؟ برداشت ما از کمونیزم چیست؟

ما هنوز بر سر این مسائل ابتدایی توافق نظر نداریم. رفقا صحبت از انقلاب بهمن می‌کنند! من می‌گویم در این سی و سه سال هم هنوز بر سر درس‌های شکست این انقلاب به توافق نرسیدیم، چون هیچ وقت بر سر این مسائل بحث اساسی و پایه‌ای نکرده‌ایم! مثلاً در مورد مسأله دولت بورژوازی، همین امشب یکی از رفقا صحبت از «بورژوازی کمپرادور» می‌کند!

بورژوازی کمپرادور یعنی چه؟ یعنی یک بورژوازی هست که وابسته به امپریالیسم است و به این اعتبار، یک بورژوازی هم هست که به امپریالیسم وابسته نیست! و می‌تواند در میان خلق باشد، بنابراین باید ما قدم‌هایی برداریم و راه‌هایی پیدا کنیم که این خلق را علیه امپریالیسم متحد کنیم! واقعیت این است این همان اشتباهی است که رفقای چریک‌های فدایی خلق (و حزب توده و تمام جریان‌های دیگر) در داخل ایران کردند و نسبت به خمینی توهم پیدا کردند. ما امروز پس از گذشت ۳۳ سال هنوز داریم درجا می‌زنیم، روی همان بحث‌هایی که نتایج اسفباری در داخل ایران داشته‌اند، بحث نکرده‌ایم و به توافق نرسیده‌ایم.

چرا این بحث‌ها برای انقلاب آتی مهم هستند؟ علت این است که بدون تئوری انقلابی ما نمی‌توانیم انقلاب سوسیالیستی را سازمان دهیم. بلشویک‌ها وقتی که وارد دوران فوریه ۱۹۱۷ شدند، نزدیک ۳۰ سال کار تئوریک پشت‌شان نهفته شده بود، برنامه ریزی کرده بودند، تدارکات

کرده و در حال بازسازی یک بین الملل انقلابی در سطح جهانی است. این کار مهم است؛ زیرا که ما بدون یک پشتوانه بین المللی حتی اگر در داخل ایران یک انقلاب رخ دهد، دوام نخواهیم آورد. سرمایه داری در سطح بین المللی، امپریالیسم، متشکل از اجزای سرمایه داری کشورهای مختلف است که ۹۰ درصد از جمعیت جهان را استثمار می کند. برای همین است که جنبش کارگری در کشورهای مختلف نیز باید در یک جنبش بین المللی متشکل شود. حزب کارگری آتی در ایران نیز باید متعلق به یک حزب بین المللی انقلابی باشد.

اکنون ما وقت تنفس خیلی کوتاهی داریم که باید به این مسائل بین المللی بپردازیم.

در نتیجه از این زاویه تجارب ما در انقلاب ۱۳۵۷ بسیار مهم است و باید از آن درس بگیریم. در آخر در مورد نقد به چریک های فدایی خلق می خواستم این موضوع را روشن کنم که آن سازمان فعالیت های بسیار ارزنده ای کرده است، از جمله گسست از حزب توده و از برخوردهای فرمیستی حزب توده، و طرح شیوه مبارزه مسلحانه که خود من و گرایش ما هم در واقع مدافع آن بوده و هستیم. عمل کرد این سازمان دستاوردهایی برای جنبش کارگری داشت و می توانست نقش بسیار مهمی را در انقلاب ۱۳۵۷ ایفا کند.

در آخر می خواستم اشاره ای به نظریات سازمان چریک های فدایی خلق بکنم. این موضوعی که رفقا در حمایت از آن سازمان اشاره می کنند - مبنی بر این که چریک ها در آستانه انقلاب متحمل دستگیری ها و حملات و هزینه های سنگینی شدند و به همین علت از هم پاشیده شده بودند، و رهبری نداشتند و غیره - این ها بسیار تأسف آور است، ولی مسئله اصلی که ما در مورد آن انتقاد می کنیم، این ها نیست، چون به هر حال بخش اعظم این صدمات وارد بر چریک های فدایی خلق نتیجه یک سلسله تئوری ها و یک سلسله نظریاتی بود که کارهایشان را بر اساس آن ها انجام دادند.

این نظریات از کجا آمده بود؟ این تئوری ها از کجا آمده بود؟ این طور نیست که آن ها به هیچ رو نظریه و تئوری نداشتند. به عنوان مثال بیژن جزنی، به عنوان یک

کردند و همان طور که به رفسنجانی پیدا کردند و همان طور که در آستانه انقلاب ۱۳۵۷ به خمینی پیدا کردند.

یک مسأله ریشه ای مهم و اساسی در چپ ما وجود دارد؛ و آن هم این است که ما اصولاً چپی هستیم که به دوران شکست انقلاب ۱۹۱۷ روسیه تعلق داریم. تئوری های ما از آن جا نشأت گرفته است. تئوری های استالینیستی که در پوست و خون ما رخنه کرده است. این تئوری ها اتفاقاً بر اساس نظرات لنین و کمینترن، و متکی به آن ها نیست. برای نمونه بعضی ها می گویند که کمونیسم همین فردا بعد از سرنگونی رژیم می تواند ساخته شود! اگر مقالات **منصور حکمت** و حزبش را بخوانید، می بینید که چنین می گوید. بعضی ها هم که اصولاً به دوران انتقال اعتقاد دارند، فکر می کنند که سوسیالیسم خود به خود ساخته می شود. رژیم سقوط می کند و به شکلی معجزه آسا سوسیالیسم ساخته می شود. این یعنی چپ ما به مسائل پایه ای مارکسیستی آشنایی ندارد.

از این روست که بحث های نظری اهمیت دارند.

۲- در سطح عملی، مسأله جنبش کارگری مطرح است. باید کمپین های بین المللی مرتب و مداوم در حمایت از کارگران ایجاد بکنیم. سال هاست ما در مورد این صحبت می کنیم و این هم موضوعی است که می تواند یکی از محورهای بحث های آتی باشد. مسأله **اتحاد عمل** ما، مسأله اتحاد عمل نیروهایی که متعلق به جریانات کمونیستی هستند و کارهایی که امروز می توانند در ارتباط با جنبش کارگری انجام دهند.

۳- ارتباطات بین المللی و ایجاد شبکه های بین المللی در حمایت از کارگران ایران و نهایتاً ساختن یک **بین الملل انقلابی** همانند کمینترن است. در این راستا یک سلسله قدم هایی برداشته شده است. چه در سطح کارهای تئوریک، نوشته ها و مقالات و کتاب های متعددی وجود دارد که رفقا باید آن ها را بخوانند، با هم مطالعه کنند، به بحث بگذارند و همدیگر را متقاعد کنند و اختلافات را روشن سازند. از سال پیش در سطح بین المللی یک گرایشی به نام «**حیای مارکسیستی**» ایجاد شده که تعدادی از گرایشات مختلف انقلابی در سطح جهانی را به خودش جلب

گویند، «روحانیت مبارز!» چون فکر می کنند که این‌ها از متحدانشان هستند. در صورتی که این روحانیت به اصطلاح مبارز حتی ارتجاعی تر از رژیم شاه بود. بخشی از هیئت حاکم بود. و هیچ تحلیلی در این مورد ندادند و اصلاً دنبال این مسائل نبودند. چطور ممکن است اقتصاد ایران را بدون درنظر داشتن اقتصاد بین‌المللی یا امپریالیسم ارزیابی و تحلیل کرد!

اصولاً اصلاحات ارضی که در ایران شکل گرفت منجر به این اختلافات میان خمینی و تجار از یک طرف با شاه شد. روحانیت و بازار در ارتباط ارتباط تنگاتنگ بوده اند. این تحلیل‌ها اصلاً از طرف مارکسیست‌ها پیش از انقلاب صورت نگرفته بود.

نتیجه‌گیری این است که ما به عنوان گام‌های اولیه باید قدم‌های مشخص تئوریک و عملی و بین‌المللی برداریم. ۳۳ سال این قدم‌ها برداشته نشده است و ۲۰ سال قبل از دوران سرنگونی رژیم شاه هم برداشته نشده بود. اکنون بیش از نیم قرن است که ما فعالیت‌های تئوریک در میان کمونیست‌ها نداشته‌ایم و به هیچ توافق تئوریک و نظری نرسیده‌ایم. هر عده‌ای رفته و دار و دسته‌ای دور خودش را تشکیل داده، یا حزبی تشکیل داده و پرچمی بالا برده و خود را محور جنبش کارگری قلمداد کرده است. این هاست که مخرب است و این هاست که لطمه می‌زند و اجازه نمی‌دهد که ما بحث‌های اساسی خود را انجام دهیم.



تئوریسین نظریاتی را در کتاب تاریخ ۳۰ ساله مطرح می‌کند، و بسیاری از این نظریات صحیحی هم بودند، اما کماکان این نظریات ریشه‌اش در همان مؤسسه آکادمی مسکو در روسیه بوده است. درست است که آن‌ها یعنی برنامه و روش‌های مبارزاتی و رفرمیسم حزب توده را به درستی مورد انتقاد قرار دادند، ولی تئوری‌های اساسی آن‌ها همان بود.

اگر رفقا کتاب جزئی را بخوانید او از بورژوازی کمپرادور صحبت می‌کند! از فئودالیسم در جامعه ایران صحبت می‌کند! در جامعه ایران اصولاً فئودالیسم وجود نداشته، بر اساس بحث‌های مارکس شیوه تولید آسیایی وجود داشته است. البته این نظریه شیوه تولید آسیایی، در دوران استالین، از مؤسسه آکادمیک مسکو اصولاً حذف شد، چون این نظریه با یک سلسله اقدام‌های استالین در مغایرت قرار گرفت و به همین دلیل آن را از ادبیات خود حذف کردند. بسیاری از مسائل اساسی ابتدایی مارکسیستی در این دوران حذف شد و بسیاری از نظرات انحرافی پیشین برگردانده شد؛ از جمله همین نظریه انقلاب دو مرحله‌ای، همین نظریه بورژوازی کمپرادور و بورژوازی ملی، این‌ها نظریاتی منشویکی بود که باز گردانده شد و به نظریات رسمی مسکو مبدل گشت. و این تحریفات آثار مارکسیستی، تأثیرات خودش را در سراسر جهان و از جمله کشور ایران در میان کمونیست‌ها گذاشت.

بنابراین ما باید یک گسست اساسی تئوریک بکنیم و نمی‌توانیم به سادگی توجیه بکنیم و از روی آن به سادگی رد شویم. رهبران سازمان‌ها، تئوریسین‌های این گرایش‌ها بودند که به رفقای خود آموختند که انقلاب در ایران دو مرحله‌ای است! و طبقه کارگر آماده نیست! و امروزه باید رفت و «خلق» را سازمان داد! و البته بخشی از همان خلق هم بورژوازی غیر کمپرادور، یعنی بورژوازی ملی است.

بنابراین وقتی انقلاب می‌شود، چریک‌های فدایی خلق و رهبران‌شان و کسانی که از آن‌ها باقی مانده اند، دنبال خلق می‌گردند! و اتفاقی نیست که به یک رژیم ارتجاعی می‌

به مناسبت سی و دومین سالگرد انقلاب بهمن و وقایع منطقه

مازیار رازی ۱۷ خرداد ۱۳۹۰.

نیاز است که در مرکز آن تشکل های مستقل کارگری و حزب پیشتاز انقلابی قرار دارد.

مصاحبه مازیار رازی با میلیتانت

به اعتقاد من، از واژه «انقلاب» باید به طور مشخص استفاده کرد. متأسفانه بسیاری از گروه های سیاسی، از کلمه «انقلاب» به شکلی نادرست استفاده می کنند. این امر می تواند عواقب مخربی در ارتباط با نوع، سطح و کیفیت دخالتگری مارکسیست های انقلابی داشته باشد. انتظارات میان نیروهای انقلابی را بالا می برد و به توهم توده ها به احزاب بورژوایی اپوزیسیون دامن می زند. باید توجه داشت که برای تدارک هر انقلابی نیاز به تحلیل مشخص از وضعیت مشخص اجتماعی است. به ویژه ارزیابی توان و آمادگی پیشروان کارگری - که پیروزی یک انقلاب را با سازماندهی خود در درون حزب سیاسی خود، تضمین می کنند - ضروری است. به سخن دیگر، موقعیت انقلابی امکان دارد که به وجود آید. آن چه امروز در مصر، تونس، الجزایر و غیره شاهد آن هستیم، صرفاً ایجاد یک موقعیت انقلابی است. **اما هر موقعیت انقلابی، الزاماً به انقلاب منجر نمی گردد.**

بنابراین زمانی که مارکسیست های انقلابی از کلمه «انقلاب» به مفهوم اخص آن استفاده می کنند، منظورشان این است که موقعیت انقلابی در جامعه به گونه ایست که می تواند به انقلاب منجر گردد. آیا طبقه کارگر آمادگی و توان سازماندهی انقلاب را دارد؟ آیا این وضعیت به پیروزی انقلاب منجر می شود؟ آیا این وضعیت به اعتلای انقلابی خواهد انجامید؟ تمامی این سؤالات را نمی توان بدون ارزیابی دقیق از وضعیت خود کارگران و تناسب قوای طبقاتی در جامعه، به طور جامع پاسخ جامع داد.

امروز حرکت های توده ای در منطقه، متأسفانه با هدف سرنگونی نظام های سرمایه داری نیست. هدف، برکناری چند عنصر فاسد در قدرت است. این هدف که بر اساس سیاست های موجود احزاب بورژوایی اپوزیسیون بر جنبش تحمیل می گردد، انقلاب را در بطن خود خفه می کند.

پرسش: با سلام و تشکر برای شرکت در مصاحبه با نشریه میلیتانت. رفیق مازیار، در آستانه سالگرد انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و با توجه به اعتراضات توده ای در جهان عرب و تشابه آن با انقلاب ایران، و هم چنین تداوم حرکت های توده ای جوانان در خیابان های مصر و به ویژه رودرویی آشکار با رژیم حسنی مبارک، برخی به این باور رسیده اند که «انقلاب» در منطقه آغاز شده است! نظر شما در این مورد چیست؟

پاسخ: با درود به شما و خوانندگان میلیتانت. امروز در هفدهمین روز از اعتراضات، ده ها هزار نفر از مخالفان حکومت حسنی مبارک در میدان تحریر تجمع کرده و ورودی پارلمان این کشور را مسدود کرده اند. از آن مهمتر گزارش هایی هم از اعتصاب گسترده کارگری در نقاط مختلف مصر منعکس شده است. همچنین، حدود ششصد نفر از کارگران نیز در کانال سوئز، اعتصاب کرده اند. بدیهی است که این اعتصاب، تأثیری بر حرکت کشتی ها در کانال سوئز نخواهد گذاشت. در ضمن، بیش از یک میلیون توریست، که یکی از منابع اصلی درآمد مصر هستند، آن کشور را ترک کرده و اکثر بانک ها و مراکز دولتی در اعتصاب به سر می برند. از سوی دیگر، دولت عمر سلیمان نه تنها به بیش از ۶ میلیون نفر از کارکنان دولتی وعده ۱۵٪ اضافه دستمزد داده، بلکه در پشت درهای بسته با اکثر احزاب اپوزیسیون در حال مذاکره و معامله بوده است تا ائتلافی از این احزاب بورژوا به وجود آورد و روند انقلاب را به کمک آنان مسدود کند.

بدیهی است که حرکت مستقل جوانان در میدان تحریر و اعتصابات کارگری قابل تقدیر است و تمام نیروهای مترقی از این حرکت ها حمایت می کنند. اما؛ این وقایع هنوز «آغاز انقلاب» مصر در جهت سرنگونی دولت سرمایه داری حسنی مبارک را نشان نمی دهد. برای فراخوان به انقلاب در جهت براندازی نظام سرمایه داری، فاکتورهای دیگری

به ویژه در مورد ایجاد ارتش و وسایل جنگ های ایران- روس، مجبور به دریافت وام های کلان از سرمایه داران خارجی شدند و در مقابل امتیازات اقتصادی کلانی را به آن ها اعطا کردند. بدین ترتیب راه برای سرازیر شدن کالاهای مصنوعی غرب به بازارهای محدود ایران باز شد. از سوی دیگر، دولت آغاز به فروش مناصب دولتی و املاک سلطنتی و خالصه (زمین و ملک پادشاهی) به بازرگان و ثروتمندان ایرانی کرد. در نتیجه، مالکیت خصوصی بر زمین رشد کرد و این تأثیر مستقیمی بر وخیم شدن وضعیت دهقانان گذارد. انقلاب مشروطه تحت چنین وضعیتی به وقوع پیوست.

شکست دولت تزار در جنگ ژاپن و روسیه و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، نیز در گسترش جنبش علیه دولت قاجار تأثیر گذارد.

سرنگونی تزاریسم در سال ۱۹۱۷ نقطه عطفی بود در مبارزات ضد استبدادی در ایران. پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روح نوینی در جنبش های منطقه دمید. جمهوری شوروی ایران، که در سال ۱۲۹۹ در گیلان احیا شد و نودمین سالگرد آن در تابستان فرا خواهد رسید، دقیقاً یکی از دستاوردهای آن زمان است. اما از سوی دیگر دولت انگلستان را مصمم کرد تا در مقابل این جنبش ها (به ویژه تأثیر آن در هندوستان) به ایجاد حکومت های مرکزی قوی مبادرت کند تا از گسترش جنبش ها جلوگیری به عمل آورد. یکی از دستاوردهای آن در ایران تشکیل بیست سال اختناق «سیاه» رضاشاهی بود.

در شهریور ۱۳۲۰، با فرار رضاشاه و فروپاشی ارتش ایران، تحت تأثیر اشغال ایران به وسیله نیروهای متفقین، بار دیگر گشایش هایی در ایران ایجاد گشت. در زمان کوتاهی، جنبش های ملیت های ستم دیده گرد و آذری علیه ستم ملی شکل گرفتند و به پیروزی هایی نیز دست یافتند. جنبش های کارگران، به ویژه کارگران صنایع نفت، برای نخستین بار در تاریخ در سطح سراسری تحقق یافت. اما، خیانت های بورکراسی شوروی به جنبش آذربایجان، آن جنبش را با شکست رو به رو کرد. سیاست های سازش کارانه «حزب توده» نیز جنبش کارگری را به کجراه برد و بدین ترتیب، اعتصاب ها و مبارزات کارگری به شکست

در چنین شرایطی تنها مبارزه برای تشکیل یک مجلس مؤسسان دموکراتیک و انقلابی است که فرصت تنفسی را برای تدارک انقلاب از طریق افشای احزاب موجود بورژوازی (مانند اخوان المسلمین) ایجاد می کند. (رجوع شود به مقالات مازیار رازی در وبلاگ میلیتانت- بهمن ۱۳۸۹)

پرسش: در حاشیه وقایع منطقه، درس های انقلاب بهمن ۱۳۵۷ را چگونه ارزیابی می کنید؟

پاسخ: درس های قیام بهمن برای جوانان و کارگران پیشرو و زنان ایران می تواند راه گشای مبارزات دوره آتی آن ها باشد. در وضعیت فعلی و در آغاز سی و دومین سالگرد انقلاب بهمن ۱۳۵۷، بررسی درس های آن می تواند کمکی در راستای مبارزات آتی کارگران پیشرو باشد.

در ارزیابی انقلاب بهمن تنها نمی توان به «انقلاب» و مبارزات «قهرمانانه» مردم علیه استبداد پهلوی اشاره کرد. در این امر تردیدی نیست که بدون اعتصاب عمومی، به خصوص اعتصاب کارگران شرکت نفت، و هم چنین از خود گذشتگی، مقاومت و مبارزه وسیع مردم ایران به ویژه کارگران و زحمتکشان، آن انقلاب به ثمر نمی رسید. اما، مسأله این جاست که آن انقلاب عظیم در زمان کوتاهی به شکست انجامید. رهبری انقلاب از دست کارگران، جوانان، ملیت های ستم دیده و سربازان و نیروهای مسلح مردمی، خارج شد و به دست همان ساواکی های سابق و ارتش و پاسداران و سرمایه داران دیگری سپرده شد.

پرسش: پیش از توضیح علل شکست می توانید در مورد پیش زمینه های عینی که منجر به این انقلاب شد توضیح دهید؟

پاسخ: بله حتماً می توان اذعان داشت که از بدو ادغام ایران در بازار جهانی سرمایه داری، بحران دائمی اجتماعی گریبان گیر جامعه ایران گردید. این مسأله البته تنها ویژه ایران نیست، بلکه شامل اکثر کشورهای واپس مانده می شود. اما، در ایران از دوره قاجار اثرات ادغام آن در نظام امپریالیستی به وضوح دیده می شود. تحت فشار کشورهای امپریالیستی، به ویژه روسیه تزاری از شمال و بریتانیا از مرزهای شرق، دولت قاجار تحت استیلای مالی حکومت های امپریالیستی در آمد. سلاطین قاجار، برای رفع نیا های مالی دولت و دربار،

انجامید. در پی آن، دست دولت برای حمله به جنبش کردستان و آذربایجان باز ماند.

اما راست روی های حزب توده (خواست اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی) و سپس «چپ» روی های آن (در مقابل جنبش ملی شدن نفت) به تنهایی حرکت های توده مردم ایران را مسدود نکرد، بلکه «جبهه ملی» در رأس جنبش ملی شدن نفت قرار گرفت و ضربه مهلک را بر پیکر آن زد. در واقع جبهه ملی از جنبش «ملی» بیش تر هراسید تا از سلطنت! جبهه ملی بارها کوشید تا جنبش توده ای را پراکنده سازد و به مطالبات خود از طریق زد و بند با دربار و بندبازی بین دولت های امپریالیستی، نایل آید. اما، این مانورها، عاقبت خود جبهه ملی را نیز فدا کرد. توده هایی که در ۳۰ تیر علیه سلطنت به پا خاسته بودند، در ۲۸ مرداد دلیلی برای دفاع از حکومت مصدق نیافتند. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دوره تثبیت ارتجاع و در واقع نتیجه سیاست های اشتباه حزب توده و جبهه ملی بود.

در دوره پیش از انقلاب ۱۳۵۷، با قطبی شدن و تشدید بحران ساختاری سرمایه داری دوره شاه، تضادهای اجتماعی نیز حاد شدند. زمینه اساسی بحران سیاسی آن دوره، بحران اشباع تولید سرمایه داری بود. به سخن دیگر، بخش های موجود تولید صنعتی با محدودیت های ساختاری مواجه شدند. تولید وسایل تولیدی (ماشین آلات اساسی تولیدی) اجازه توسعه نمی یافتند، تنها تولید متکی بر وسایل مصرفی بود (تولید کفش ملی، تیر آهن و غیره). تولید و سرمایه گذاری در کشاورزی نیز رو به کاهش مطلق می رفت. بیکاری و شمار فقرای شهری ناراضی افزایش یافت. ناتوانی دولت شاه در مهار کردن بحران، منجر به فرار سرمایه شد. در نتیجه، زمینه عینی برای انقلاب بهمن ۱۳۵۷ فراهم آمد.

پرسش: نقش بورژوازی ضد سلطنت شاهنشاهی در انقلاب چه بود؟

پاسخ: در هر انقلابی، بورژوازی با «ظاهر» متفاوتی برای تحمیل توده ها نمایان می شود. در قیام بهمن نیز بورژوازی ایران پس از قطع امید از رژیم شاه به شکل یک رژیم سرمایه داری دیگر، ملبس به جامه «روحانیت» ظاهر گشت.

دیری نپایید که اکثریت مردم ایران به ماهیت واقعی رژیم سرمایه داری پی بردند.

یکی از درس های قیام بهمن این است که کارگران پیشرو ناپستی تحت هیچ وضعیتی، به هیچ یک از گرایش های بورژوازی اعتماد کنند. بورژوازی با هر لباسی که ظاهر گردد، هدفی جز خیانت به آرمان های توده های کارگر و زحمتکش نداشته و نخواهد داشت.

در عین حال، گرایش های خرده بورژوا در هر انقلابی بین دو قطب اصلی جدل طبقاتی (پرولتاریا و بورژوازی) در نوسان اند. این «گرایش» مابینی که با ظاهری آراسته و «رادیکال» پا به عرصه جدال طبقاتی می گذارد، به سمت و سوی طبقه ای که قدرت بیش تری را در نهایت به چنگ می آورد، می رود.

تجربه انقلاب بهمن نشان داد که بخشی از خرده بورژوازی به علت نبود یک سازمان سراسری انقلابی، به نیروی «ضربت» ضد انقلاب تبدیل گشت و شکست انقلاب را تسریع کرد. تنها دهقانان فقیر، ملیت های ستم دیده و زنان و جوانان رادیکال از متحدان پرولتاریا هستند. سایر قشرهای متزلزل خرده بورژوازی قابل اعتماد نیستند.

پرسش: پس چرا در این وضعیت رهبری انقلاب ضد استبدادی علیه نظام شاهنشاهی، به دست «روحانیت» افتاد و نه یک نیروی «انقلابی» ضد سرمایه داری؟

پاسخ: رهبری انقلاب بهمن ۱۳۵۷ به چند علت به دست روحانیت افتاد:

اول، در کل دوره اختناق بیست و چند ساله پس از کودتا، حکومت شاه در پراکنده نگاه داشتن و متفرق کردن جنبش کارگری و نیروهای وابسته به آن، توفیق حاصل کرده بود. هیچ یک از مخالفان رژیم از کوچک ترین آزادی بیان، سازماندهی و تجمع برخوردار نبودند. در صورتی که در مساجد و حسینیه ها، بر روی مخالفان مذهبی باز بودند. گرچه مخالفان مذهبی نیز قربانی دستگیری ها، شکنجه ها و اعدام ها از سوی ساواک شدند، اما این ها قابل مقایسه با سایر نیروهای اپوزیسیون نبود.

روی «های این دو سازمان پس از این دوره نتوانست سیاست های اشتباه دوره اولیه آن ها را خنثی کند و خود آن ها نیز فدای اشتباهات گذشته شدند.

البته در مرحله بعدی، نقش حزب توده در همکاری نزدیک با هیئت حاکم «ضد امپریالیست» (!) بود که این امر، تأثیرات مخربی برجای گذاشت و رژیم را در «تمام سطوح» تقویت کرد. حزب توده بار دیگر نشان داد که در چالش های طبقاتی، در کدام سنگر قرار می گیرد. بهای این «خدمات» به سرمایه داری ایران راه، آن ها نیز خود پرداختند.

قیام بهمن نشان داد که از سازمان های «رادیکال» خرده بورژوا که با به یدک کشیدن عناوین «کمونیست»، «کارگری»، «خلقی» و «فدایی» پا به عرصه حیات سیاسی می گذارند، و گاهی از «پایه» اجتماعی نیز برخوردار می شوند و «شهید» هم می دهند، نمی توان توقع داشت که پیگیرانه و تا انتها بدون لغزش های «اساسی»، در جبهه پرولتاریا باقی بمانند. داشتن «پایه اجتماعی» و اعطای «شهید» و «از خود گذشتگی» - گرچه بی شک قابل تقدیر است - اما الزاماً مشی صحیح سیاسی را تضمین نمی کند.

این گرایش ها تا برش کامل از برنامه های ناروشن خرده بورژوایی و الحاق به صفوف کارگران پیشرو در راستای ایجاد حزب پیشتاز کارگری و پذیرش عملی برنامه سوسیالیسم انقلابی، به سیاست های زیگزاک وار «چپ گرایانه» و «راست گرایانه»، همان طور که طی انقلاب ۵۷ به طور سیستماتیک انجام دادند، ادامه می دهند و نقش تعیین کننده و مؤثری در انقلاب آتی ایفا خواهند کرد.

آیا نبود حزب مارکسیسم انقلابی در شکست انقلاب مؤثر نبود؟

بله کاملاً درست است. گرچه در تاریخ، امکان پیروزی قیام ها و انقلاب ها علیه حکومت های مستبد وجود داشته است، اما بدون یک حزب پیشتاز کارگری، مجهز به برنامه انقلابی، پیروزی نهایی تضمین نشده و نخواهد شد. انقلاب بهمن نمایانگر چنین واقعیت تاریخی ای بود. انقلاب به وسیله اقشار ستمدیده مردم ایران و به ویژه کارگران صنعت نفت سازمان یافت. رژیم سرمایه داری شاه سرنگون شد. اما، از

دوم، خرده بورژوازی، در اثر ادغام ایران در نظام امپریالیستی و به ویژه رشد مشخص سرمایه داری در دو دهه پیش از قیام بهمن، آسیب فراوان دیده و به مخالفان و معترضان سیاست های رژیم شاه تبدیل شده بود. نفوذ روحانیت در درون این قشر سنتاً بسیار عمیق بوده است و در نتیجه قادر به بسیج مخالفان علیه رژیم شاه شدند. در واقع پایه مادی روحانیت این قشر بودند.

سوم، نبود رهبری جنبش کارگری و نقش مخرب حزب توده و جبهه ملی و اتحاد آنان منجر به تحمیل رهبری روحانیت بر جنبش توده ای گشت.

پرسش: توضیح دهید که نقش نیروهای چپ چه بود؟

پاسخ: به اعتقاد من، مسبب اصلی تقویت و تثبیت موقعیت ضعیف و متزلزل اولیه رژیم، کجروی ها در سیاست های «سازمان چریک های فدایی خلق ایران» و «سازمان مجاهدین خلق ایران»، بود. این دو سازمان، که از اعتبار بسیاری در میان جوانان و کارگران برخوردار بودند، به علت نداشتن برنامه مشخص مداخلاتی و ارزیابی صحیح از ماهیت واقعی رژیم خمینی، سر تعظیم در مقابل «روحانیت مبارز و مترقی» (!) فرود آورد و کل نیروهای جوان «چپ» را فدای ندانم کاری سیاسی خود نمود. اولی با به ارث بردن سیاست های استالینیستی تشکیل بلوک طبقاتی، رژیم را در ابتدا «ضد امپریالیست» و «متحد» طبقه کارگر معرفی کرد و دومی، به عنوان یک سازمان خرده بورژوا، در مقابل رژیم تمکین نمود.

برای نمونه، یک سال پس از قیام، در زمان نخستین انتخابات ریاست جمهوری، سازمان چریک های فدایی خلق، در نشریه کار شماره ۴۳، به جای تشکیل یک اتحاد عمل گسترده از صف مستقل کارگران و نیروهای انقلابی و مارکسیست، با انتشار رئوس «برنامه حداقل» و خالی کردن صحنه انتخاباتی، حمایت از مسعود رجوی را توجیه کرد. چند روز قبل از انتخابات نیز نماینده سازمان مجاهدین، به فرمایش «فقیه اعظم» کاندیداتوری خود را پس گرفت و کلیه «متحدان» کمونیست خود را خلع سلاح کرد! این گونه ندانم کاری های سیاسی منجر به ایجاد «فرصت طلایی» برای رژیم در سازماندهی و تدارک نیروهای ضد انقلابی علیه کارگران و نیروهای انقلابی گشت. «چپ

برخوردار نبودند. در این جا گرایش های مارکسیست انقلابی نیز باید بیاموزند که رهبری جنبش کارگری یک شبه با برنامه های "انقلابی" ظاهر نمی شود. مارکسیست های انقلابی نیز باید از پیش تدارک دخالت گری در جنبش کارگری را دیده باشند و با شرکت مؤثر و مداوم در کنار کارگران اعتبار کافی را کسب کرده باشند تا بتوانند در دوره اعتلای انقلابی برنامه انقلابی خود را به آزمایش بگذارند. بدیهی است که بدون تدارک سیاسی، تشکیلاتی و آموزشی، طبقه کارگر قادر به حفظ دستاوردهای خود نخواهد شد. چنین اقداماتی نیز تنها به وسیله یک حزب پیشتاز کارگری امکان پذیر است. حزبی که طی دوره ای از مداخلات مستمر در درون طبقه کارگر، اعتبار و اعتماد حداقل قشر پیشروی کارگری را به خود جلب کرده باشد.

در دوره آتی، متکی بر تجارب انقلاب بهمن ۱۳۵۷، وظیفه اصلی کلیه نیروهای مارکسیست انقلابی تشکیل یک اتحاد عمل «ضد سرمایه داری» همراه با تدارک ایجاد یک حزب پیشتاز کارگری همراه با پیشروان کارگری است.

۲۲ بهمن ۱۳۸۹

آن جایی که سازماندهی متشکلی وجود نداشت، رهبری انقلاب به دست یک گرایش ضد انقلابی دیگر افتاد.

سرمایه داران و متحدان ملی و بین المللی شان برای به کجراهه کشاندن انقلاب، تدارک دیدند؛ در صورتی که نیروهای انقلابی، که در رأس جنبش کارگری قرار گرفته بودند، چنین تدارکی را ندیدند.

برای توفیق در انقلاب آتی، چنین درسی بایستی از سوی نیروهای مارکسیست انقلابی در نظر گرفته شود. این تدارک بایستی از هم اکنون صورت پذیرد. زیرا که در دوره اعتلای انقلابی، تنها نیروهایی که از پیش برای چنین سازماندهی ای تدارک دیده باشند، قادر به تأثیر گذاری و نفوذ در درون طبقه کارگر خواهند بود. چنان چه در دوره انقلاب، گرایش مارکسیسم انقلابی از حداقلی از نیرو در درون پیشروان کارگری برخوردار بود، از همان ابتدا در مبارزات پیرامون حقوق دموکراتیک شرکت می کرد، رهبری مبارزات ضد استبدادی و ضد سرمایه داری را به دست می گرفت و نقش تعیین کننده ای ایفا می نمود، انقلاب مسیر متفاوتی را طی می کرد. اما باید توجه داشت که این خود نیاز به تدارکات پیشین داشت. نیروهای مارکسیست انقلابی موجود یا تجربه کافی نداشتند و یا از نفوذ کافی در میان جنبش کارگری

بررسی تاریخی چگونگی شکل گیری و علل شکست انقلاب ۵۷

امپریالیسم انگلیس و اربابان و زمینداران سابق که اینک به شکل تجار بازار و تولید کنندگان خرد عرضه اندام می کردند، گام های سریعتری به خود گرفته و به جنبه غالب اقتصاد ایران تبدیل شد. اما با توجه به خصوصیات ویژه شیوه تولید آسیایی، این سرمایه داری شکل کلاسیک دگرذیسی از فئودالیسم به فرماسیون بعدی را طی نکرده و نهاد های روبنایی و فرهنگی سرمایه داری در آن شکل نگرفته بود. اشکال تولید ماقبل سرمایه داری نیز هنوز جان سخنانه به حیات خود در جامعه ادامه می دادند.

مشخصه این دوران حضور همه جانبه و گسترده سرمایه داری جهانی به رهبری انگلیس در بیشتر عرصه های تولید صنعتی، بویژه صنعت نفت ایران بود. این سلطه تا پیش از شروع جنگ دوم جهانی ادامه داشت و اگرچه ارزیابی نادرست رضاشاه از تضاد بین دول سرمایه داری در جریان جنگ جهانی دوم و ورود تکنوکرات ها و سرمایه داری

رضا سپهر، بهمن ۱۳۹۸.

بررسی علل چگونگی شکل گیری و سرانجام شعله ور شدن آتش انقلاب ایران در بهمن ۵۷ و ارزیابی دلایل شکست این حرکت شکوهمند، بویژه در شرایط کنونی که جامعه ایران در تنگ پیچ دیگری از حوادث تاریخی خود قرار گرفته از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است.

برای بازشناسی این حرکت لازم است که ابتدا کمی به عقب برگردیم، به زمانی که سرمایه داری وارداتی ایران که پروسه ابتدایی شکل گیری آن از دوران صفویه آغاز شده و در حکومت قاجار در کنار شیوه تولید خرد روستایی و مناسبات ارباب - رعیتی به حیات خود ادامه داده بود، و سرانجام با آغاز حکومت پهلوی، حکومتی که در واقع در نتیجه سازش سرمایه داری جهانی به سرکردگی

کشورشورها پس از پیروزی انقلاب اکتبر آبرو و اعتبار خاصی کسب کرده و در میان کشورهای تحت ستم از محبوبیت ویژه ای برخوردار بود. آنان با استفاده از این اعتبار و حمایت مستقیم و یا غیرمستقیم خود از جنبش های رهایی بخش، تحت عنوان انترناسیونالیسم کمونیستی، تلاش می کردند که در جنگ سرد پس از اتحاد موقت دوران جنگ، سلطه اقتدار خود را در عرصه جهانی و در مقابل سرمایه داری غرب افزایش دهند.

اگرچه مارکس، لنین و بویژه تروتسکی در آثار خود مکررا به لزوم همبستگی جهانی مبارزات کارگری و حمایت از جنبش های بین المللی کارگران اشاره کرده اند، اما مداخله حزب کمونیست شوروی در این دوران از حلقه دیگری بوده و با اهداف دیگری برنامه ریزی شده بود. کمونیسم ملی روس در بازی شطرنج قدرت برای کسب اقتدار از این جنبش ها به عنوان مهره های پیاده نظام برای کسب هژمونی استفاده کرده و در مواقع لزوم از قربانی نمودن آنان نیز ابایی نداشت. نتایج چنین عملکردی راکه در چهارچوب نظرات جنبه متحد خلق و راه رشد غیر سرمایه داری تئوریزه می شد، می توان در جنبش ملی شدن نفت، سرنوشت جریانات امریکای لاتین از جمله شیلی و دفاع از ضدانقلاب خمینی به روشنی مشاهده کرد. البته در سال های اولیه پس از جنگ دوم هنوز ماهیت و عملکرد واقعی رژیم حاکم بر کشورشورها به درستی مورد نقد و بررسی قرار نگرفته و برای بسیاری از حمتکشان روشن نبود.

با توجه به آرایش جهانی دو بلوک شرق و غرب، و همچنین اهمیت نفت در اقتصاد جهانی، ایران از جمله اولین کشورهایی بود که در لیست این اصلاحات امریکایی قرار گرفت. سرمایه داری امپریالیستی غرب در دوران ریاست جمهوری جان اف. کندی به این اصلاحات سرعت بیشتری بخشید.



فاشیست آلمان به ایران، اندک خللی در حرکت آن پدید آورد، اما با استعفای اجباری رضاخان و پیروزی متفقین، این خلل بلافاصله تصییح شده و فرزند وی محمد رضاشاه در دوران سلطنت خود، مجددا چرخ های حرکت سرمایه داری را روغن کاری کرد تا به روال سابق به حرکت خود ادامه دهد.

آغاز سلطنت شاه جدید در عین حال مصادف بود با افول آفتاب قدر قدرت انگلیس و استیلای سرمایه داری آمریکادرصه جهانی، قدرتی به مراتب سازمان یافته تر و منسجم تر، و به همان نسبت هارتر و وحشی تر؛ و همچنین مصادف بود با شکل گیری جنبش های آزادی بخش و ملی، که در ایران نیز به صورت جنبش ملی شدن نفت خودی نشان داد.

خلاء کوتاه مدت قدرت در دوران جابجایی، به علاوه ظهور قدرت جدید سیاسی، اقتصادی و نظامی بلوک شرق، این متحد پیشین در جنگ بزرگ، که اینک به عنوان رقیبی نوین وارد بازار رقابت سرمایه داری شده بود، باعث گردید که سرمایه داری غرب، این بار به رهبری آمریکا، در مقابل با این قدرت جدید و محدود کردن دامنه نفوذ آن در کشورهای پیرامونی دست به ابتکارات جدیدی بزند.

آنان در جستجوی راهکارهای مناسب برای پاسخگویی به این معضل، استقرار کامل مناسبات سرمایه داری در کشورهای پیرامونی، که در اغلب آنان هنوز شیوه های تولید پیشا سرمایه داری به حیات خود ادامه می دادند، در دستور روز قرار دادند.

سرمایه داری غرب در نظر داشت که با انجام پاره ای اصلاحات، که هنوز این نیروهای واپس مانده در مقابل آن سرسختی نشان داده و از اجرای آن ممانعت به عمل می آوردند، موفق به کنترل جنبش های آزادیبخش کشورهای مختلف شده و یا حداقل آنان را به مسیر مطلوب هدایت کند. آنان بدین ترتیب هم میتوانستند قدرت مانور و دامنه نفوذ بلوک رقیب، به رهبری استالین را در این جنبش ها محدودتر کنند، و هم آنکه بازارهای کالا و نیروی کار این کشورها را تحت سلطه خود در آورند.

پیروزی سوکارنودر اندونزی، کاستر و در کوبا، مائو در چین و... لزوم این امر را ضروری ترمی کرد، بویژه با توجه به اینکه سلطه قدرت اقتصادی و سیاسی دولت شوروی روز به روز گسترش بیشتری یافته و تبدیل به خطر جدی تری برای سرمایه داری غرب می شد.

کم و بیش به ضرورت تغییرات اساسی پی برده بودند، همچنان در سطح مبارزات اقتصادی نگاه می داشتند. طرح شعارهایی چون آزادی های دموکراتیک از سوی این حزب نیز از حد اصلاحات دموکراتیک در چهارچوب نظام اقتصادی موجود فراتر نمی رفت. آنان هیچگاه درصدد برقراری دولت شوراها کارگری نبوده و تنها به انجام پاره ای از اصلاحات اقتصادی و سیاسی، از جمله محدود کردن قدرت شاه و برقراری حکوت قانون بسنده می کردند. آنان معتقد بودند که سندیکاهای کارگری در فضایی دموکراتیک قابلیت رشد بیشتری خواهند یافت که مالا به رشد و قدرت گیری طبقه کارگری انجامد. علاوه بر آن اعتقاد داشتند که ایجاد فضایی دموکراتیک به رشد دیگر نیروهای ضد امپریالیسم جامعه، یعنی اقشار خلقی، کمک کرده و از گسترش نفوذ آن به نفع اردوگاه شرق جلوگیری خواهد کرد.

اگرچه این حزب در ابتدا از جنبش ملی شدن نفت حمایت می کرد اما پس از مذاکرات بین دول ایران و شوروی حول کسب امتیاز استخراج نفت در دریای خزر از این حمایت نیز اجتناب کرد و پس از آن نیز با اتخاذ سیاست های به ظاهر چپ روانه نسبت به مصدق در جریان کودتای ۲۸ مرداد، عملاً در خدمت پیروزی این کودتا قرار گرفت.

اتخاذ چنین سیاست های ضدونقیص، و در نهایت کودتای شاه و بی عملی حزب و سرانجام فرار رهبران توده به روسیه، دو شادوش عملکرد جهانی کمونیسم نوع روسی منجر به تاثیرات مخرب و ویران گرانه ای بر فعالین کارگری و روشنفکری چپ ایران و ایجاد سرخوردگی وسیع و گسترده در بین آنان گردید. پس از این وقایع جنبش کارگری و روشنفکری چپ ایران حداقل برای یک تا دودهمه به محاق رفته و اعتبار خود را در جامعه از دست داد.

روشنفکران طی این دوران یا به دامن عرفان و انفعال پناه بردند و یا برخی به همکاری مستقیم با حکومت پهلوی روی آوردند. کارگران و اقشار فقیر جامعه نیز اعتماد خود را به این جنبش از دست داده و دوباره به کارگاه های خود بازگشتند؛ و انتظار برای ظهور منجی موعود، که یکی از ارکان مهم تفکر دینی، بویژه در مذهب شیعی است، مجدداً بر جامعه، بخصوص اقشار فقیر شهر و روستا مسلط شد.

اما انقلاب سفید شاه و مردم که می رفت مناسبات پیشا سرمایه داری در هم بشکند در عمل با مقاومت این مناسبات روبرو شد. خمینی در تابستان سال چهل و دو علیه این انقلاب شورید. او نمایندگی طبقاتی زمینداران بزرگ و خرد،

آمریکا پس از سرکوب ها و بگرو ببندهای بعد از کودتا و پس از محکم کردن جای پای خود که در سال های ۳۰-۳۲ اندکی سست شده بود، نقشه حمله مستقیم به اشکال تولیدی پیشا سرمایه داری، از جمله تولیدات کشاورزی مبتنی بر مناسبات خرده مالکی و ارباب - رعیتی را آغاز کرد. هدف این برنامه امحای این مناسبات و استقرار کامل روابط کار و سرمایه بود، چرا که این مناسبات نه تنها بخش عظیمی از ارتش کار را که در چهارچوب تولید خرد در روستاها به بند کشیده شده بودند، آزاد می نمود، بلکه همچنین مناسبات تولید در بخش کشاورزی را به منظور ایجاد ارزش اضافی حداکثر، این غایت نهایی تولید سرمایه داری، تغییر داده و بهبود می بخشید.

اجرای این برنامه تحت عنوان انقلاب سفید شاه و مردم در بهمن سال ۱۳۴۱ توسط شاه ایران کلید زده شد. انقلابی که همزمان نطفه های اولیه انقلاب سال ۵۷ که سرانجام به سقوط دیکتاتوری شاه منجر شد، در خود حمل می کرد.

ایران در دهه پیش از انقلاب سفید اتفاقات تاریخی بزرگی را از سرگذرانده بود، از جمله جنبش ملی شدن نفت و قدرت گیری و نفوذ حزب توده، حزبی که بنا به توصیه کشور برادر شوروی و در مقابل با فاشیسم شکل گرفته و در میان اقشار روشنفکری و بخش هایی از طبقه کارگر جایگاه و نفوذ بسیاری پیدا کرده بود، و سرانجام شکست جنبش نفت و دستگیری مصدق و اتخاذ سیاست ها و تاکتیک های غلط و غیر اصولی از سوی حزب توده، که ناشی از درک نادرست استراتژیک از مرحله انقلاب و تاکید بر جبهه خلق بوده و در عمل به پیروزی کودتای شاه یاری رساند. البته هر کدام از این اتفاقات نیاز به بررسی های دقیق تری دارد که در حال حاضر از حوصله این بحث خارج است. ما در این جا تنها به تحلیل تاثیرات فرهنگی و سیاسی ناشی از این شکست در درون طبقه کارگر و دیگر اقشار جامعه می پردازیم.

حزب توده پس از برکناری رضاخان و روی کار آمدن محمدرضا شاه و در طی دوران کوتاه آزادی های نسبی در جامعه و پیش از استقرار کامل قدرت شاه جدید، موفق شده بود که سندیکاهای کارگری مختلفی در درون طبقه کارگر ایجاد کند، اما همه این سندیکا های ساخته شده از بالا با توجه به سیاست های جهانی حزب کمونیست شوروی به رهبری استالین، تنها به مبارزات اقتصادی بسنده کرده و از هرگونه اقدامی که منجر به انشقاق در جبهه خلق گردد، اجتناب می کردند، و کارگران را که در تجربه عملی،

بسیار عمده ای در جذب این گروه به قیام سال چهل و دوبازی کرد.

این حاشیه نشینان شهری در واقع همان نیروهایی بودند که پس از انقلاب سفید از روستاها آزاد شده و روانه بازار کار شهرها شده بودند. بر اساس آمارهای موجود امواج مهاجرت روستاییان بدون زمین و فقیر به شهرها از اوایل دوران رضا شاه آغاز شده بود؛ اما با شروع سلطنت محمد رضا شاه؛ بویژه در سال های پس از انقلاب سفید سرعت وحدت بیشتری گرفت. تعداد این روستائیان که در جستجوی کار به شهرها می رفتند، از سالی ۳۰۰۰ نفر در دهه ۱۳۱۰ به ۱۳۰ هزار نفر در فاصله سالهای ۱۳۲۰-۳۵؛ ۲۵۰ هزار در سالهای ۱۳۳۶-۴۵؛ ۳۳۰ هزار در سالهای ۱۳۴۶-۵۵ رسید. در اواخر دهه ۱۳۵۰، جمعیتی در حدود سه میلیون مهاجر روستایی در شهرها سکنی گرفته بودند که یک میلیون از این تعداد به صورت کارگران ساختمانی مشغول کار بودند.

بخش بزرگی از این نیروها نیز به سرعت جذب صنایع نوپایی می شدند که توسط شاه و اعوان و انصارش وارد و راه اندازی می شد. اگرچه ۹۰۰ هزار نفر از همین کارگران، (یعنی حدود ۱۰ درصد نیروی کار ایران)، در سالهای ۱۳۵۶-۵۷ بیکار شده و به صورت دوره گرد، دستفروش، کارگرموقت، باربر، آبدارچی و پیشخدمت، مجدداً به حاشیه نشینان شهری پیوستند.

این مهاجرین به شهرها می آمدند، شهرهایی که توانایی ساختاری پذیرش آنان را نداشت. شهرها و شهرک ها مثل قارچ در حاشیه شهرهای بزرگ، بویژه تهران می روئیدند، قارچ هایی بدون نقشه و فاقد کمترین امکانات بهداشتی و رفاهی.

ما در این دوران شاهد رشد سریع و شکل گیری طبقه کارگری هستیم که نه مانند اسلاف خود یعنی کارگران شرکت نفت پیشینه مبارزاتی داشت، و نه درک و شناخت طبقاتی. آنان تا چندی پیش همانند سیاره های منفردی بودند در چرخه تولید خرده مالکی، و اینک به اجبار بیکاری در روستا و مهاجرت به شهرها، به عنوان کارگر صنعتی در زیر یک سقف با هم کار می کردند؛ اگرچه این نگرش فردگرایانه با توجه به ضرورت عینی کار به سرعت در حال نابودی و جایگزینی با تفکر کار مشترک، قدرت مشترک بود. اما همچنان که در پیش عنوان کردیم عامل مذهب در درون

همچنین عقب مانده ترین قشر سرمایه داران یعنی تجار بازار را که از یکسو پا در زمین داشتند و هنوز خواستار حفظ مناسبات تولید خرده مالکی و ارباب رعیتی بوده، و از سوی دیگر از طریق رباخواری و دلالی بند نافشان به مناسبات سرماییداری گره خورده بود، برعهده داشت.

اودر سخنرانی معروف خود در سال چهل و دو، گرفتن زمین ها را از مالکان غصب دولتی اعلام کرد و اجازه حق رای زنان را به عنوان سمبلی از تاثیرات مخرب و تحمیلی فرهنگ غرب، بویژه آمریکا در ایران، مردود شمرد، و تجار بازار نیز که دل خوشی از آمریکا نداشتند از او حمایت کردند. آنان در عمل و به تجربه دریافته بودند که چگونه حمایت های بی دریغ آمریکا از برنامه های اصلاحی شاه و ورود کارخانجات مونتاژ و انواع واقسام تولیدات مصرفی خارجی که حتی تجارت و دلالی آن نیز عمدتاً در انحصار درباریان و یا نزدیکان مورد اعتماد آنان بود، اندک اندک آنان را به حاشیه می راند.

مردم فقیر حاشیه نشین شهر نیز در قیام خرداد چهل و دو شرکت داشتند، اما انگیزه شرکت آنان کاملاً متفاوت بود. آنان در جستجوی زندگی بهتر و فرار از بیکاری به شهرها آمده بودند، اما در عمل، سهم آنان زندگی در حلی آباد ها و زاغه های تار و نومر اطراف شهرهای بزرگ، بویژه تهران شد. آنان انقلاب سفید را مسبب این ماجرا می دیدند. اگرچه شاه با وعده های طلایی زمین ها را بین دهقانان تقسیم کرده بود اما در عمل این قطعات کوچک توان پاسخ گویی به معاش روزمره آنان را نداشته و در پیش روچاره دیگری به جزمهاجرت به شهر و کار در کارخانه ها و یا پروژه های راه سازی و ساختمان سازی باقی نمانده بود؛ به همین سبب آنان دل چندان خوشی از شاه و اربابش آمریکا نداشتند.

قشر متوسط شهری هم هنوز خاطره شکست جنبش ملی شدن نفت، سقوط مصدق و دیکتاتوری بعد از آن را فراموش نکرده بود، دیکتاتوری که به مدد کودتای طراحی شده توسط سیا سازماندهی شد. در نتیجه آنان نیز نظر مساعدی نسبت به آمریکا و مهره آلت دستش، یعنی شاه نداشتند. تمامی این عوامل به علاوه خلاء ناشی از عدم وجود یک نیروی به راستی ضد سرمایه داری و ضد امپریالیستی باعث شد که این دو گروه عمده اجتماعی نیز در عمل به سمت شعارهای ضد آمریکایی خمینی کشیده شوند. البته نباید فراموش کرد که نفوذ هزار ساله مذهب در جامعه نیز نقش

اتحاد جماهیر شوروی را محدود کرده و بازارهای بکروگسترده کشورهای موسوم به هندو چین را به کنترل خود درآورد. اما مخارج سرسام آوراین جنگ، تنگاتنگ باناراضایتی عمومی جامعه که نتیجه مستقیم تلفات جانی وارده به اقشار فقیر و متوسط آن بود، نه تنها کمک چندانی به حل بحران ننمود، بلکه کم کم کفه ترازو را به سمت بحران های اقتصادی و ناآرامی های اجتماعی سنگین تر کرد. ما در این دوره شاهد اعتصابات و اعتراضات ضد جنگ دانشجویان و روشنفکران در بیشتر کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی هستیم.

شکست امریکادر جنگ ویتنام و عقب نشینی مفتضحانه از آن کشور نیز نه تنها لطمه بزرگی به ارزش و اعتبار امریکا وارد آورد بلکه موجب تنش های بیشتر اجتماعی در درون این کشور و افزایش قدرت و اعتبار رقیب، یعنی دولت اتحاد جماهیر شوروی گردید و اقتصاد غرب رابه سمت بحران بیشتری سوق داد. این بحران با تشدید اختلافات بین اسرائیل و کشورهای عربی و افزایش قیمت نفت دامنه شدید تر و گسترده تری گرفت که به ناآرامی های اوآخرده شصت و اوایل دهه هفتاد در جوامع اروپایی و کشور امریکا دامن زد.

اما جنگ نفت درعین حال راه خروج مناسب از این بحران رانیز فراهم کرد. در ظاهر امر به نظرمی رسید که برندگان اصلی جنگ افزایش قیمت نفت کشورهای تولید کننده ای چون ایران و عربستان هستند، اما در واقعیت امر این کشورها بازندگان واقعی این جنگ بودند.

پول های بادآورده ناشی از فروش نفت ، حل هر چند موقت بحران سرمایه داری را به ارمغان آورد. سرمایه داری جهانی با تزریق مالی این مبالغ نجومی به خزانه کشورهای تولیدکننده نفت نه تنها بحران تورم مالی خود را به کشورهای دریافت کننده، انتقال می داد، بلکه همچنین آنان را تشویق به خرید کالا های تولید شده مصرفی در کشورهای متروپل، بخصوص تولیدات تسلیحاتی می نمود. به این ترتیب آنان می توانستند تا چندی بر بحران بیکاری، اشیاع تولید و تورم مالی در کشور خودی دهنه زده وان را تحت کنترل خود درآورند.

علاوه بر آن، برگشت مجدد این منابع مالی به جامعه متروپل درعین حال موجب فعال شدن صنایع و ایجاد رفاهی نسبی در درون طبقه متوسط و حتی اقشار فوقانی طبقه کارگری

این کارگران جدید نقش عمده ای بازی می کرد، آنان هنوز فرزندان روستا به شمار می آمدند.

این دوران درعین حال مصادف است با پایان سال های شکوفایی اقتصادی دهه ۱۹۶۰ که به مدد بازسازی های ناشی از تخریب های ساختاری جنگ دوم جهانی رونق بی سابقه به اقتصاد جهان بخشیده و امریکا را به مرتبه آقایی جهان سرمایه داری غرب رسانده بود. اما بحران اجتناب ناپذیر و ادواری سرمایه داری به دنبال ماه عسل طولانی رونق اقتصادی پس از جنگ می رفت که اندک اندک چهره خود را نمایان کند.

بروز جنگ دوم جهانی و تجربه بازسازی پس از آن نشان داده بود که جنگ بهترین راه حل مقابله با بحران به شمار می آید؛ چرا که از یک سو صنایع تسلیحاتی را فعال کرده و بازار کار ایجاد می کند، و از سوی دیگر، نیروی کاری راکه اینک به مدد اشتغال در کارخانجات اسلحه سازی قوه خریدش افزایش یافته، قادر می سازد که کالاهای مصرفی تولید شده را خریداری کرده و از بحران تولید و انباشت کالا ممانعت به عمل آورد. در ضمن آن که این کارگران خود کالای جدیدی تولید نمی کردند که موجب دامن زدن به بحران تورم کالا و بیکاری مجدد شود، تولیدات آنان در عمل وبه ثانیه ای منفجر شده و نابود می گردید و بازار مجددا خواهان تولیدات جدید تر و پیشرفته تر جنگی است.

اما از سوی دیگر جنگ باعث بروز تلفات جانی غیر قابل تصور همین نیروی کار، نابودی زیرساخت های اقتصادی و ناآرامی های اجتماعی و حتی انقلابات خواهد شد، همانگونه که جنگ اول به آتش انقلاب اکتبر دامن زد و بساط سرمایه داری را، حتی برای مدتی اندک، درپهنه وسیع کشورشورا ها درهم پیچید.

در نتیجه سرمایه داری نیاز به روش های جدیدی داشت که هم بتواند در مقابله با بحران های اقتصادی دوام آورد و هم از بروز بحران های اجتماعی و سیاسی جلوگیری کند؛ و به این دلیل بود که دامن زدن به جنگ های منطقه ای در دستور روز قرار گرفت. جنگ هایی محدود که هم به ضرورت تولید اسلحه به عنوان راه حل بحران پاسخ دهد، هم بازارهای مورد استفاده آن را ایجاد کند، و هم گردش پول و کالا را تسهیل ببخشد.

مداخله امریکا در جنگ ویتنام فرصت خوبی پدید آورد که سرمایه داری بتواند ضمن حل مشکل تورم و ایجاد کار، منطقه نفوذ نیروی سرمایه داری متمرکز و روبه گسترش

اساسی با مناسبات سرمایه داری؛ خودی ها سهم بیشتری طلب می کردند اما فساد مالی موجود در دربار و رانت خواری ناشی از ارتباطات تنگاتنگ با سیستم درباری این امکان را فراهم نمی کرد.

شاه و اعوان و انصارش یا مستقیمادریبشتر کارخانجات سهمیم بودند و یا غیر مستقیم سهمی از سود حاصله دریافت می کردند. شاه سرمست از این همه درآمد در فکربنای تمدن بزرگ بود. ایران به یکی از بزرگترین وارد کنندگان تسلیحات نظامی و کارخانجات مونتاژمبدل شد. تسلیحات نظامی جدید و کارخانجات تازه تاسیس لزوم استخدام مستشاران و متخصصان غربی را بیش از پیش ضروری می کرد و ارتشی از این کارگزاران که از امتیازات ویژه ای برخوردار بودند در بهترین نقاط شهرها سکنا می گرفتند.

بنا به گزارشات موجود، در آن دوران حقوق یک تکنیسین خارجی سه تا پنج برابر یک مهندس ایرانی بود. از رقم مقایسه آن با حقوق کارگران ماهیرانی آماری نیافتم، اما حتی به گمان می توان گفت غیرقابل باور بود. فرزندان این متخصصان و مستشاران خارجی به مدارس ویژه می رفتند. آنان از سوپرمارکت های مخصوص خریداری می کردند و حتی در صورت ارتکاب جرم در مقابل قوه قضائیه کشور نیز پاسخگو نبوده و باید جرائم آنان در کشور متبوع خودشان مورد بررسی و محاکمه قرار می گرفت، حتی که طبق معاهده کاپیتولاسیون که در سال ۴۲ به تصویب مجلس رسید و به اجرا گذاشته شد. این مطلب در جریان قیام ۴۲ توسط خمینی برجسته شده و سال ها بعد توسط حزب توده و جریان فدائیان اکثریت به عنوان نشانه ای از ماهیت ضدامپریالیستی وی ارزیابی گردید.

در این دوران جامعه شاهد شکل گیری دو گروه اجتماعی موازی در درون خود بود.



شد که این به نوبه خود از رشد آگاهی طبقه کارگر و بروز انفجارهای اجتماعی جلوگیری می کرد.

اما داستان در کشورهای تولید کننده نفت کاملاً متفاوت بود. بخشی از این ثروت بادآورده صرف عیاشی ها و بریزوپاش های شیوخ عرب، و یا شاه ایران و ابواب جمعی های درباری گردید که اندکی جلوتر به بررسی تاثیرات آن در شکل گیری انقلاب ۵۷ و سپس قدرت گیری نیروهای مذهبی خواهیم پرداخت؛ اما بخش عظیم تر آن دوباره روانه بازارهای سرمایه داری غرب می شد.

تسلیحات نظامی با قیمت های نجومی به کشورهای منطقه فروخته شدند تا به اصطلاح تناسب قوا در منطقه برقرار شود. تسلیحاتی که حتی تخصص استفاده از آن در این کشورها وجود نداشت و لزوم اعزام متخصصان آمریکایی و یا آموزش استفاده کنندگان بومی در کشور تولیدکننده را ضروری می کرد. آنان برای فروش این تسلیحات احتیاج به عمده کردن خطر دشمن داشتند. عربستان در مقابل با ایران، این دشمن دیرینه شیعی؛ آخرین امکانات تسلیحاتی را خریداری می کرد و ایران جنگنده های اف ۱۶ سفارش می داد. کویت با هدف حفظ تمامیت ارضی در مقابل عراق ارتش خود را نوسازی میکرد و البته در این میان دولت رقیب نیز ساکت ننشسته و زرادخانه های عراق را با تولیدات نظامی شوروی پرمی کرد و قس الاهدا.

اسرائیل نیز در این میانه فرصت را غنیمت شمرده و روزبه روز به تهدیدی جدی تبدیل می شد، که این خود بیش از پیش خطر جنگ را که مانند شمشیر داموکلس بر فراز سر ملل عمدتاً مسلمان و عرب منطقه آویخته بود، افزون ترمی کرد .

در این میانه سرمایه داری غرب تنها به فروش تسلیحات نظامی اکتفا نکرد. آنان صنایع دیگری از جمله صنایع مونتاژ اتومبیل و دیگر تولیدات مصرفی سبک و نیمه سنگین، و حتی گاه تولیدات صنعتی سنگین را به این کشورها منتقل کردند تا با استفاده از نیروی کار ارزان در این کشورها از بهای تمام شده تولیدات کاسته و قادر به رقابت با دیگر قدرت های سرمایه داری از جمله اتحاد جماهیر شوروی باشند.

هجوم سرمایه های خارجی به ایران روزبه روز شدت بیشتری می گرفت و به همراه آن نارضایتی تولید کنندگان و توزیع کنندگان بومی که ارتباط چندانی با دربار و سلطنت نداشتند افزایش می یافت. البته این نارضایتی، ناشی از عدم توزیع ناموزن منافع سرمایه داری بین دزدان غافل بود، نه تضادی

مطرح خواهد شد نتوانست این نیروی بالقوه را به بالفعل بدل کند.

جنبش روشنفکری - کارگری چپ ایران که پس از شکست سال ۳۲ دچار خوتی تقریباً طولانی شده و از تب و تاب افتاده بود، دوباره اندک اندک در سال های پایانی دهه چهل سر بلند کرد. این جنبش از درون روشنفکران جوان، بویژه دانشگاهیان آغاز شد، جوانانی پر شور که به شدت از شاه، امریکا، اسرائیل و سرمایه داری وابسته ایران و تظاهرات فرهنگی آن نفرت داشته و در جستجوی شیوه های نوینی از مبارزه برای سرنگونی شاه و بورژوازی کمپرادور وابسته به غرب بودند.

این حرکت نوین که متأثر از نظرات مبارزه چریکی چه گوارا و کاسترو در کوبا و فرانسه و فانون در جنبش استقلال الجزایر بود، نه بر اساس نقد مارکسیستی و منطقی گذشته بلکه بر اساس نفی کامل آن شکل گرفته بود. آنان با اعتقاد به اصل اینکه موتور کوچک مبارزه مسلحانه قادر خواهد بود که ترس مستولی بر جامعه را درهم شکسته و موتور بزرگ جامعه را به حرکت در آورد، جنبش چریکی سیاهکل را در سال ۴۹ پایه ریزی کردند. این حرکت نه بر اساس تحلیل مشخص مارکسیستی از شرایط مشخص جامعه، بلکه با گرتی برداری صرف از جنبش چریکی کاسترو و پیروزی انقلاب کوبا شکل گرفته بود. اگرچه نمی توان سرکوب ها و فشارهای دوران دیکتاتوری شاه را در شکل گیری حرکت چریکی نادیده گرفت، اما نباید فراموش کرد که خاستگاه این طغیان طبقات متوسط مدرن بوده و باروماهیت کارگری نداشت. این حرکت در واقع نمایانگر عکس العمل خشمگین و شتابزده روشنفکرانی بود که به گمان خود از گذشته خیانت بار حزب توده تبری می جستند و در جستجوی پاسخی سریع برای حل مشکل دیکتاتوری شاه و برقراری دموکراسی بودند.

آنان به جای نقد نظری و عملی شکست سال ۳۲ و طرح پرسش چرایی این شکست، که همانا از بنیاد های فکری حزب کمونیست شوروی، یعنی نظریه مبارزه خلق های تحت ستم بر علیه امپریالیسم امریکا و رد هژمونی طبقه کارگرنشأت می گرفت؛ تمامی هم خود را مصروف سازماندهی هسته های مبارزاتی - چریکی نمودند، که بنا به علت خطر امنیتی و ریسک لورفتن قادر به برقراری ارتباط با توده وسیع و بی شکل کارگری موجود نبوده و به انزوا می رفت. بنابراین تلاش برای سازماندهی و ارتباط با توده های

از یک سوشکل گیری ورشد طبقه کارگرنو پایی که در صنایع جدید مونتاژ، بسته بندی و یا ساخت جاده ها و مراکز تجاری و مسکونی بزرگ کار کرده و در حاشیه شهرها، آن هم در شرایط بسیار نازل اقتصادی، اجتماعی، بهداشتی و فرهنگی زندگی می کرد. همچنان که گفتیم، آنان فاقد هرگونه پیشینه مبارزاتی و آگاهی طبقاتی بودند؛ اما در عین حال تولیدکنندگان مستقیم ارزش در جامعه بوده و هرروزه به عین تفاوت بین زندگی خود در زاغه های جنوب شهر و ناز و نعمت زندگی در شمال شهر می دیدند و لمس می کردند. آنان متأثر از واقعیت عینی تضاد کار و سرمایه، براحتی مستعد پذیرش نظرات ضد سرمایه داری بودند، اما همین نیروی بالقوه در صورت عدم حضور نیرویی براستی انقلابی، می توانست به آسانی جذب تفکرات ضد انقلابی و پوپولیستی بشود؛ نظراتی همانند آنچه که خمینی و دارودسته اش در سال های قبل از انقلاب ۵۷ تبلیغ می کردند.

از سوی دیگر نیز شاهد ظهور و صعود قشر نوپای بورژوازی وابسته به سرمایه داری امپریالیستی هستیم که به مدد نزدیکی به دربار قدرت گرفته و روزبه روز بیشتر و بیشتر از سرمایه داری سنتی دلال و رباخوار بازار فاصله می گرفت و با آن در تضاد می افتاد. در این میان بورژوازی سنتی نیز بر اساس خصلت متحجر و عقب افتاده، و همچنین با هدف حفظ هویت ساختاری خود در مقابل با فرهنگ غربی و وارداتی این نوکیسه گان، روزبه روز بیشتر به شیوه تفکر مذهبی رو کرده و ایدئولوژی اسلامی را چون سپری محافظ به سر می کشید. آنان حامیان اصلی و تغذیه کنندگان مالی روحانیت شیعی، از جمله خمینی بودند.

اقشار فقیر شهر و روستا، از جمله بخش عمده ای از کارگران صنایع جدید نیز با توجه به علایق فرهنگی ریشه دار سنتی و مذهبی خود، نزدیکی بیشتری به سرمایه داری سنتی داشته و عملاً نیروی بالقوه پشت جبهه آنان به شمار می آمدند.

البته همچنان که گفتیم این آرایش طبقاتی با توجه به واقعیات عینی اقتصادی و اجتماعی بسیار شکننده بوده و در صورت وجود الترناتیوی انقلابی می توانست به سرعت درهم شکسته و به نفع طبقات کارگر باز آرای شود. اما ظهور مجدد جنبش چپ در این هنگام، بنا به دلایلی که

در ادامه بحث مجدداً به ماجرای افزایش شدید قیمت نفت در سال‌های اولیه ده پنجاه می‌پردازیم. این افزایش و تزریق بخشی از آن به درون جامعه باعث بحران تورم مالی و کاهش قدرت خرید واحد پولی شده و به سرعت به فقر و اضمحلال درونی جامعه دامن زد.

بریزوپباش‌های جاه طلبانه شاه برای رسیدن به دروازه تمدن بزرگ (تو بخوان سرمایه‌داری مدرن) به سبب ارتباط ناموزن بین زیربنای اقتصادی روبه رشد سرمایه دارانه و روبنای فرهنگی دیکتاتوری عقب مانده که از شیوه تولید آسیایی کهن نشأت گرفته بود، به بحران‌های فکری - فرهنگی جامعه دامن می‌زد. روشنفکران دانشگاهی خواهان دموکراسی بودند، دموکراسی که در دیگر کشورهای سرمایه داری وجود داشت، اما نظام توتالیتر موجود توانایی عینیت بخشیدن به آن را نداشت.

یکی دیگر از پیامدهای این رشد سریع و ناموزن اقتصادی، اجتماعی قدرت‌گیری قشر روحانیت شیعی ایران بود که حمایت مالی تجار و بازاریان را در پشت سر خود داشت. آنان توانستند با تکیه به امکانات مالی فراهم شده توسط بازار سلطه ایدولوژیک خود را، بدون برخورد با مانعی جدی گسترش دهند.

شاه طی دو دهه گذشته هر صدای مخالفی را با شدت خاموش کرده بود و حتی نیروهای سازش‌کاری چون جبهه ملی و حزب توده نیز از این تسویه جان سالم بدر نبرده بودند. اما وحشت از قدرت روبه گسترش همسایه شمالی باعث شد ه بود که اودست نیروهای مذهبی رادرمقابل با کمونیسم باز تربیگذارد. روحانیت نیز از این امتیاز برای رشد شبکه اختاپوسی خود حداکثر استفاده را کرده بود. آنان در سال ۵۵ به سادگی قادر بودند که به طور منظم مبلغانی به دور افتاده ترین روستاها ایران اعزام کنند. اما جنون قدرت طلبی شاه، که در سال‌های ۵۵-۵۶ به حدی رسیده‌ای بود که حتی تحمل احزاب خودساخته‌ای چون حزب ایران نوین و مردم را نیز نداشت و مبادرت به اعمالی چون تبدیل تقویم شمسی - قمری به شاهنشاهی سرانجام حتی اقسام محافظه کار و میانه روروحانیت را نیز از دور و بر ویراکنده کرد.

وضعیت اقتصادی جامعه بسیار اسفناک تر از وضعیت فرهنگی آن بود. شاه مراسم باشکوه جشن‌های دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی به راه می‌انداخت در حالی که حاشیه نشینان شهری حتی از نعمت بهداشت عمومی، مدارس مناسب و دیگر فضاهای آموزشی و تفریحی محروم بودند. در پاره‌ای

کارگروزمحتکش و وظیفه کمک به کارگران پیشرو در جهت تشکیل حزب راستین طبقه، مجدداً به تعویق انداخته شد. این نظریه نه تنها روشنفکران چپ را شیفته خود نمود، بلکه دامن اصلاح طلبان دینی جوان، یعنی مجاهدین را نیز گرفت. آنان نیز برای رسیدن به جامعه اتوپیایی و شبه سوسیالیستی عدل علی شیوه مبارزه چریکی را انتخاب کردند، و نظریه پردازانی چون علی شریعتی و جلال آل احمد بنیاد‌های فکری این ملغمه سوسیالیسم تخیلی و اسلام را تئوریزه می‌کردند.

اگرچه هردوی این جنبش‌ها به نوعی نشاندهنده خشم روشنفکران طبقه متوسط و دهن کجی به راست روی‌های حزب توده بشمار می‌آمد، اما آنان در جوهره با اندیشه‌های حزب توده تناقض فاحشی نداشتند، و حتی شاید بتوان گفت در پاره‌ای از موارد نیز عقب مانده تر عمل می‌کردند.

بر اساس نظرات حزب توده تضاد اصلی جامعه در شرایط ایران تضاد بین نیروهای خلق و امپریالیسم آمریکا بوده و کلید پیشرفت جامعه به سوی سوسیالیسم در حل این تضاد نهفته بود.

این نگرش در نظرات چریکی نیز به نوعی منعکس شده است. بیژن جزنی یکی از برجسته ترین تئوریسین‌های جنبش چریکی در کتاب خود، نبرد با دیکتاتوری شاه، تضاد اصلی جامعه را تضاد بین خلق و امپریالیسم ارزیابی کرده و اه برون رفت جامعه را در سقوط دیکتاتوری شاه، این عروسک خیمه شب بازی امپریالیسم آمریکا و نماینده و نگهبان سرمایه داری کمپرادور در ایران، جستجو می‌کند. تفاوت در تاکتیک هاست، و نه استراتژی. هردوی آنان استراتژی مشترکی را دنبال می‌کردند؛ دستیابی به جامعه ای دموکراتیک که امکان رشد و قدرت‌گیری طبقه کارگر را فراهم کند؛ تنها یکی با استفاده از ابزارهای مبارزات قانونی و صنفی به سوی این استراتژی طی طریق می‌کرد و دیگری با اتکا به لوله مسلسل.

اگر حزب توده با توجه به خواستگاه اولیه خود هنوز به تشکل‌های کارگری، و لوصنفی و سندیکایی اعتقاد داشته و توانسته بود در سال‌های اولیه شکل‌گیری خود گروه‌هایی از کارگران را درسندیکاها سازمان دهد، جنبش چریکی، علیرغم همه ادعاهای صوری در رابطه با طبقه کارگر، به علت ویژگی‌های امنیتی و ساختاری خود قادر به برقراری کوچکترین ارتباطی با طبقه نبوده و در چهارچوب روشنفکران و درانزوا باقی مانده بود.

اندیشید؛ ودقیقا در چنین شرایطی بود که جرقه اول بشکه باروت انقلاب با حمله ماموران شهرداری به شهرک غیرقانونی و خارج از محدوده گرمدره زده شد. خانه وکاشانه حاشیه نشینان که قادر به تامین مسکن و سرپناه در محدوده شهر نبودند با بولدزبرسرآنان خراب شد. از این دست شهرک ها در اطراف تهران ساخته می شد و همه آنان کم و بیش به همین سرنوشت دچار می شدند. تخم نارضایتی در میان حاشیه نشینان پراکنده شده و نفرت آنان از رژیم افزایش می یافت. جامعه از درون می جوشید و آماده انقلاب می شد.

جرقه اعتراضی دوم در مهرماه ۱۳۵۶ توسط کانون نویسندگان ایران زده شد. تا این زمان هنوز روحانیت وارد عرصه مبارزه نشده بود. آن چنان که یرواند آبراهیمیان در کتاب تاریخ ایران مدرن می گوید: "به دنبال برگزاری ده شب شعر توسط کانون به تازگی احیا شده نویسندگان ایران و انستیتو گوته در مهرماه ۱۳۵۶، نویسندگان که همگی از مخالفان سرشناس بودند به انتقاد از رژیم پرداختند و نهایتاً در شب پایانی این برنامه، شرکت کنندگان همگی به خیابان ریختند و با پلیس درگیر شدند. در این تظاهرات یک دانشجوی کشته و هفتاد نفر زخمی و بیش از یکصد نفر دستگیر شدند. اعتراضات در تهران طی ماه های بعد به ویژه در روز ۱۶ آذر ادامه یافت. افراد دستگیر شده در این اعتراضات به دادگاه های غیرنظامی سپرده شدند که یا آزاد شدند یا محکومیت های سبکی گرفتند. این اقدام عملاً در حکم پیام آشکاری برای دیگران از جمله طلاب حوزه علمیه قم بود."

شرکت روحانیون با تظاهرات طلاب قم به چاپ مقاله توهین آمیزی درباره با خمینی که دردی ماه ۵۶ در روزنامه اطلاعات چاپ گردید، آغاز شد. عده ای از تظاهرکنندگان کشته شدند و پس از آن، با توجه به عدم وجود نیروی پیشرو و سازماندهی، شبکه مساجد سازماندهی سلسله تظاهرات سوم، هفتم و چهلم را آغاز کردند و کنترل تظاهرات را به دست گرفتند. همزمان با آن ما شاهد برجسته کردن حضور مجدد خمینی در صحنه مطبوعات و اخبار جهانی هستیم. چهره ای که بنا به توصیه جرج بال مقام عالی رتبه وزارت امور خارجه آمریکا بهترین گزینه جانشینی با حکومت شاه معرفی می شود. اودرنامه خود به کارتر، پنتاگون و سیا که در مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا منتشر شد می گوید که خمینی با توجه به تفکرات مذهبی-اسلامی خود بهترین انتخاب برای جلوگیری از رشد کمونیست ها در ایران و نفوذ

از این شهرک ها حتی آب آشامیدنی و برق نیز وجود نداشت. مردم آب شرب خود را از شیرهای فشاری محله تهیه می کردند و برق دزدی از تیرهای چراغ برق امری عادی به شمار می آمد.

مخارج بی رویه سال های اولیه دهه پنجاه منجر به آن شد که دستمزدها و مزایای کارگران که در سال های ۵۰ تا ۵۵ سیر صعودی گرفته بود، متوقف شده و سپس در سال ۵۶ تقلیل یابد. علاوه بر آن بحران کاهش قدرت خرید ریال با توجه به حجم بالای نقدینگی در جامعه بر نارضایتی ها می افزود. در سال های ۵۶-۵۷ حدود ۹۰۰ هزار نفر از کارگران، رقمی برابر با ده درصد کارگران ایران کار خود را از دست داده و به شیوه های انگلی و غیرتولیدی به حیات خود ادامه می داد. این موضوع نارضایتی قشرهای وسیعی از کارگران را به دنبال داشت و سیلی از بحرانهای اجتماعی و اقتصادی را به همراه آورد. اعتراضات و اعتصابات کوچکی در این جا و آن جا صورت گرفت. اگرچه همه این حرکات منفرد حول مبارزات صنفی شکل می گرفت، اما در عین حال نشان می داد که کارگران جدید اندک اندک به نیروی خود پی می بردند.

کاهش توانایی در تامین هزینه های زندگی، به علاوه فقر و بیکاری بنیاد های اخلاقی جامعه را هدف قرار داده و زمینه های رشد و گسترش راهبردهای روبنایی بویژه مذهبی را هموارتر کرد. مبلغان مذهبی، در نبود مروجان سیاسی، ریشه همه این ناکاستی ها را در تاثیرات فرهنگ غربی شیطان بزرگ، آمریکا خلاصه می کردند، در حالی که مشکل از سیستم اقتصادی و اجتماعی حاکم برمی خواست و همانطور که در سال های پس از غلبه جمهوری اسلامی، این سیستم مبلغ و منجی اخلاق دیدیم، نه تنها از دامنه فساد و فحشا در جامعه کم نشد بلکه ابعاد عظیم تر و فاجعه بارتری گرفت.

جامعه پس از گذشت تقریباً دودهمه از آغاز انقلاب سفید و تلاشی سیستم سنتی تولید روستایی و برقراری سرمایه داری وابسته اندک اندک به مرحله انفجار نزدیکتر می شد. اما متأسفانه طبقه کارگرنوز سازماندهی و انسجام لازم برای پیشبرد و به ثمر رساندن یک تغییر بنیادی در درون جامعه را نداشت. تفکر مسلط برجانبش روشنفکری نیز در دلان های پیچاپیچ انقلاب دموکراتیک کهن و یا نوین، و تضاد خلق و امپریالیسم گرفتار شده بود و ابدا به لزوم هژمونی طبقه کارگر برای ایجاد جامعه ای نوین نمی

که تنها نیرویی که قادر است نظام کهن را درهم پیچیده و مناسبات نوینی برقرار نماید طبقه کارگراست که به عین و در بسته عمل و کار اجتماعی مناسبات استثمار را تجربه کرده و به ضرورت تغییری برده است.

این طبقه چه در سال های دهه بیست و چه در ماه های پیش از سرنگونی شاه از ابزارهای سندیکا و شورا بهره برده و توانایی خود را شناسایی کرده است. اومجددا این قدرت را در قامت شوراهایی که طی چندسال گذشته در کارخانجات مختلف تشکیل شد، تجربه کرد و آبدیده تر شد.

اینک قدم بعدی کمک به ایجاد ارتباط مابین شوراهای منفرد و تشکیل شورایی قدرتمند و سراسری، و مبارزه برای کمک به ایجاد ستاد رزمنده طبقه کارگر یعنی حزب کمونیست، حزبی که در آن کارگران پیشرو و روشنفکران کارگری با اتکا به تئوری های انقلابی مارکس و انگلس و رهنمود های لنین و با تکیه به قدرت شوراهای راه را به سوی حکومت کارگری هموار می کنند.

اگرچه همه به ظاهر با این اصل بدیهی آشنا هستیم، اما تاکتیک اتخاذ شده در چند دهه اخیر نشان می دهد که نه تنها قدمی در جهت سازماندهی کارگران برداشته نشده است، بلکه در اغلب موارد این نیروی اصلی انقلاب نادیده گرفته شده است.

دیگر زمانی برای خرده کاری باقی نمانده است، باید همه نیروها و تاکتیک ها مصروف تشکیل هسته های مخفی کارگران پیشرو و روشنفکران کارگری، یعنی این هسته اولیه حزب کارگران گردد.

دولت شوروی در این کشور به شمار می آید. اما علیرغم همه این تظاهرات، پروسه سقوط شاه تنها پس از شروع اعتصابات کارگران شرکت نفت شکل عینی به خود گرفت. اعتصاب دوم ماه شرکت نفت به همت شوراهای خودجوش کارگران چرخ های اقتصاد مملکت را از کار انداخت و نشان داد که قدرت متحد و متمرکز کارگران و سپس شورا های کارمندان و محلات چه پتانسیل قدرتمندی در درون خود نهفته دارد. پتانسیلی که در همان ماه های اول پیروزی انقلاب به علت عدم وجود رهبری پیشروان کارگری و تشکیلات منسجم رزمنده به سرعت توسط نیروی ارتجاعی جدید به شدت درهم کوبیده و متلاشی شد. بلاشک وحشت سرمایه داری جهانی از قدرت گیری طبقه کارگر که با شروع اعتصاب شکوهمند نفت دگردیسی "از طبقه در خود به طبقه برای خود" را آغاز کرده بود یکی از دلایل عمده سریع کردن پروژه تغییر رژیم شد. ژنرال هایزبره ایران آمده و با شورای انقلاب تماس گرفت و در عرض مدت کوتاهی تیمسارها و سرلشگرهای بلند پایه ارتش شاهنشاهی "به انقلاب پیوستند!!!!" تا دستگاه نظامی و اداری دولت جدید را برای سرکوب کارگران و زحمتکشانش مجددا راه اندازی کنند. عناصر ساواک پایه های اولیه ساواما را ریختند و تجربیات خود را به نسل جدید بازجوها و شکنجه گران منتقل کردند. اوین و دیگر بازداشت گاه های مخوف شاه که قرار بود به موزه بدل شود صدمبار مخوف تر، پس از وقفه ای بسیار کوتاه به کار خود ادامه دادند، و باری دیگر انقلاب شکست خورد و ضدانقلاب به قدرت رسید.

اما انقلاب ۵۷ علیرغم پایان غم انگیز و دردناک خود درس های ارزنده ای به همراه داشت. این شکست به ما آموخت

ر فر میسم

نقدی به صورت کامنت فیسبوکی به مقاله «انقلاب و همسفران ترامپ» نوشته تراب ثالث

که در ذهن دارم در همین مقاله «بحران انقلابی یا موقعیت انقلابی» است. یعنی شرایطی که می تواند به انقلاب منجر شود، در عین حال او سعی می کند شعار اعتصاب عمومی را محصول انقلاب معرفی کند و در نتیجه اکنون آن را زودرس یا انحرافی می داند. با این اغتشاش نظری بلاخره معلوم نمی شود آنچه که قرار است موقعیت انقلابی را به خود انقلاب منجر کند اعتصاب عمومی است، که اگر آری، پس چرا این شعار زودرس است، و اگر خیر پس چرا موقعیت

علیرضا بیانی، پنجم ژانویه ۲۰۲۰

مقاله تراب ثالث صرف نظر از نکات درست آن بیشتر بیانگر سردرگمی ناشی از دوری وی از موضوعات مربوط به جنبش کارگران ایران است. تناقضات تراب که با تلخیص و برداشت از بحث رزا در مورد اعتصاب عمومی تکمیل می شود وزن مقاله او را تا سطح زیادی کاهش می دهد. مثلاً این که تحلیل تراب از وضعیت موجود در نوشته های دیگرش و تا جایی

دولت تبدیل می‌شود. و یا تسلیم پیامدهای وضعیت خصوصی‌سازی شوند و با یک ماه مزد چندین ماه زندگی کنند! کارگران در این شرایط دست به اعتصاب می‌زنند و توصیه تراب به جای اتصال این اعتصابات به یکدیگر که در جای خود به جنبش پراکنده کارگری جنبه طبقاتی می‌بخشد، ساختن تشکل سراسری است! تو گویی در یک تشکیلات سراسری دقیقاً در این مقطع قرار است وظیفه‌ای به جز سراسری کردن اعتصابات پراکنده در دستور کار قرار بگیرد. به راستی کارگران با این تشکیلات سراسری مورد نظر تراب چه کار خواهند داشت. با آن می‌خواهند به افزایش دستمزد برسند یا چه؟! چرا تراب متوجه نیست شرایطی که لازم نباشد شعار کنترل کارگری سر داد، در ایران نمی‌تواند شرایطی برای ایجاد تشکل سراسری باشد. برعکس، وقتی بنابه پیچیدگی‌های شرایط مشخص در ایران که ساختن تشکل کارگری در آن امری ممنوعه است، و دقیقاً با توجه به بحرانی که می‌تواند هر لحظه منجر به بحران انقلابی شود، اعتراضات کارگری منجر به اعتصاب ضد سرمایه‌داری استعداد تبدیل شدن به اعتصاب عمومی را دارد که این خود مستقیماً جامعه را به وضعیت انقلابی می‌کشانند. در چنین وضعیتی شوراهای کارگری شکل خواهند گرفت، آن هم پیش از آن که کارگران تشکل مستقلی، اعم از منطقه‌ای یا سراسری را تجربه کرده باشند. شورا در این وضعیت قادر به اتخاذ تصمیم و اجرای تصمیمات است، در نتیجه شوراهای منطقه‌ای دارای قدرت با مفهوم مارکسیستی آن خواهند بود. شوراهایی که نطفه قدرت سیاسی آینده را پیش از سرنوشتی شکل می‌دهند. از این گذشته تشکل سراسری امر توده‌های کارگر است که در شرایط ویژه‌ای مانند ایران ممکن است حتی عقب‌تر از مواردی مانند کنترل کارگری یا اعتصاب عمومی بماند، اما تشکیلات حزب انقلابی حوزه‌ای پیشروان سوسیالیست کارگران است که کسی مانند تراب دقیقاً این حوزه را رها کرده و به جای توده‌های کارگران به فکر تشکیلات سراسری آنها است. این جابه‌جایی وظیفه منجر به آن شده که تراب اصلاً دستور ساختن حزب انقلابی را به زمان دیگری در ابعاد جهانی واگذار کند تا به این ترتیب با این سنگ بزرگ نشان دهد اصلاً این حوزه فعالیت او نیست!

لینک مقاله مورد بحث: [http://revolutionary-](http://revolutionary-socialism.com/iranian-revolution-us-imperialism-fa/?fbclid=IwAR3cfw0ovlk7im-uVUERRCWfBwBvs3C-v-BXSEDj2w1Vai1sz96g0Z62ml8)

[socialism.com/iranian-revolution-us-imperialism-fa/?fbclid=IwAR3cfw0ovlk7im-uVUERRCWfBwBvs3C-v-BXSEDj2w1Vai1sz96g0Z62ml8](http://revolutionary-socialism.com/iranian-revolution-us-imperialism-fa/?fbclid=IwAR3cfw0ovlk7im-uVUERRCWfBwBvs3C-v-BXSEDj2w1Vai1sz96g0Z62ml8)

انقلابی است! اگر اعتصاب عمومی حتی در دوره موقعیت انقلابی زودرس باشد لابد باید نوش‌داروی بعد از مرگ سهراب باشد. حتی شوراهای کارگری نیز محصول اعتلای انقلابی است و نه خود انقلاب. محصول انقلاب حکومت کارگری و دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا است اما تا بدان موقع انقلاب از مراحل می‌گذارد که اعتصاب عمومی در مرکز آن قرار می‌گیرد. بحران انقلابی یا به انقلاب منجر می‌شود و یا نمی‌شود. این بستگی به توازن قوا و چرخش هژمونی دارد. اما اعتصاب عمومی و کنترل کارگر از مضامین متضمن انتقال موقعیت انقلابی به انقلاب است و تراب با وجود داشتن تحلیل از اوضاع موجود به عنوان موقعیت انقلابی هنوز شعارهای کنترل کارگری و اعتصاب عمومی را نه تنها زودرس که انحرافی می‌داند. اغتشاش نظری او دوچندان نمایان می‌شود وقتی که سخت پیرو ساختن تشکیلات سراسری کارگری است اما اعتصاب سراسری را انحرافی می‌داند. دوری تراب از جنبش کارگری در ایران مانع از درک مارکسیستی وی از اوضاع جنبش کارگری می‌شود. او نمی‌بیند که کارگران عسلیویه چگونه در شعارهای خود درخواست سراسری شدن اعتصاب می‌دادند. او ندید که کارگران هفت‌تپه تنها با تکیه به شعار کنترل کارگری می‌توانستند در مقابل خصوصی سازی وجه ضد سرمایه‌داری به جنبش خود بدهند. هرچند در پس ذهن تراب اجرای کنترل کارگری در دوره‌ای موضوعیت پیدا می‌کند که کارگران در قدرت قرار گرفته و می‌توانند مدیریت کارگری اعمال کنند، اما او متوجه نیست که مطالبه کنترل کارگری، به خصوص در شرایط کنونی که از نظر تراب موقعیت انقلابی است سکوی انتقال به کسب قدرت است. به این معنی که کنترل کارگری درست در آن هنگام که می‌تواند کارگران را به قدم بعدی یعنی تسخیر قدرت سوق دهد، نه زودرس، نه انحرافی بل که تنها چاره است. برای آشکارتر شدن اغتشاش فکری تراب کافی است این پرسش در مقابل وی قرار گیرد که اگر شعار کنترل کارگری زودرس یا بدتر، انحرافی است، بفرمائید کارگران نی‌شکر هفت‌تپه و مغان، فولاد، هپکو، آذرب و ... در مقابل خصوصی سازی دقیقاً چه واکنشی نشان دهند؟ یا باید خواهان بازگشت به بخش دولتی باشند که این خواسته نه تنها مبارزات آنها را از چارچوب تنگ همین نظام خارج نمی‌کند بلکه جنبشی که می‌رود تا با رویارویی با دولت سرمایه‌داری خصلت ضد سرمایه‌داری پیدا کند به جنبشی در مسیر هدایت همان



وجه تولید آسیایی،

مراحل امپریالیسم و سرمایه داری در ایران

بخش اول

پیدایش وجه تولید آسیایی

بخش دوم

پیدایش سرمایه داری در ایران

بخش سوم

مراحل تکامل امپریالیسم و دولت سرمایه داری ایران

پیشگفتار

از دیدگاه ما استراتژی محوری مارکسیست های انقلابی در وضعیت کنونی، ساختن حزب پیشتاز کارگری است. اما، حزب پیشتاز کارگری باید متکی بر یک برنامه سوسیالیستی باشد. برنامه سوسیالیستی نه تنها وحدت تشکیلاتی سازمان مارکسیستی را تضمین می کند، بلکه نقشه راهی را برای رسیدن به انقلاب سوسیالیستی ترسیم می کند. به سخن دیگر، برنامه سوسیالیستی، به مثابه ستون فقرات حزب پیشتاز انقلابی یا داریستی است برای تدارک انقلاب کارگری.

بدیهی است که وحدت تشکیلاتی مارکسیست های انقلابی نمی تواند بر محور «شخصیت» ها ساخته شود. یا حزب پیشتاز انقلابی نمی تواند به دور تئوری ها و یا عقاید رهبران تشکیل گردد. شخصیت های از بالا تحمیل شده، ربطی به رهبران واقعی کارگران که از درون جنبش کارگری ظاهر شده، ندارند. علم و تئوری نیز پدیده ای پایان یافته شده نیست. علم در حال تغییر و تحول است و نمی تواند پایه وحدت تشکیلاتی قرار گیرد. عقاید افراد نیز متفاوت و در حال تغییرند و نمی توانند پایه ایجاد حزب پیشتاز کارگری قرار گیرند.

از اینرو اساس وحدت تشکیلاتی مارکسیست ها، باید تنها بر محور یک برنامه سوسیالیستی شکل گیرد. در تاریخ جنبش کارگری، برنامه های بسیاری نوشته شده اند. برنامه هایی که خود مارکس نیز در تدوین آن شرکت داشته است. مانند برنامه حزب کارگران فرانسه ۱۸۸۰ و پس از آن برنامه ارفورت حزب سوسیال دموکراتیک آلمان ۱۸۹۱. یا برنامه سوسیال دموکرات های انقلابی روسیه، و نهایتاً برنامه تدوین شده در کنگره سوم کمینترن (بین الملل سوم) برجسته ترین برنامه های جنبش کارگری در قرن ۱۹ و ۲۰ بوده اند.

با اتکا بر این تجارب غنی دوره حیات مارکس و لنین و تروتسکی، ما قادر خواهیم بود اساس یک برنامه سوسیالیستی را مورد بررسی قرار دهیم و برنامه ای که بر اساس تجارب بین المللی و مشخصاً تجربه جنبش کارگری ایران است، همراه با کارگران پیشتاز برای سازماندهی حزب پیشتاز کارگری تدوین کنیم.

برنامه سوسیالیستی، یک برنامه کوتاه مدت و یا یک دستور العمل عمومی و یا یک سلسله اصول عمومی برای تعیین وجه تمایز خود از سایر گرایش های نیست. برنامه سوسیالیستی، برنامه ای است که از وضعیت کنونی جنبش کارگری و مطالبات مشخص روز آغاز شده و رهنمودی برای تدارک انقلاب کارگری است. برنامه ای است برای انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم. به سخن دیگر، برنامه نه تنها اساس علمی و تحلیلی از وضعیت کنونی سرمایه داری را ترسیم کرده، بلکه دعوتی است به عمل متشکل برای سرنگونی نظام سرمایه داری. و در نهایت برنامه ای است برای ساختن سوسیالیسم.

مارکسیست های انقلابی برای تدوین برنامه سوسیالیستی باید ارکان آن را روشن کنند. تدوین برنامه سوسیالیستی از تحلیل مشخص از سه رکن پیونده خورده با یکدیگر آغاز می شود.

- رکن اول، تحلیل و شناخت از نیروی بازدارنده در راه حل تکالیف اساسی جامعه.

به سخن دیگر، شناخت کامل از صورتبندی اقتصادی و ماهیت دولت، تحلیل از سرمایه داری ایران، تاریخچه پیدایش آن و پیوند آن با امپریالیسم و ماهیت و مراحل انکشاف امپریالیسم و تاثیرات آن در ایران.

- رکن دوم، تحلیل و شناخت از نیروی سازنده جامعه نوین.

به سخن دیگر، شناخت کامل ماهیت دولت سوسیالیستی بمتابه نیروی سازنده سوسیالیسم: تحلیل از صف بندی طبقاتی و نقش محوری طبقه کارگر و سایر متحدان طبقه کارگر برای سازماندهی انقلاب آتی.

- رکن سوم، تحلیل و شناخت از ابزار تدارک انقلاب سوسیالیستی

به سخن دیگر، چگونگی تشکیل حزب پیشتاز کارگری به مثابه رهبری طبقه کارگر و سایر زحمتکشان در جهت سازماندهی به قدرت رساندن اردوگاه کار به رهبری شوراهای کارگری.

این سه رکن به هم پیوند خورده اساس تحلیل و شناخت ما از جامعه آتی را شکل می دهد. این مقاله به رکن اول خواهد پرداخت.*

بخش اول

پیدایش وجه تولید آسیایی

علت غیبت نظریه «وجه تولید آسیایی» در ادبیات چپ

مارکس و انگلس در آثار اولیه شان در مورد وجوه تولیدی در جوامع بشری به بررسی تاریخ اروپای غربی پرداختند. اما، در اواخر عمرشان به این نتیجه رسیدند که در آسیا و شمال آفریقا وجه تولیدی وجود داشته که کاملاً متفاوت است با پدیده ای که در اروپا شکل گرفته است. آنها نام آن را «وجه تولید آسیائی» گذاشتند.

متأسفانه در دوران استالین به علل سیاسی این فصل از تاریخ تحلیل‌های مارکسیستی از متون مارکسیستی حذف شد. به این دلیل که در آن زمان استالین و بوخارین، از مبتکرین اصلی نظریه غیر مارکسیستی «سوسیالیسم در یک کشور»، برای توجیه این تز در پیوند با انقلاب ۱۹۲۵ - ۱۹۲۷ چین به این اعتقاد رسیدند که گویا در چین مرحله ی انقلاب آتی «انقلاب دموکراتیک» است. استدلال کردند که در جامعه ی چین همانند اروپا فئودالیسم وجود داشته است. با طرح این طرفند سیاسی به منظور موجه جلوه دادن تشکیل ائتلافی با «بورژوازی ملی» علیه امپریالیسم، برای فشار گذاری بر امپریالیسم و تغییر تناسب قوا به نفع شوروی، استفاده کردند.

در آن زمان، عده‌ای از تحلیل گران و محققان مارکسیست در کمیته مرکزی فئودالیسم بودن چین را مورد سؤال قرار داده و به درستی استدلال کردند که مارکس و انگلس خود اشاره کرده اند که وجه تولید در چین و چند کشور دیگر «وجه تولید آسیایی» بوده است. این محققان استدلال بی اساس استالین - بوخارین که گویا در این کشورها فئودالیسم مستقر بوده که «انقلاب دموکراتیک» در دستور روز قرار داده را مردود اعلام کردند. از اینرو در مقابل اعتراضات و استدلال تعداد بیشتری از محققان مارکسیست، استالین در آکادمی مارکس و انگلس علوم مسکو، جلسه‌ای فرا خواند و محققان را وادار کرد که رأی دهند که تئوری مارکس و انگلس در باره «وجه تولید آسیایی» مرتبط به واقعیت جهان دیگر نبوده است! و اینکه اصولاً چنین نظریه ای تحت عنوان «وجه تولید آسیائی» در مارکسیسم وجود نداشته است! از اینرو بوروکراسی استالینی حاکم بر جامعه شوروی هر نوع تحلیلی درباره ی «وجه تولید آسیائی» را ممنوع اعلام کرد! پس از این دوره، چنانچه به نوشتار محققان روسی آن دوره رجوع شود، دیده می‌شود که هیچکدام در رابطه با «وجه تولید آسیائی» کاری انجام ندادند. تنها فردی به نام «یوژین وارگا» که در مورد این موضوع تحقیق می‌کرد را ممنوع قلم اعلام کردند. و حق نوشتن مطالب در باره «وجه تولید آسیایی» را از او سلب کردند.

تاثیرات این تهاجم بوروکراسی استالینی به نظریات مارکسیستی در شوروی به سایر جوامع از جمله ایران هم کشیده شد. در جامعه ایران یا تاریخ نگاران رسمی بودند که اعتقادات ناسیونالیستی و تصنعی از نظر تاریخی را اشاعه دادند. و یا روشنفکرانی که تحت تأثیر «مارکسیسم - لنینیسم» بوروکراسی شوروی و صادره از مسکو، کار آنچنانی در مورد «وجه تولید آسیائی» انجام ندادند. پس از دوران خروشچف یک تنفسی (آن هم برای یک دوره ی کوتاهی) در آکادمی علوم مسکو ایجاد شد و عده ای از محققان از جمله «یوژین وارگا» آغاز به انتشار برخی مطالب در وجه تولید آسیایی کرد.

نظریه «وجه تولید آسیایی» از دیدگاه مارکس و انگلس

مارکس و انگلس پس از دوره ای که در مورد تفاوت های میان وجه تولید در غرب و شرق حساس شده بودند، به مطالعه آثار مختلفی در این مورد پرداختند که مهمترین آنها کتاب به زبان آلمانی تحت عنوان «استبداد آسیایی» اثر «وبت فوگل» بود. پس از دوره ای از مطالعات و تحقیقات اولیه، مارکس و انگلس به این نتیجه رسیدند که در برخی از جوامع (مشخصاً چین، هندوستان، ایران و مصر)، به این دلیل که تولید بدون سازماندهی مرکزی نمی‌توانست صورت پذیرد، پیش از این که جامعه به طبقات تقسیم شود، دولت شکل می‌گیرد. بنابراین دولت در این جوامع کاملاً متفاوت است با دولت در سایر جوامع غربی (مانند دولت روم یا یونان باستان، و یا دول اروپایی). در جوامع شرقی و آسیایی، پیش از این که جامعه تقسیم به طبقات شود (در

حالت هایی از جوامع پدرسالاری)، دولت مرکزی و نیرومند شکل می گیرد. علت اصلی آن هم این است که تولید به خاطر مسئله ی آب شکل می گیرد (یا به علت ازدیاد آب زیاد مانند مانسون ها، توفان ها و سیل ها فصلی در جوامعی نظیر هندوستان که نیاز به سد سازی شد، و یا کمبود آب مانند کشورهای نظیر ایران و مصر که نیاز به قنات سازی بوده است). به این علت مالکیت روی زمین، چه مالکیت ایلی روی زمین و چه مالکیت فردی روی زمین قبل از این که شرایط را برای تولید فراهم آید، بی معنا بود. به همین علت قبل از این که بتوان تصور ایجاد مالکیت زمین و تصاحب بر زمین را در سر پروراند، مساله تأمین آبیاری زمین ها عمده می شد. این سیستم آبیاری مانند کانال کشی، سدسازی، قنات سازی و غیره کار یک فرد و عده ای از افراد نبود، و نیاز به سازماندهی اجتماعی در سطح کلان داشت. یک نیروی مرکز می بایستی توده ی وسیعی را برای ایجاد تسهیلات آبیاری بسیج و بکار می گرفت. برای نمونه می توان رجوع کرد به کانال سازی ها و سد سازی ها در چین، هندوستان، ایران و مصر دوران باستان. بدیهی است که این اقدام مهم اجتماعی نمی توانست توسط یک حاکم محلی در سطح یک شهر و یا یک منطقه جغرافیایی انجام گیرد. تنها نهادی مرکزی و سراسری (دولت مرکزی) قادر به سازماندهی این وظیفه اساسی اجتماعی بود. به این علل، دولت و جامعه خصلت ویژه ای پیدا کرد که کاملاً متفاوت بود با کشورهای اروپایی.

مشخصات بارز جوامع آسیایی از قرار زیرند:

۱- ظهور دولت پیش از طبقات

دولت مرکزی پیش از این که جامعه تقسیم به طبقات شود، شکل می گیرد. به سخن دیگر، در این جوامع ما شاهد پیدایش دولت های متمرکز و نیرومند قبل از شکل گیری طبقات هستیم.

۲- عدم مالکیت خصوصی و نقش دولت .

اساساً در این گونه جوامع برخلاف اروپا مالکیت خصوصی بر زمین به عنوان یک پدیده ی غالب مشاهده نمی شود. زیرا، پیش از اینکه اساساً فردی بخواهد مالک زمین شود، باید در ابتدا مشکل آبیاری آن را حل کند. از اینرو، به منظور تحقق این وظیفه اساسی، دولت مرکزی قوی شکل می گیرد. زمانی که دولت مرکزی قوی شکل می گیرد، خود این دولت مانعی می شود بر سر راه رشد طبقات مستقل. به سخن دیگر، دولت مرکزی دیگر اجازه نمی دهد فردی مالک زمین شود. خود دولت در واقع جایگزین طبقه ی حاکم می شود. این موقعیت متفاوت است با سیستم های اروپایی (چه در دوران برده داری و چه در دوران فئودالی).

۳- رکود و تخریب دائمی در جامعه آسیایی

پایداری و انسجام خاصی در واحدهای روستایی در این کشورها دیده می شود. قرن ها می گذرد و واحدهای روستایی کوچکترین تغییری نمی کنند. یعنی یک دولت ظاهر می شود و مملکت را تحت کنترل خود در می آورد. دولت دیگری به منظور اشغال آن مملکت حمله نظامی می کند و جنگ ها طولانی شکل می گیرد. مملکت دست به دست عوض می شود و اقتصاد درونی از هم می پاشد، اما این واحدهای روستایی کم و بیش به همان شکل باقی مانده و هیچ تغییری در طی قرون پدید نمی آید.

ماهیت دولت جوامع آسیایی

در این دوره، در درون دولت متمرکز و قدرتمند، بوروکراسی نظامی اداری شکل می گیرد. این بوروکراسی خود به تدریج به یک طبقه ی حاکم مبدل می شود. طبقه ی حاکمی که خلاصه می شود در بوروکراسی نظامی اداری دولتی. به سخن دیگر، از یکسو، دولت توده ها را بسیج می کند و سیستم شرایط تولید را فراهم می کند و از شرایط تولید حفاظت می کند، و از سوی دیگر، توده ها تولید کرده و به این دولت مرکزی مالیات می دهند. حکام محلی توسط دولت استخدام می شوند که این مالیات ها را از توده ها جمع آوری کنند و به دولت مرکزی تحویل دهند. دولت مرکزی نیز محصول اضافه را بین خودش و خادمانش و شرکایش تقسیم می کند.

دولت مرکزی حد و مرزی برای خودش به رسمیت نمی شناسد، زیرا که قدرت دولتی نماینده ی یک طبقه ای است که در تولید شرکت مستقیم ندارد. در واقع دولت، ماهیت انگلی دارد. زیرا هیچ نقشی در تولید ندارد. در صورتی که در اروپا در دوره فئودالیسم و سپس در عصر سرمایه داری، دولت در تولید نقش دارد. در جامعه آسیایی نقش دولت در تولید صرفاً آماده کردن شرایط تولید است و در خود روند تولید نقشی ندارد. بنابراین، از همان ابتدای پیدایش خود لایه ای است کاملاً انگلی (پارازیت).

در عین حال، در وجه تولید آسیایی، ما شاهد یک تسلسل مخربی هستیم که مرتب در تاریخ تکرار می شود! برای نمونه، با نگاهی به تاریخ ایران، هندوستان، چین و یا مصر، ما شاهد شکل گیری یک دولت مرکزی قوی هستیم که بر اساس سازماندهی شرایط تولید شکل می گیرد و تولید را از طریق کنترل شبکه های آبیاری آغاز کرده و به رونق و شکوفایی می رساند. اما، پس از دوره ای بوروکراسی نظامی اداری به مثابه یک انگل اشتهاش بالا می رود و استثمار را بیشتر و بیشتر کرده و کم تر و کمتر به وظایف خود به مثابه حراست از شرایط تولید می پردازد. به همین دلیل، ما شاهد آغاز شورش های دهقانی در مقابله با عدم کارایی بوروکراسی دولتی، هستیم. در نتیجه قیام های دهقانی روستاها جامعه را به ویرانی کشیده و مناطق کشاورزی نابود می شوند و هرج و مرج در داخل جامعه رخ می دهد. در این دوره عموماً سیستم های ملوک الطوائفی پدید می آیند. به سخن دیگر، هر حاکم محلی برای خودش قداره کش و قلدر منطقه می شود و در نهایت دولت مرکزی از هم می پاشد. عموماً در اغلب مناطق در شمال آفریقا، ایران، هندوستان و چین، همواره ایلات و عشایر و نیروهای دیگری در مرزها وجود دارند که در انتظار وخیم شدن وضعیت کشورهای مجاور بوده و به محض مشاهده هرج و مرج و فروپاشی دولت مرکزی شرایط را برای حمله نظامی آماده می بینند و تهاجمی سازمان می دهند. از اینرو ما شاهد دست به دست شدن خاندان های پادشاهی هستیم. به سخن دیگر، عموماً در این دوران اضمحلال دولت مرکزی یک نیرویی از خارج با حمله نظامی مملکت مجاور را اشغال می کند. به ویژه در ایران به علت موقعیت سوق الجیشی آن این وقایع بیشتر از بقیه کشورهای رخ داده و همواره تحت تأثیر دائمی این نیروی خارجی بوده است.

این تسلسل مخرب در تاریخ ایران بارها دیده شده است. تسلسل مخرب به این مفهوم که یک نیروی متهاجم وارد می شود دولت بحران زده را از میان بر می دارد، مجدداً سیستم نوین و بوروکراسی را بنا می نهد، مجدداً شرایط تولید را فراهم می کند. دولت مرکزی قوی می شود و مجدداً سیستم اخذ مالیات و باج و خراج از توده ی تولید کننده سازمان داده می شود و باز مجدداً این لایه ی انگل اشتهاش زیاد شده و خیالش راحت می شود و نهایتاً فاسد شده و به تدریج اضمحلال می یابد. همین دور تسلسل تکرار می شود.

این پدیده رکود و تخریب نیز یک ویژگی دیگر این وجه تولید آسیایی در تفاوت با وجوه تولیدی در اروپا، است. به این علت این رکود متناوب است که مناطق روستایی اصلاً تغییری نکرده و توده های دهقانی مستقل بدون تأثیر پذیری از یکدیگر تولیدشان را ادامه می دهند و به زور و اجبار سهمی از محصول خود را به دولت مرکزی تحویل می دهند. بنیان گذاران و پادشاهان نوین نیز هر چند در ابتدا «خیرخواه» و «دموکرات» باشند، به تدریج بنا بر منطق عینی در وجه تولید آسیایی مبدل به پادشاهان مستبد و سرکوبگر می شوند.

اشکال مالکیت در جوامع آسیایی

قابل ذکر است که «زمینداری» در جوامع آسیایی وجود داشت. اما نه زمینداری به صورت جوامع اروپایی. تفاوت در این بود که هیچ زمان «زمینداران» جوامع آسیایی به یک طبقه ی نیرومند در مقابل دولت تبدیل نشدند. زمینداری بیشتر شکل واگذاری مالیات، واگذاری خراج به یک نفر را در برداشت. برای نمونه، سرداری در نبرد، قهرمانانه و با رشادت از خود گذشتگی ظاهر می شد و شاه زمانه برای جبران دلاوری های او خراج منطقه ای را به او واگذار می کرد. در واقع این «سردار دلاور» هرگز مالک این زمین نبود و اغلب هم موقعی که در می گذشت، زمین از خانواده اش گرفته می شد و به فرزندانش به عنوان ارث منتقل نمی شد. یا با روی کار آمدن شاه جدید او قول های شاه پیشین را اجرا نمی کرد و زمین ها را از «سردار دلاور» پس می گرفت. یا این که اگر دودمان و سلسله ی سلطنتی تغییر می کرد، قول و قرارهای دودمان قبلی هم نادیده گرفته بودند و از میان می رفت.

این شکل از مالکیت یک پدیده ی پایدار و متعارف نبود. در دوران بعد از اسلام نیز همین روال ادامه یافت. به ویژه پس از دوران مغول بسیار رایج شد و معروف به سیستم تیول داری بود. تیول یک منطقه را به یک فردی اعطا می کردند. آن فرد در ازای این

اعطای ملوکانه می بایست به مناطق مختلف سفر و مالیات ها را جمع آوری می کرد، و سهم کوچکی برای خود بر داشته و بقیه را در اختیار دولت قرار می داد. اما، هرزمان دولت اراده می کرد تیول و مقام را از او پس می گرفت.

ظهور ایدئولوژی تشیع در ایران

در ایران، پدیده تیول داری پس از حمله ی مغول در سلسله های سلجوقیان و غزنویان بسیار رایج شد. این سیستم تیول داری، باعث شورش های دهقانی و حالت ملوک الطوایفی در جامعه می شود. به این معنی که جامعه دائماً مواجه است با از هم پاشی دولت مرکزی. در برخی از دوران طولانی اصولاً دولت مرکزی نمی تواند شکل گیرد، و هر منطقه ای به دست یک عده یا فرد می افتد و در اغلب مناطق اغتشاش و شورش و طغیان به راه می افتد، از جمله در میان دهقانان.

در عین حال، در این دوره ایدئولوژی تشیع (یا ایدئولوژی اسلامی) به عنوان ایدئولوژی دهقانان که از ظلم و ستم دولت های مرکزی آزار می دیدند و به شورش دامن می زدند، ظاهر شد. این ایدئولوژی بسیار نیرومند شده و در میان توده های دهقانی محبوبیت یافت. به سخن دیگر، فرقه های اثنی عشری «مساوات طلب» و «عدالت طلب» در میان دهقانان شکل گرفت. این ایده های که از محبوبیت بسیاری میان توده ها برخوردار شده بود، چنین تبلیغ می کردند که گویا حکومت در غیاب امام زمان غاصب و جابر است. این فرقه ها، «امامت» را در مقابل «خلافت» قرار می دادند و مظلومیت امامان و اصل شهادت را تبلیغ می کردند. همزمان و در مقابل این فرقه های اثنی عشری، ایده های شیعه نیز شکل گرفته بود. در میان تیول داران و بازرگانان و بین لایه های وابسته به دستگاه دولتی و وابسته به خود دربار گرایشاتی تحت نام «تشیع»، شکل گرفتند. اما، کاملاً متفاوت بودند با تشیعی که میان توده های فقیر دهقانی در حال شکل گیری بود. در این دوره در مقابله با هیئت حاکم ایدئولوژی تشیع حیات خود را آغاز می کند.

لازم به ذکر است که گرچه دودمان صفویه در ابتدا سنی بود، اما خود از بنیانگذاران تشیع در حکومت شد. در مقابل، حکومت عثمانی متوجه شد با استفاده از تشیع می تواند به تقویت حکومت خود استحکام بخشند. از اینرو، نه تنها شیخ صفی آالدین اردبیلی شیعه شد، بلکه شجره نامه نیز نوشته شد که او را به ائمه اطهار مرتبط کردند. حدیثه سازی هایی نظیر اینکه گویا شهربانو دختر شاه ساسانی با «امام حسین»، حتی قبل از حمله ی اعراب به ایران ازدواج کرده است! بدین ترتیب قصد داشتند با داستانسرایی ها چنین وانمود کنند که امامان شیعه یک شاخه از ریشه شان برمی گردد به خود «حضرت رسول» و یک شاخه اش هم برمی گردد به شاهنشاهان ایران. بدین ترتیب تشیع تبدیل به یک پدیده رسمی ناسیونالیستی و در خدمت دولت حاکم قرار گرفت.

برخی از این فرقه های تشیع و رسمی دولتی، در آن زمان به مفهوم «تناسخ» اعتقاد پیدا کردند. به سخن دیگر، این روح خدا می تواند در برخی شخصیت های روحانی حلول کند. این پدیده متعاقباً مبدل شد به مفهوم «مرجعیت». در این دوره است پدیده ی روحانیت شیعه در ایران ظاهر شد. در واقع، در دولت صفوی که خود بازتولید وجه تولید آسیایی بود، یک مثلث شکل می گیرد:

اول، دستگاه بوروکراسی اداری و نظامی همراه با تیول داران و بازرگانان و غیره که وابسته به این دولت بودند.
دوم، دستگاه روحانیت.

سوم، دستگاه دولتی، که روحانیان را پرورش می داد و به مناطق مختلف اعزام می کرد، که از یکسو بر مردم کنترل داشته باشد و از سوی دیگر بر حکام محلی.

در این دوره، یعنی از نخستین سلسله ی شاه صفوی حدود پنج هزار روحانی تربیت شدند و برای این کار و به اقصی نقاط کشور فرستاده شدند. به سخن دیگر، دستگاه روحانیت که در آن زمان شکل می گیرد، جزئی از دستگاه دولتی را تشکیل می دهد. بخشی دیگر دولت همان شکل دولتی وجه تولید آسیایی است. در واقع روحانیت به مقام ایدئولوژی پردازان دستگاه دولتی مرکزی ارتقا یافتند. به سخن دیگر روحانیت نقش دلالاتی را میان دولت مرکزی و حکام محلی ایفا کردند و از این طریق مردم ناراضی را هم تحمیق کرده و تحت کنترل قرار دادند.

ما در این دوره اساساً با یک پدیده ی بسیار ویژه ای مواجه می شویم که تا به امروز هم اثرات آن دیده می شود: یک سیستم مذهبی اسلامی خرافاتی و ارتجاعی که تا به امروز هم وجود دارد.

خلاصه اینکه در این دوره دولتی که خود دولتی انگلی بود و در تولید کوچکترین نقشی نداشت، قشر دیگری با دستگاه عریض و طویل انگلی تر از خود دولت ایجاد شد. این پدیده دستگاه روحانیت شیعه بود. در تاریخ اروپایی هم در قرون وسطی ما شاهد چنین دستگاه ایدئولوژیک طبقه ی حاکمه بودیم که همواره مرتجع ترین بخش طبقه ی حاکم بود. در این دوره در ایران نیز روحانیت شیعه ارتجاعی تر از خود شاه و وزراء و سرداران سپاه و دستگاه ایدئولوژیک دولتی بود. اما، از آنجا که دستگاه روحانیت شیعه، به علت نقش خود که یک نوع دلالتی بین مردم و دولت، و حکام محلی و دولت بود، یک نقش نسبتاً مستقل نیز داشت. از اینرو در سطح محلی، منابع درآمد خود را بوجود آورد: مانند، خمس، زکات، حق امام، حق حلال کردن، حق حرام را از حلال تشخیص دادن، و مرده خوری و غیره. اقداماتی که تا به امروز توسط روحانیت شیعه تداوم یافته است. این اقدامات به این علت بود که روحانیت بتواند سهم کلانی از محصول اضافه جامعه را از آن خود کند. ابزار سرکوب خود را نیز برای اعمال این نقش ایجاد کرد. دسته های قمه کش و چاقوکش، قداره بند و چماقداری که در انقلاب ۱۳۵۷ تا به امروز در میان روحانیت شیعه مشاهده شد از همان دوران وجود داشت. دستگاه های سرکوبگر و قداره بند وابسته به آخوندها از همان دوره آغاز شکل گرفتند.

بخش دوم

پیدایش سرمایه داری در ایران

این دوره، دوران انتقال به نظام سرمایه داری نیز هست. در دوران صفویه، تجار به تدریج به علت تجارت خارجی می پردازند و به شکل یک لایه ی جدید ظهور می کنند. زیرا تجارت خارجی ابعاد وسیعی پیدا کرده و کالاهای مصنوع ابریشم و بخصوص شیشه ایرانی از چین گرفته تا اروپا صادر می شود. به سخن دیگر، ما شاهد پیدایش مناسبات کالائی در درون وجه تولید آسیایی هستیم. پیدایش و افزایش نقش تجار مترادف است به تعدیل و کاهش نقش محوری قدرت دولتی.

به یک معنا می توان اذعان داشت که از دوران صفویه، ما وارد فاز انتقال از دوران وجه تولید آسیایی به وجه تولید سرمایه داری می شویم. اما، این پدیده با آهنگ عادی پیش نمی رود، زیرا همین دوران مصادف است با کشف راه های دریایی در مقیاس تجارت بین المللی. به سخن دیگر، دور زدن دماغه ی امید توسط کشتی های اروپایی (عمدتاً هلندی، پرتغالی، اسپانیایی و انگلیسی)، و کشف آمریکا و دسترسی به هندوستان و چین، گشایش های نوینی برای کشورهای اروپایی بوجود می آورد. در واقع امپریالیسم راه های دریایی تجارت جهانی را در دست خود گرفت. در نتیجه تجارت از طریق راه های زمینی بسیار پرهزینه و پرمخاطره شد. در این دوره، صنایع ابریشم و شیشه ی ایران که در پیش رونق گرفته بود، روند اضمحلال را آغاز کرد.

ایران وارد یک دوران طولانی هرج و مرج شد. پس از چندین سال نادرشاه به قدرت می رسد. او اعلام می کند که عامل تمام این خرابی ها آخوندها بوده و آغاز به قتل و قلع و قمع کردن آخوندها می کند. بدین ترتیب توفیق حاصل می کند که دولت مرکزی را سروسامانی بدهد، اما کماکان قدرت مرکزی کاملاً تضعیف شده بود. لازم به ذکر است که قدرت های نظامی کشورهای اروپائی (انگلستان، هلند، پرتغال و اسپانیا) در سطح جهانی تبدیل به نیروهای نظامی عمده ای شده و راههای دریایی را در کنترل خود گرفته بودند. در این دوران ناوگان های پرتغالی و انگلیسی در خلیج فارس مستقر شده بودند. دخالت گری نظامی و سیاسی به خصوص انگلستان نقش دولت مرکزی در ایران را تضعیف کرد.

در ایران پس از کریم خان زند، وجه تولید آسیایی دوره ای از هرج و مرج طولانی و از همپاشی دستگاه دولتی را تجربه کرد. سپس، در دوره قاجارها مجدداً ملاها بر سر کار گمارده می شوند، زیرا که در دوره ی تهاجمات نادرشاه بسیاری از آخوندها (سلسله مراتب دستگاه روحانیت) به عراق فرار کرده بودند. در دوره ی قاجار اغلب آن ها برگشتند و محمد خان قاجار، موقعی که تاج گذاری می کرد، از پذیرش تاج نادری صرف نظر کرد و عنوان کرد که تاج نادری را نمی خواهد و شمشیر شاه اسماعیل صفوی به کمرش می بندد (می خواست بگوید ما برای دفاع از تشیع آمده ایم). در دوران قاجار، روحانیت مجدداً یک دستگاه عریض و طویل و قوی را تشکیل داده علیه اصلاحات اقدام می کنند. روحانیت در طول تاریخ هر زمانی که به نفعش بوده با

استعمار ساخته و آنجایی که به ضررش بوده علیه استعمار هم بلند شد. زمانی مخالف اصلاحات امیرکبیر بودند. با عباس میرزا که می خواست ارتش ایران را مدرن کند مخالفت کردند. پس از انقلاب مشروطه با ارتش تزار در اشغال آذربایجان همکاری کردند و غیره.

وضعیت کلی ایران در این دوره

کل این تاریخ در ایران، اساساً با تاریخ اروپا تفاوت های کیفی دارد. ما اساساً تقسیم کار بین شهر و روستا به آن معنای اروپایی آن را در ایران نداشته ایم. البته شهرها ظاهر شده اند. اما، شهرها یا مناطقی بودند بر سر راه های تجارت بین المللی، مثلاً بر سر راه جاده ی ابریشم معروف (که شهرک های تجاری ساخته شده بود)، و یا این که محل تجمع بورکراسی نظامی اداری بودند. این قبیل شهرها در ایران مانند شهرها در اروپا نیستند که بر اساس تقسیم کار بین کارهای صنعتی و پیشه ای و تولیدی کشاورزی شکل می گیرد. البته ما پیشه ور و صنعتگر هم در شهرهای ایران داشتیم، اما، اینها در واقع به شکلی عمدتاً مستخدمین دولت بودند. بخشی از مواجب خوران خود دولت بوده اند. به سخن دیگر، مبادله ای بین شهر و روستا صورت نمی گرفت. روستاها خودکفا برای خودشان قرن ها تغییر نمی کردند و شهرها هم عمدتاً مرکز بورکراسی نظامی و اداری بودند. بنابراین، تقسیم کار بین شهر و روستا شکل نمی گرفت. جمعیت شهرنشین عمدتاً مستخدمین دولتی بودند. تجارت داخلی نیز کم و بیش وجود نداشت. تجارتی که وجود داشت، تجارتی خارجی بود. در کل این دوره، استبداد تقویت شده مرتب بی حساب و کتاب تر می شود و هیچ مناسبات کالائی به آن شکلی که در اروپا شکل گرفت رشد نمی کند. پس از فروپاشی راه های زمینی تجارت بین المللی، حتی تجارت بین المللی هم از بین می رود و آن لایه ی بزرگ تجاری که می توانست نویدی باشد برای ایجاد طبقه ی جدیدی در مقابل دولت، در واقع اساساً از بدو پیدایش آن از بین رفت.

نفوذ امپریالیسم در ایران

در این دوره است که ما وارد مرحله ای می شویم که ایران با سرمایه داری جهانی در تماس قرار می گیرد. سرمایه داری جهانی در دوره های مختلف اثرات مخربی در جامعه ی ایران گذاشت. در دوره ای اولیه که تجارت خارجی را از بین می برد. بنابراین فرآیند انباشت اولیه سرمایه در ایران، قرنها به عقب می افتد. همان پدیده ای که در اروپا با رشد تجارت جهانی باعث شد که انباشت اولیه سرمایه رشد جهشی پیدا کند، در ایران منجر به توقف می شود. پس از شکل گیری سرمایه داری در اروپا، به تدریج آن صنایع پیشه ای هم که در تبریز، شیراز، اصفهان، مشهد، و در مراکز صنایع پیشه ای در آن دوران وجود داشت، نیز از بین رفت. کالاهای مصنوع غربی بتدریج آغاز به جایگزین آن صنایع دستی می شوند.

دولت مرکزی به تدریج تضعیف می شود. زیرا، تحت فشارهای دولت های خارجی (به ویژه انگلستان و روسیه). در آن دوران انگلستان از جنوب ایران و روسیه هم از شمال ایران، دولت مرکزی را تضعیف کردند. این وضعیت منجر به دوره ای می شود که مالکیت ارضی در ایران شکل می گیرد. به سخن دیگر، همان تیول داران و همان حکام محلی سابق یعنی کسانی که خراج جمع آوری می کردند، اکنون مبدل به مالکین زمین ها شدند. ما برای نخستین بار در تاریخ در این دوره شاهد ظهور مالکیت ارضی در ایران بودیم. به ویژه در دوره ی قاجاریه به شکل ویژه ای شکل می گیرد. به سخن دیگر، ما شاهد مالکینی بودیم که خود در شهرهای بزرگ زندگی می کردند، در نقاط دیگر صاحب زمین های بزرگ بودند. این ویژگی قابل قیاس با زمینداران دوره فتوالیسم در اروپا نیست. در ایران همان حکام و تیول داران و یا دستگاه بوروکراسی دولتی سابق به ناگهان بدون ارتباط نزدیک با زمین ها و یا تصرف سیاسی منطقه و یا حتی شناخته شدن توسط کارکنان زمین، «زمیندار» می شدند. این «زمینداران» خود در شهرها ساکن بودند و صرفاً مالیات ها و خراج زمین ها را می گرفتند.

در این دوره است که به تدریج در ایران اقتصاد پولی شکل میگیرد. اما، اقتصاد پولی بدون مناسبات سرمایه داری. این شکل از اقتصاد پولی به سرعت وارد بحران های شدید اقتصادی می شود. استثمار شدید بر توده ها اعمال می شود زیرا انباشت پول نمی تواند به گردش بیفتد و مجدداً سرمایه گذاری شود. این بحران ها خشم و اعتراض توده ای را به دنبال آورد.

انقلاب مشروطیت و بازتاب آن

انقلاب مشروطه در واقع انقلابی بود که می توانست قدرت دولتی استبدادی را به زیر کشد، دست مذهب را کوتاه کند، دست قدرت های خارجی را کوتاه کند و یک نوع وحدت ملی در ایران ایجاد کند. در ادبیات این دوران، همانند انقلابات بورژوا دموکراتیک در اروپا، یکی از مطالبات محوری وحدت ملی بود. لازم به ذکر است که زبان واحد در کشورهای اروپایی بر اساس گسترش مناسبات کالائی شکل گرفت. در واقع تجار یک عامل عمده در کشورهای اروپائی برای ایجاد یک زبان واحد بود. می توان اذعان داشت که هرچه مناسبات کالائی بیشتر گسترش پیدا می کند، ضرورت زبان واحد بیشتر می شود، و هرچه مناسبات کالائی بیشتر گسترش پیدا می کند، بازار واحد ملی شروع به شکلگیری می کند. این روند در انقلاب مشروطه داشت شکوفه می زد، که شکست خورد. از لحاظ نظامی دستگاه دولتی قاجار به کمک ارتش روسیه، انقلاب مشروطه را سرکوب کرد. اما از لحاظ ایدئولوژیک و تثبیت وضعیت به نفع خود دستگاه دولتی قاجار به کمک جناح ملاحی که در خود انقلاب مشروطه، به «مشروع خواهان» معروف بودند (یعنی ارتجائی ترین جناح هیئت حاکمه شیعه)، انقلاب مشروطه را شکست می دهد. به سخن دیگر دولت با کمک جناحی از روحانیت شیعه، وحدت ملی را مسدود می کند.

برای نشان دادن انگیزه های وحدت ملی در آن دوران می توان به ادبیات انقلاب مشروطه رجوع کرد که اهالی شهرهای مختلف با تشکیل انجمن هایی مثل تبریز و اصفهان و غیره به یکدیگر پیام وحدت می دادند و یک دیگر را «ملت» خطاب می کردند. این دو جناح مذهبی شیعه در مشروطه خواهان و مشروع خواهان (جناحی که به ارتش قزاق برای سرکوب مردم کمک رساندند) را می توان در دوران رشد سرمایه داری در اروپا هم مشاهده کرد. پروتستانسیم معرف مذهب مسیحی سرمایه داری بود و کاتولیکسیم معرف مذهب مسیحی دوران پیش (یعنی فئودالیسم) بود. اما بر خلاف ایران آن زمان، پروتستانسیم نهایتاً با رشد سرمایه داری بر کاتولیکسیم غلبه کرد. در ایران با شکست انقلاب مشروطه همان متحجرین، اکنون طرفدار دولت مرکزی شدند.

دوران رضا شاه و انقلاب اکتبر ۱۹۱۷

در این دوره ما مواجه هستیم با کشف نفت. کشف توسط انگلستان در خلیج فارس. البته پیش از آن انگلستان در منطقه ای که امروز به نام عربستان سعودی است، مشغول بهره برداری از منابع نفتی شده بود. در نتیجه کارشناسان امور نفتی در منطقه حضور داشته و در حال بررسی بودند. در این دوره طبق اسنادی که پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ توسط لنین افشا شد، قرارداد مخفیانه ای بین انگلستان و روسیه تزاری در سال ۱۹۰۷ وجود داشته که عملاً ایران را میان خود تقسیم کرده بودند و قرار بود منطقه ی شمال تحت نفوذ روسیه و منطقه ی جنوب تحت نفوذ انگلستان باشد، و دولت مرکزی هم بی طرف باشد و هر دو دول سعی کنند روی آن تأثیر بگذارند. به سخن دیگر، عده ای از وزرای دولت ابسته به روسیه بودند و یک عده نیز وابسته به انگلستان. در واقع نقش این دو نیرو خارجی این بود که دولت مرکزی داخلی را تضعیف کنند، تا بتوانند منافع خودشان را پیش ببرند. این نیروها دارای ارتش نیز بودند. انگلستان در جنوب ایران و روسیه نیز در شمال ایران ارتش و مستشارانی داشتند. حکام محلی که یعنی همان تیول داران و زمینداران بزرگ محلی بودند تقویت شده و به عنوان حاملین منافع روسیه و انگلستان در داخل کشور عمل می کردند.

بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ ارتش روسیه از خاک ایران بیرون می رود. اما، ارتش قزاق وابسته به روسیه ی تزاری در ایران باقی می ماند. ظهور رضاخان از داخل همین ارتش قزاق بود. در جنوب ارتش انگلیس کماکان باقی می ماند و ارتش قزاق را در زیر بال خودش می گیرد و به این نتیجه می رسد که سیاست سابق را در سایه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ تغییر می دهد. مسأله مرکزی انگلستان مسدود کردن احتمال گسترش انقلاب اکتبر به ایران بود. خطر اصلی خطر کمونیسیم ارزیابی شد. از اینرو، برای مقابله با شوروی نیاز به تشکیل یک دولت مرکزی قوی در ایران بود. در صورتی که در پیش از این دوره قصد تضعیف دولت مرکزی را داشتند. حال معتقد شدند که باید دولت مرکزی وابسته به خود را تقویت کنند.

بنابراین، برای تحقق این سیاست نوین در سایه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و برای جلوگیری از گسترش انقلاب سوسیالیستی به ایران، کودتای رضاخان و سید رضا را راه اندازی می کنند. و دولت مرکزی نیرومند به محور یک شخصیت خشن مانند رضا خان همراه با یک ارتش واحد، زبان واحد، دستگاه قضایی واحد (به ظاهر همانند دولت های مدرن بورژائی در اروپا اما با این تفاوت که این دول تصنعی بورژائی از بالا و بدون پایه اجتماعی ساخته شد. لازم به ذکر است که اصولاً در ایران طبقه بورژوایی وجود نداشت.

به این معنی که دولت بورژوازی که محصول یک جنگ طبقاتی علیه فئودالیسم باشد، نداشتیم. همچنین اصولاً در ایران همانند اروپا فئودالیسم وجود نداشته است (در ایران وجه تولید آسیایی برای هزارها سال وجود داشت). یکی از پیش شرط‌های توفیق این دولت مرکزی تصنعی بورژوازی، کنترل مرزها و در نتیجه سرکوب ملیت‌ها در مناطق مرزی بود. از آنجا که دیوانسالاری (بوروکراسی) ایرانی در دوران پیش‌فارسی زبان بودند، زبان فارسی به مثابه زبان رسمی تعیین شد (در دوران وجه تولید آسیایی بوروکراسی دولتی حتی در هندوستان و مرزهای چین فارسی بود). در نتیجه، طبق این استدلال می‌بایست تمام مناطق مرزی، کردستان، آذربایجان، بلوچستان، ترکمنستان، و غیره که ملیتهایی با زبان‌های دیگر، با ریشه‌های تاریخی دیگری زندگی می‌کنند، سرکوب شده و تحت کنترل دولت قوی مرکزی عمل کنند. در دوره پیش که انگلستان برای حفظ منافع خود شیخ خزل را تقویت کرده بود، در این دوره برای تقویت دولت مرکزی خود از مبتکرین سرکوب خزل شد.

مسئله ملی در ایران

پس در این دوره است که، ما با پدیده‌ی ستم ملی در ایران روبرو می‌شویم. در اروپا ملت بر اساس یک پروسه‌ی رشد مناسبات کالایی، ایجاد بازار واحد ملی و زبان واحد و دولت ملی شکل گرفت. اما، این روند در ایران، برای دوران طولانی به علت غالب بودن وجه تولید آسیایی تا دوره امپریالیسم شکل نگرفت. به سخن دیگر، در دوره رضا شاه این روند از بالا و با زور قوای نظامی بر جامعه ایران توسط امپریالیسم تحمیل شد. بنابراین، آن ملیت‌هایی که در این پروسه نیازهای ملی‌شان (وحدت ملی) سرکوب شد، اکنون احساس ملی در آنها تقویت پیدا می‌کند. یعنی احساس ستم ملی کرده، زیرا زبان آن‌ها سرکوب شده، فرهنگشان سرکوب شده، از نظر اقتصادی عقب افتاده نگه داشته شدند، از نظر نظامی تحت کنترل قرار گرفتند. مناطق این ملیت‌ها همانند مناطق اشغال شده ظاهر شدند. از اینرو در دستگاه طبقه حاکم نقشی نداشتند. از این جا است که ما در ایران پدیده‌ی ستم ملی را مشاهده می‌کنیم. یعنی دستگاه استبداد آسیایی که اکنون با یک دولت مدرن بورژوازی تحمیل شده توسط امپریالیسم جایگزین شد.

دولت مدرن سرمایه داری و نقش روحانیت

این دولتی است که از بالا توسط امپریالیسم، و از همان ابتدا بر اساس سرکوب بنا گذاشته شد. نقش این دولت، برای این که بتواند ایران را متحد کند و یک وحدت به اصطلاح ملی از بالا ایجاد کند، سرکوب ملیت‌ها و جلوگیری از هرگونه حرکت مستقلی در میان زحمتکشان بود. این دوره‌ای است که شاهد شکوفایی مالکیت ارضی در اکثر نقاط ایران بودیم. در واقع خود رضاخان تبدیل شد به یکی از بزرگترین ملاکان. به سخن دیگر، فردی که قصد داشت جامعه‌ی مدرن بورژوازی در ایران ایجاد کند، و مدرنیسم به ایران بیاورد، خودش تبدیل می‌شود به بزرگترین ملاکان و این نشان دهنده ماهیت تصنعی چنین دولت بورژوازی بود. در این دوره است که ما مواجه می‌شویم با یک پدیده‌ی جدید. برخلاف دوران پیش که روحانیون توسط پادشاهان یا تجلیل و تقویت می‌شدند و یا سرکوب، در دوره رضا شاه این قشر انگلی تضعیف نشد بلکه تحت کنترل دولت قرار گرفت. زیرا در دوره رضا شاه ایجاد دستگاه قضایی، آموزشی، مالیاتی مدرن مستلزم تحت کنترل قرار دادن روحانیت شیعه بود. در واقع در دوره رضا شاه و در ادامه آن در دوره محمد رضا شاه ما شاهد افزایش تعداد ملاها در جامعه بوده ایم. دیگر ملایان صرفاً به مثابه دلالتان حکومت‌های محلی نبودند، از قدرت بیشتری برخوردار شدند. اما، در عین حال در برخی موارد برای گرفتن امتیازات بیشتر از هیئت حاکمه مخالفت‌های نیز ابراز می‌داشتند. از اینرو در مقابل این چرخش‌های ضد دولتی، در دوره رضا شاه بارها روحانیت مورد تهاجم هم قرار گرفت. باید توجه داشت که دستگاه روحانیت همواره همانند انگلی (پارازیت) بر بدن جامعه افتاده بود. هر زمان سرکوب و ارباب می‌شد این انگل به شکل دیگری به حیات خود ادامه می‌داد. در حملات و سرکوب‌ها هیچگاه دستگاه انگلی از بین نرفت، منتهی صرفاً برای مدتی از صحنه خارج می‌شدند و در زمان مناسب دیگری مجدداً سر بر می‌آوردند.

پس از سرنگونی رضاشاه با اشغال ایران توسط متفقین، مجدداً روحانیت سر بلند کردند. دیده می شود که در جامعه دستگاه روحانیت شیعه نه تنها از بین نرفته بلکه به مراتب قوی و نیرومند هم شده است. برای نمونه نشان داده شد که بدون کمک دستگاه روحانیت شیعه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ غیرممکن می بود. درواقع با همکاری مستقیم روحانیت و مشخصاً آیت الله کاشانی بود که کودتایی که منجر به بازگشت مجدد شاه شد، توانست به فرجام برسد. پس از آن سرمایه داری جهانی نیز در این دوره وارد مرحله نوینی می شود (رجوع شود به مقاله «پیدایش امپریالیسم»، مرحله چهارم: عصر سرمایه داری پسین، در ادامه همین مقاله).

به طور خلاصه: در دوران محمد رضاشاه، امپریالیسم که دیگر خواهان صدور سرمایه به آن معنی نیست، بلکه خواهان صدور وسایل تولید است. دوران اشباع تولید در چارچوب نظام سرمایه داری دیگر به صورت سرمایه ی اضافی ظاهر نمی شود، چون انقلاب تکنولوژیک مداومی در دوران جنگ جهانی دوم در کل اقتصاد سرمایه داری پیشرفته جهانی شکل می گیرد که هر روز تکنولوژی جدیدتر و جدیدتر می شود. اشباع انباشت و بحرانهای اشباع انباشت سرمایه داری به صورت تولید اضافی و وسایل تولید ظاهر می شود. که این تولیدات اشباع شده را امپریالیسم باید به کشورهای عقب افتاده و حاشیه ای صادر کند.

امپریالیسم در این دوره سرمایه داری علاقه مند می شود به رشد سرمایه داری در کشورهای عقب افتاده. تا پیش از آن زمان قصد داشت صرفاً بورژوازی تجاری را نگه دارد. به سخن دیگر، بورژوازی که صرفاً نقش دلال داشته و جنس هایش را خریداری می کند و می فروشد. اما در دوره نوین، برای اینکه این وسایل تولید را بتوانند جذب تولید کنند، قصد دارد همانند نظام سرمایه داری غربی، سرمایه دار، کارگر بوجود آورد و در واحدهای تولیدی به کار بيفتد.

اینجاست که ما با پدیده ی «انقلاب سفید» (اصلاحات ارضی) مواجه هستیم. به سخن دیگر، با فروختن سهام کارخانجات به زمینداران سابق، با ایجاد شهرداری ها و حکومت های محلی مواجه هستیم. چنانچه به اصلاحات انقلاب سفید شاه نگاه افکنده شود مشاهده می شود که تمامی ۱۳ رفرم انقلاب سفید شاه در خدمت این پروژه است. یعنی، مقدمات ایجاد زمینه ای در ایران برای جذب این وسایل تولیدی اشباع شده خارجی. بدیهی است که این نوع سرمایه داری به سرعت انحصاری می شود. به سخن دیگر همانند دوره تیول داری دوران وجه تولید آسیایی، ما شاهد خادمان دربار هستیم که امتیاز تولید بخش هایی از صنایع وسایل مصرفی (بخچال و بخاری و تلفن و غیره) به آنها واگذار می شود. به سخن دیگر، ظهور «صد خانواده» که اغلب از یادی دربار بوده، و از بالا به یکباره تبدیل به سرمایه دار عمده ی ایران می شوند. این امر به انحصاری شدن تولید و نهایتاً اشباع سریع آن منجر می شود. زیرا سرمایه داری وجود نداشت که از تکنولوژی مستقلی برخوردار باشد. تکنولوژی دست دوم (یا بنجل های کشورهای غربی) را از خارج به ایران وارد کردند. در ضمن مخارج تولید در ایران به مراتب بالا تر از کشورهای متروپل بود. زیرا دستمزد ارزان بخش کوچکی از مخارج تولید را در بر می گرفت، مخارج زیربنائی تولید در ایران، به علت عقب افتادگی اقتصادی، بسیار بالا بود. از آنجا که کالاهای تولید شده در ایران را به علت بالا بودن هزینه تولید در یک کشور عقب افتاده اقتصادی نمی توانست به اروپا و یا سایر کشورها فروخت، بنابراین بازار محلی بسیار سریع محدود و انحصاری می شد. در نتیجه فقط با زدوبندهای پشت پرده دولت می توانست موقعیت انحصاری را حفظ کند.

از اینرو اصولاً مبارزه بورژوازی برای کسب حقوق دموکراتیک اصولاً مطرح نبود. این دولت تحمیلی بر ایران به تدریج متکی بر این نظام تحمیلی و بحرانزا «مدرنیزه» شد. در واقع تنها جامعه «مدرن» بر تن کرد و در واقع جوهرش شبیه همان استبداد آسیایی بود و همانگونه عمل کرد.

جمهوری اسلامی نیز پس از سوار شدن بر انقلاب بهمن ۱۳۵۷ همان روابط پیشین را بازتولید کرد اما با ظاهر نوین. تاج شاهنشاهی جای خود را به عمامه آخوندی داد. جوهر دولت سرمایه داری تحمیلی همان باقی ماند.

همانند دوره شاه انحصارات بزرگ در دست یک دسته خاص قرار دارد. با این تفاوت که «۱۰۰ خانواده» دوران شاه، مبدل شده به «۱۰۰ خانواده» آخوندها! ۸۰ درصد انحصارات در دست آخوندها و آقا زاده ها و بازاری ها و بنیادهای وابسته به سپاه پاسداران متمرکز شده است.

بدیهی است که چنین ساختار دیوانسالار و انحصاری هرگز قادر به تحقق مطالبات بورژوا دموکراتیک در جامعه نخواهد بود. لازم به ذکر است که در ماهیت نظام سرمایه داری چه در زمان رژیم شاه و چه رژیم جمهوری اسلامی اختلافی وجود ندارد. اختلاف صرفاً بر سر شکل رژیم است. از اینرو در آینده هم هر رژیمی متکی بر هر جریان بورژوازی (لیبرال دموکرات، سوسیال دموکرات،

سکولار و غیره) که خواهان حفظ نظام سرمایه داری باشد، تنها با تحدید حقوق دموکراتیک مردم قادر به ادامه حیات خواهد بود. نیروهای به اصطلاح لیبرال ایرانی که می خواهند مدل دموکراسی بورژوازی غربی را برای جامعه ما به ارمغان بیاورند، فراموش می کنند توجه داشته باشند که این «دموکراسی» باید در دل خود بورژوازی ایران جا داشته باشد و از آن نشأت بگیرد. سؤال از این حضرات این است که این قبیل بورژوازی که صرفاً از طریق انحصارات دولتی (یا به شکلی تیول داری جامعه پیشا سرمایه داری) قصد دارد مقام های انحصاری خود را حفظ کند چه نیازی به دموکراسی دارد؟ مضافاً به این که در ایران مسائل اقتصادی عظیم وجود دارد. اقتصاد ایران، اقتصادی است عقب افتاده، زیرا توسط امپریالیسم بر جامعه تحمیل شده است. مگر می شود که این شکل از اقتصاد تحمیلی را پیشرفت داد بدون این که برنامه ریزی درازمدت اقتصادی داشت؟ جهان سرمایه داری مدرن همانند دنیای ۳۰۰ سال پیش نیست، در جهان مدرن جهش تکنولوژیکی برای کشورهای عقب افتاده بسیار مشکل تر شده است. به سخن دیگر باید به یک باره ۳۰۰ سال را جهش کند. روال تکامل سرمایه داری از دوک نخریسی به ماشین بخار و سپس کشف نیروی برق و انقلاب صنعتی دائمی بیش از ۳۰۰ سال نمی تواند در عرض چند سال مثلاً از دوک نخریسی برسد به انرژی اتمی یا تولید میکروچیپ! یک چنین جهش تکنولوژیکی غیرممکن است، مگر اینکه با اقتصاد برنامه ریزی شده سوسیالیستی (آنهم به مدت چند دهه) و جدا از مدار سرمایه داری ایجاد شود. بورژوازی علیل و ناقص الخلقه ایران قادر به چنین برنامه ریزی نیست. بورژوازی ایران چه در دوره شاه و چه امروز خواهان انباشت سرمایه بدون دردسر و متکی بر دزدی های کلان و سریع طلب می کند. زیرا بورژوازی ایران بی ریشه و بی اصل و نسب است. بورژوازی است متکی بر مفت خوری و دزدی و رشوه گیری و زدوبند با دولت بورژوازی صنعتی و تحمیل شده توسط امپریالیسم. بورژوازی که از دل وجه تولید آسیایی با آن فرهنگ پیشا سرمایه داری ظاهر شده و توسط نیاز و برنامه ریزی امپریالیسم بر جامعه از بالا تحمیل شده است، هرگز قادر به شکوفایی اقتصادی نخواهد شد. تنها با سکوب و ارباب و کشتار قادر به حفظ قدرت است. در ایران هرگز دموکراسی وجود نخواهد داشت، مگر اینکه از امپریالیسم گسست ریشه ای انجام گیرد. به سخن دیگر، انقلاب سوسیالیستی سازمان یابد.

انقلاب سوسیالیستی به این علت طرح می شود که مسایل ریشه ای جامعه مانند حل مسأله ارضی، مسأله ملی، مسأله زنان، مسأله دموکراسی و غیره توسط دولت ناقص الخلقه و مرتبط به امپریالیسم نمی تواند حل شود. رژیم شاه به منظور حل مسأله ارضی «انقلاب سفید» را راه نیانداخت. انگیزه این اقدامات برای ایجاد تسهیلاتی در ایران بود که کمک کند حل بحران تولیدهای اضافی امپریالیسم (اشباع وسایل تولید پس از جنگ دوم جهانی) به ایران انتقال یابد. «انقلاب سفید شاهنشاهی» صرفاً توده های روستا را از زمین جدا کرد تا آنها را بتواند به مثابه نیروی کارگر ارزان در شهرها استخدام کند. نقشه تمامی این اصلاحات ارضی توسط بنیاد فورد وابسته به «سیا» ریخته شد (که در کشورهای دیگر از جمله در آمریکا لاتین و آسیایی هم به مورد اجرا قرار گرفت).

بنابراین اصلاحات ارضی به معنی دقیق کلمه در ایران انجام نشد. صرفاً چیزی حدود ۶۰ درصد اراضی تقسیم شد، درصدی بود که منافع اساسی زمینداری بزرگ در ایران را از بین نبرد. از اینرو ما شاهد مالکیت کلان در کنار مالکیت های خرد هستیم. در چنین شرایطی جز با ملی کردن کلیه ی این اراضی نمی توان سرمایه را برای سرمایه گذاری در صنایع آزاد کرد. سؤالی که از لیبرال ها و سوسیالی دموکرات ها و سکولارهای ایران باید کرد اینست که آیا بورژوازی ایران حاضر و قادر است کل اراضی را ملی کند و جلوی خرید و فروش زمین را بگیرد؟ پاسخ منفی است. زیرا پیوند نزدیکی بین زمینداری بزرگ و بورژوازی بزرگ و دولت در ایران وجود دارد. هیچ یک از گرایش های موجود بورژوازی در ایران و خارج حاضر به چنین اقدامات رادیکالی برای حفظ منافع توده های میلیونی نمی شوند. از این رو قدرت سیاسی باید از بورژوازی گرفته شود و به دست اکثریت مردم و در رهبری آن طبقه کارگر قرار داده شود تا این اصلاحات اولیه را بتواند انجام دهد.

یا مسئله ی ملی در ایران. مسئله ی ملی صرفاً یک مسأله احساسی در مورد زبان و یا فرهنگی نیست. نیروهای مولده ی ایرانی در آذربایجان، کردستان، بلوچستان، اعراب در جنوب ایران، بلوچ ها و غیره، عقب افتاده نگه داشته شده اند. عملاً در غل و زنجیر نگه داشته شده اند. تا این ملیت ها آزاد نشوند نیروهای مولده در ایران قادر به رشد نخواهند بود؟ اگر بخواهیم مسئله ی ملی را حل کنیم، باید دولت استبداد بورژوائی توسط یک دولت نوین کارگری جایگزین شود. مفهوم ما از انقلاب سوسیالیستی این است. به سخن دیگر، برای حل مسایل بنیادین جامعه باید قدرت سیاسی در دست طبقه ای که خواهان حل تکلیف عقب افتاده بورژوا دموکراتیک (مسأله ارضی، ملی، زنان، دموکراسی و غیره) است قرار گیرد.

در ایران ما شاهد شرایطی هستیم که طبقه ی بورژوا قادر نیست حتی دموکراسی بورژوایی را بیاورد. راه حل دیگری لازم است. این راه حل یا طبقات خرده بورژوا است و یا طبقات کارگر و زحمتکشان. خرده بورژوازی ایران نشان داده که با خرده بورژوازی اروپایی فرق دارد. اساساً تقسیم کاری که بین تولید کوچک، تولید پیشه ای صنعتی در اروپا شکل گرفت، در ایران شکل نگرفت. این خرده بورژوازی ریشه ندارد. خرده بورژوازی ایرانی اصولاً تعلیم یافته که خدمتکار گرایشات ارتجاع جامعه باشد. لایه های فوقانی خرده بورژوازی در تمام دوران تاریخ ایران، گروه ضربت ارتجاع بودند. بنابراین، آن کسانی که حتی دموکراسی بورژوایی می خواهند در ایران هیچ راه حلی جز سرکوب و اضمحلال و نابودی سیستم سرمایه داری و دولت آن ندارند. جز سرنگون کردن این دستگاه دولتی و خلع ید کردن از این هیئت حاکمه ی سرمایه داری حتی دموکراسی در حد بورژوایی آن را هم در ایران نمی توان داشت.

نبرد اصلی برای دموکراسی است که امروزه در ایران جریان دارد. دموکراسی، یعنی تعدیل قدرت دولتی، و این نیاز توده های مردم در تمام ادوار تاریخ بوده است. بخصوص امروزه پس از ۴۰ سال قدرت دولتی مذهبی، ذهنیت توده ها را به خودش مشغول کرده و طی این نبرد فقط طبقه ی کارگر و دیگر متحدینش هستند که می توانند یک آینده ای را ارائه کنند و می توانند به مطالبات مردم پاسخ دهند و می توانند رهبری این مبارزه برای دموکراسی را در دست بگیرند. تنها شکلی که می شود حقوق دموکراتیک در جامعه ی ما گسترش داد، سرنگون کردن سرمایه داری و دولت آن است.

بخش سوم

مراحل تکامل امپریالیسم و دولت سرمایه داری ایران

نگاهی گذرا به ساختار اقتصاد جهانی

برای درک صحیح از نظام سرمایه داری جهانی و پیوند آن با کشورهای حاشیه ای بایستی از مفهوم حرکت سرمایه آغاز کرد. در این حرکت واحد، دو روند متمایز از یکدیگر وجود دارند: حرکت سرمایه از درون مناسبات غیرسرمایه داری (پیشا سرمایه داری)؛ و حرکت در مسیر سرمایه داری. حرکت نخست، به مفهوم روند انباشت سرمایه در محیط غیر سرمایه داری از طریق انباشت محصول افزونه است. حرکت دوم، انباشت سرمایه توسط تولید ارزش اضافه است. در جوامع بشری همواره آغاز حرکت سرمایه از مناسبات غیرسرمایه داری بوده است، لذا این روند انباشت اولیه سرمایه نامیده می شود. در این روند از حرکت، جامعه به صاحبان وسایل تولید و کارگران آزاد جدا شده از وسایل تولیدشان تقسیم می شود. اما، پس از این که محصول افزونه انباشت شده تبدیل به سرمایه گشت، توسعه سرمایه در مقیاس گسترده تر همراه با به خدمت در آوردن نیروی کار و تولید ارزش اضافه، آغاز می شود. در نتیجه، دو روند انباشت سرمایه، بیان کننده دو مرحله متوالی در حرکت سرمایه است. به عبارت دیگر، بررسی آغاز انباشت کاپیتالیستی تنها بر بستر بررسی روند انباشت اولیه و گذار از آستانه کمی و کیفی آن ممکن است.

بنابراین برای توضیح علل پیدایش سریع تر وجه تولید سرمایه داری در یک کشور در قیاس با کشور دیگر، بایستی در وهله نخست به تشریح شرایط مساعد برای انباشت اولیه در یکی و موانع سخت عبور در برابر انباشت اولیه در دیگری پرداخته شود. بنابراین ریشه اساسی توسعه ناموزون اقتصاد جهانی در ناموزونی روندهای انباشت اولیه در کشورهای مختلف قرار دارد. نکته دیگر اینکه، این دو مرحله نه تنها مراحل متوالی بوده که در بسیاری موارد مراحل همگام اقتصادی نیز هستند. زیرا الزاماً انباشت اولیه سرمایه با پیدایش وجه تولید سرمایه داری از میان نمی رود. حتی در کشورهای مرکزی نیز افرادی مانند مغازه داران، پیشه وران، کارمندان و غیره وجود دارند که از طریق صرفه جویی و پس انداز، کار زیاد و یا کلاهبرداری و نزول خواری به سرمایه دار مبدل می گردند. در کشورهای پیرامونی که جای خود دارد. اما، بدیهی است که در کشورهای پیشرفته صنعتی مرحله دوم حرکت سرمایه، یعنی انباشت کاپیتالیستی، نقش غالب و تعیین کننده را داراست.

در واقع، توسعه ناموزون و مرکب اقتصاد جهانی از وحدت دیالکتیکی این لحظه های متوالی و همگام به دست می آید. آنچه در اقتصاد جهانی وجود دارد، ترکیبی از روندهای ناموزون انباشت اولیه سرمایه با انباشت کاپیتالیستی است.

امروز در اغلب کشورهای واپسگرا، روند انباشت اولیه سرمایه، چه به لحاظ کمی و یا چه به لحاظ کیفی، نقش تعیین کننده در اقتصاد ایفا می کند. اما، ادغام اقتصاد این کشورها در بازار جهانی و بهم پیوستگی اندام و ارانه روندهای انباشت اولیه سرمایه در کشورهای واپسگرا، با انباشت کاپیتالیستی ناشی از وجه تولید سرمایه داری در کشورهای متروپل، ماهیت مرکب و مسیر ویژه ای از حرکت سرمایه و اقتصاد را ترسیم می کند. در این کشورها به علت ادغام در بازار جهانی در روند دخالت های امپریالیستی، ترکیب ویژه و پیچیده ای از مناسبات تولیدی پیشا-سرمایه داری، شبه سرمایه داری و سرمایه داری، ظاهر می شود. این نوع اقتصادها با روند تکوین سرمایه داری در کشورهای اروپایی قرون ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ تفاوت کیفی دارد. برای اثبات نکات بالا بررسی تکامل مراحل مختلف سرمایه داری جهانی ضروری است.

بازتاب ترکیب ویژه و پیچیده مناسبات تولیدی پیشا-سرمایه داری، شبه سرمایه داری و سرمایه داری در جوامع پیرامونی را می توان با استفاده از کامپیوترهای پیشرفته در کنار چرتکه در بخش حسابداری؛ حضور پیشرفته ترین تراکتورها شخم زنی در کنار گاواهن در بخش کشاورزی، و مجهزترین ماشین آلات نساجی در کنار قالی بافی دستی و غیره مشاهده کرد. این وضعیت غیرعادی و به هم پیوسته اقتصادی، ناشی از لطماتی است که اقتصاد این کشورها در دوران اولیه انباشت اولیه و پس از آن خورده اند. بنابراین، بررسی فراتر روندهای اولیه اقتصادی، می تواند ریشه های ناموزونی در انباشت اولیه بین کشورهای مختلف جهانی و در نتیجه راه حل هایی برای برون رفت از بحران اقتصادهای واپسگرا را، واضح تر بیان کند. در زیر نشان داده خواهد شد که سرمایه داری جهانی در هر مرحله از دخالت های خود در کشورهای پیرامونی، از پیش لطمات جبران ناپذیرتری از پیش بر پیکر بی رمق اقتصاد این کشورها وارد آورد. تا جایی که امروز سخن از صنعتی شدن یا جهش صنعتی تحت رهبری بورژوازی یا ائتلافی با بخش هایی از قشرهای پرولتر و زحمتکش سخنی است بی اساس و غیرعملی. همانطور که در زیر به آن اشاره خواهد شد، تاثیرات مخرب نفوذ سرمایه داری اروپایی در این کشورها چنان بوده است که دوران انقلاب های بورژوا دموکراتیک و زمینه مادی برای آن؛ کاملاً منتفی شده است.

با این توضیح گذرا، تحلیل از انکشاف تاریخی اقتصاد سرمایه داری در سطح بین المللی را به چهار مرحله می توان تقسیم کرد:

- مرحله اول: عصر سرمایه داری تجاری
- مرحله دوم: عصر سرمایه داری صنعتی
- مرحله سوم: عصر سرمایه داری انحصاری (امپریالیسم)
- مرحله چهارم: عصر سرمایه داری پسین

مرحله اول

سرمایه داری تجاری در اروپا و غارت سایر کشورهای جهان برای گذار از انباشت اولیه سرمایه و آغاز انباشت کاپیتالیستی، جوامع جهانی می بایستی سه پیش شرط را دارا می بودند: وجود پایه های مادی لازم برای انتقال به تولید کالایی کاپیتالیستی؛ تمرکز سرمایه در دست عده ای ثروتمند؛ و وجود تولیدشدگان جدا از وسایل تولید. تا اوایل قرن ۱۶ اختلاف بین کشورهای جهانی تفاوت کیفی با یکدیگر نداشتند. البته قابل ذکر است که برخی از کشورها نظیر ایران به علت عدم وجود پیش شرط های بالا از موقعیت نامساعدتری از سایر کشورها برخوردار بودند. در ایران حضور وجه تولید آسیائی به گفته مارکس سدهای غیرقابل عبوری در مقابل انکشاف سرمایه داری بوجود آورده بود. قدرت دیوانسالاری دولت آسیایی روند تمرکز و تراکم سرمایه در دست تجار و ثروتمندان جامعه را مسدود می کرد. دولت آسیایی، صاحبان ثروت را سرکوب کرده و اموال آنها را غصب می کرد. تجار و ثروتمندان از ترس دولت، قادر به سازماندهی سرمایه های خود در راستای انباشت اولیه سرمایه نبودند. سازماندهی بخش اساسی تولید آبیاری و قنات زنی همواره در دست بورکرات های دولتی متمرکز بود. جنگ های بی شمار در تاریخ ایران میان شاه ها عمدتاً پیرامون به دست گرفتن قدرت مرکزی بود. وابستگی دهقانان به زمین، از جدا شدن و آزاد شدن آنها و مبدل شدن آنها به کارگر جلوگیری می کرد. ادغام صنایع پیشه ای و کشاورزی و عدم وجود تقسیم کار بین

این صنایع، بنیاد های گسترش انباشت اولیه را کُند و ناکارامی کرد - در چین و هندوستان نیز وضعیت مشابهی، اما به علل دیگر، وجود داشت.

اما، با این وجود، اختلافات اقتصادی این کشورها در سطح جهانی آنچنان نبود که تفاوت های فاحشی میان آنها تکامل یابد. آنچه منجر به افزایش کیفی در سرعت انباشت اولیه سرمایه در برخی از کشورها شد، آغاز روند غارت و چپاول برخی کشورها توسط چند کشور اروپایی در قرون ۱۶ و ۱۷ بود.

به اصطلاح بازرگانان و مکتشفان اروپایی - بخوانید دزدان و ماجراجویان دریائی - در این دوره آغاز به غارت جهان کردند. کلاهبرداری و تحمیل مبادله نابرابر با بومیان این ممالک از طریق غصب ذخائر گرانبهای آنها و انتقال آن به کشورهای اروپایی، برخی از ترفندهای آنها بود. دنیا بین این غارتگران تقسیم شد. غارت مکزیک و پرو توسط اسپانیا، غارت اندونزی توسط پرتغال و هلند، و غارت هندوستان توسط انگلستان و غیره منجر به انتقال بخش قابل ملاحظه ای از محصول افزونه این کشورها به کشورهای اروپایی شد. برای نمونه بین سال های ۱۶۶۰ تا ۱۸۰۰ شرکت ها و دولت انگلیس و هلند بیش از ۱/۰ میلیارد لیره استرلینگ از غارت هندوستان و کار بردگان نصیب شان شد.

در نتیجه، دوران گسترش سرمایه تجاری و انتقال ثروت از سایر نقاط جهان به چند کشور اروپایی بین قرون ۱۶ تا ۱۸، زمینه مساعدی برای انقلاب صنعتی فراهم آورد. غارت این کشورها توسط شرکت های اروپایی منجر به تخریب و مسدود شدن روند انباشت اولیه و جلوگیری از رشد ارگانیک درونی اقتصادی این کشورها شد. مناسبات پیشا-سرمایه داری که با توجه به مشکلات درونی این ممالک در حال زمینه سازی برای مرحله بعدی بود، به سختی آسیب دید و در برخی موارد متوقف شد. چند کشور اروپایی به قیمت تخریب ساختارهای اقتصادی سایر ممالک جهان، صنعتی شدند. بدیهی است که ساختار اقتصادی کشورهای پیرامونی در این دوران دستخوش ناهنجاری های بسیاری گشت. این ناهنجاری ها سبب مسدود گشتن بازگشت آنها به روند انباشت سرمایه شد. طبعاً با مسدود شدن روند انباشت اولیه سرمایه، این کشورها هرگز زمینه مادی برای گذار از این مرحله به انباشت کاپیتالیستی را به خود ندیدند. دخالت مستقیم چند کشور اروپایی به سایر نقاط جهان در این دوران پیشرفت آتی اقتصادی این کشورها را از ریشه سوزاند. در واقع نطفه زمینه ریزی واپسگرایی این کشورها در این دوران شکل گرفت. در دوران آتی با دخالت های دول اروپایی این واپسگرایی شدت گرفت.

در ایران، باز شدن راه های زمینی تجاری در دوران اولیه صفویه و رشد قابل ملاحظه تجارت خارجی، شرایط مساعدی برای گذار از وجه تولید آسیایی و رشد اقتصادی فراهم آورد. اما، با گشایش راه های دریایی توسط کشورهای اروپایی و آغاز یکسری جنگ ها برای به انحصار در آوردن امتیازات آن، تجارت زمینی بسیار پر خرج شده و ادامه کاری آن بشکل سابق، کاهش یافت. بدین ترتیب روند تحرک اقتصادی اولیه در ایران بر اثر دخالت های همان دولت های اروپایی مسدود شد.

مرحله دوم

سرمایه داری صنعتی و صدور کالاهای مصرفی به سایر کشورهای جهان. روند بعدی سرمایه داری، مرحله گذار از تولید کارگاهی یا مانوفاکتور به تولید صنعتی در سطح برخی از کشورهای اروپایی بود. این دورانی است که انقلابات صنعتی، در کشورهایی که در پیش با غارت سایر مناطق جهان زمینه مادی پیشرفت صنعتی را فراهم کرده بودند، آغاز می شود. نخستین این انقلاب ها در انگلستان به وقوع پیوست. در این کشورها پس از غارت های اولیه سایر ممالک، شروط لازم مادی برای این جهش اقتصادی آماده شده بود. حرکت سرمایه از انباشت اولیه گذشته و وارد انباشت کاپیتالیستی شد. در آنزمان، دهقانان آزاد شده از زمین به عنوان کارگر آماده کار در صنایع شدند. استثمار کارگران توسط بورژوازی نوپا در شرف وقوع بود. با پیشرفت تکنیک ها صنعتی، تقسیم کار اجتماعی برنامه ریزی شده تر کار و بازار ملی متمرکزتر از پیش سازمان یافت. این وجه تولیدی نوین تنها محدود به چند کشور اروپایی بوده و سایر نقاط جهان کماکان در دوره انباشت اولیه سرمایه بسر می بردند.

برجسته ترین مشخصه اقدامات چند کشور اروپایی در این دوران، صدور کالا به سایر نقاط جهان بود. کشورهایی اروپایی که اکنون با ماشین آلات پیشرفته به تولید محصولات مصرفی مبادرت کرده بودند، کالاهایشان در مقام برتری نسبت به محصولات تولید شده توسط صنایع دستی سایر مناطق دنیا قرار گرفت. علت اصلی این جهت گیری نیز اشباع تولید محصولات مصرفی

در کشورهای متروپل بود. رشد کمی و کیفی صنایع در بخش ۲ اقتصاد - بخش تولید صنایع و ماشین آلاتی که کالاهای مصرفی تولید می کنند- صدور محصولات به سایر کشورهای جهان را ضروری کرد. البته در این دوران کماکان غارت سایر کشورها نیز انجام می پذیرفت.

وجه مشخصه دیگر این دوران، صدور سرمایه ما بین کشورهای اروپایی بود. صدور سرمایه عمدتاً از بریتانیا به آمریکا، فرانسه، بلژیک در اواسط قرن ۱۹ منجر به تسریع در زمینه ریزی گذار اقتصادی این کشورها به انباشت کاپیتالیستی شد. اقتصاد این کشورها پس از چند دهه به زمینه های مادی برای صنعتی شدن قابل آمدند. بریتانیا به عنوان بزرگترین سرمایه گذاران آن دوران در حدود ۷۰ میلیون پوند در دهه ۱۸۸۰ به سایر کشورهای اروپایی و آمریکا صادر کرد.

بنابراین، دخالت اقتصادی چند کشور اروپایی در سطح جهانی از یک سو منجر به غنی تر شدن سایر کشورهای اروپایی شده، و از سوی دیگر به فقیرتر شدن سایر ممالک. مبادله نابرابر کشورهای اروپایی با کشورهای دیگر، لطمه جبران ناپذیری به این جوامع وارد آورد. کالاهای ارزان اروپایی، صنایع بومی و صنایع دستی را منهدم ساخت. دولت های این ممالک در این دوران، یا تحت انقیاد نیروی قدرتمندتر اروپایی در آمدند و یا تسلیم وضعیت موجود شدند. در این دوران آغاز ادغام اقتصادی کشورهای جهان را در اقتصاد چند کشور اروپایی می توان مشاهده کرد. صنایع دستی و سنتی متلاشی شده و بیکاری و فلاکت گریبانگیر همه اعضای جامعه شد. مهاجرت پیشه وران به مناطق روستایی افزایش یافته و در نتیجه انباشت اولیه که به کندی در شرف وقوع بود، کاملاً مسدود گشت. محصول افزونه کشاورزی نیز کاهش یافت. اضافه بر اینها کماکان بخش ناچیز محصول افزونه این ممالک به کشورهای متروپل منتقل شد.

چنانچه در دوران پیش، امیدی به استقلال اقتصادی کشورهای پیرامونی می بود، در این دوران روند انباشت اولیه سرمایه در تمامی این ممالک مسدود شد. اما، هنوز سرمایه داری متروپل در مقام کنترل کامل و مستقیم روندهای انباشت سرمایه نبود. مسئله مرکزی آنها در این دوران صدور کالاهای مصنوعی بود. چنانچه مرحله بعدی تحقق نمی یافت هنوز امکان تحولات اقتصادی در برخی از جوامع می بود.

مرحله سوم

اقتصاد جهانی کاپیتالیستی و وابستگی اقتصادی سایر جهان

ریشه های عینی ظهور امپریالیسم

در دوران پیش، سرمایه داری کشورهای اروپایی همراه با صنعتی کردن زیربنای اقتصادی خود، و براساس نیاز و بحران آن دوره، به صدور کالاهای مصنوعی به سایر کشورهای جهان مبادرت کردند، در نتیجه این اقدامات، انباشت اولیه به اصطلاح جهان سوم مسدود شد، در دوران نوین، تغییراتی در انکشاف سرمایه داری مشاهده شد: تغییر از سرمایه داری رقابت آزاد به سرمایه داری انحصاری. این روند به نوبه، تغییرات مهمی در کشورهای پیرامونی بوجود آورد. با وابسته شدن روندهای انباشت اولیه سرمایه در سطح جهانی به روند تجدید تولید سرمایه کشورهای متروپل و گسترش تقسیم کار بین المللی، به تدریج اقتصادهای ملی تمام کشورهای جهان به بازار جهانی کاپیتالیستی وابسته شد. در واقع از این پس، تولید اجتماعی در کشورهای واپسگرا در خدمت تقویت نیازهای تولید کاپیتالیستی در کشورهای متروپل قرار گرفت. یعنی، عقب افتادگی معمولی کشورهای حاشیه ای، به واپسگرایی دائمی توأم با وابستگی اقتصادی تبدیل شد. علل تغییرات در سرمایه داری کاپیتالیستی نیز چنین بود که، بر اثر تمرکز و تراکم سرمایه در کشورهای متروپل، کنترل بسیاری از بخش های عمده تولیدی به دست تراست های قدرتمند افتاد. بدین ترتیب رقابت های سرمایه داری در بخش های مختلف تولیدی به تدریج کاهش یافته و در نتیجه، جنگ قیمت ها با ثابت نگهداری قیمت ها جایگزین شد. با این روش سرمایه داری انحصاری، سود افزونه ای، اضافه بر نرخ سود متوسط، به چنگ آورد. افزایش سود افزونه در چند بخش از تولید توسط تعداد مشخصی از سرمایه داران بدون کنترل بر تولید؛ طبعاً در آن بخش ها منجر به اشباع تولید و پر شدن ظرفیت تولید، شد. و آن به نوبه خود، به افت نرخ سود منجر گشت. یعنی تضاد ذاتی نظام سرمایه داری. به سخن دیگر، سرمایه داری با اشباع انباشت سرمایه روبرو می شود و در نتیجه سرمایه سرگردان در جامعه ظاهر می گردد. این سرمایه، برای سودآوری فراتر یا زنده ماندن؛ یا باید در حوزه دیگری از تولید به کار گرفته شود و یا در بازار نوینی مشغول بکار شود. بدیهی است در این دوران با تمرکز و تراکم سرمایه بازارهای درونی پس از مدتی اشباع

می‌شود. از اینرو سرمایه داری اروپایی در موقعیتی قرار می‌گیرد که در راستای حل بحران خود به بازارهایی که در دوران پیش‌مورد تهاجم قرار داده است غارت و صدور کالاهای مصنوعی؛ به صورت دیگری عمدتاً صدور سرمایه حمله ور می‌شود. تهاجم اخیر کشورهای اروپایی مترادف با جهش عظیمی در ترکیب ارگانیک سرمایه است. افزایش شدید سرمایه ثابت، خود را در انقلاب تکنولوژیک صنعتی دوم به نمایش می‌گذارد - استفاده از منابع برقی به جای ماشین بخار، استفاده از موتورهای احتراق درونی و غیره. به سخن دیگر در این دوران برخلاف دوران پیش سرمایه داری رقابت آزاد (که صنایع در بخش ۲) ماشین‌آلاتی که وسایل مصرفی تولید می‌کند، نقش مهمی داشت، در دوران اخیر سرمایه داری انحصاری (بخش ۱) ماشین‌آلاتی که ماشین‌آلات تولید می‌کنند، نقش تعیین‌کننده دارد. این روند منجر به گرایش شدیدی در کاهش نرخ سود شد.

در چنین وضعیتی بحرانی در کشورهای کاپیتالیستی که تولید کالاها تعمیم یافته است در مقابل سرمایه داری سه راه حل باقی می‌ماند (۱): ازدیاد نرخ سود و ارزش اضافه از طریق اعمال استثمار مضاعف بر کارگران؛ (۲) تحمیل رقابت بیشتر مابین خود شرکت‌های سرمایه داری به نفع انحصارات و به ضرر دیگران؛ و (۳) توسعه طلبی و یافتن بازارهای بکر در نقاط دیگر جهان. البته سرمایه داری تازه قدرت یافته انحصاری، راه حل نخست را از طریق محدود کردن دستمزد کارگران و راه اندازی جنگ‌ها، استثمار مضاعف، انجام داد. اما، در این میان مبارزات کارگران و مقاومت سازمان یافته آنها این کانال از ازدیاد ارزش افزونه را محدود می‌کند. راه دوم، یعنی رقابت بین سرمایه داران و تقویت انحصارات به ضرر سایر سرمایه داران در مرزهای یک کشور، نیز محدودیت‌های خود را دارا است. زیرا این روش تا زمانی کارآیی داشته که تعداد شرکت‌های انحصاری کم باشد. با افزایش این بخش‌ها، سودآوری کل آنها نیز کمتر و کمتر می‌شود. زیرا در روند تولید جمع کل ارزش‌های اضافی مابین تعداد بیشتری از انحصارات تقسیم می‌گردد.

بنابراین راه حل سوم؛ در این دوران به مثابه تنها منبع افزایش نرخ سود در مقابل سرمایه داران انحصاری قرار می‌گیرد. در اینجا است که نطفه‌های اولیه نظام امپریالیستی جهانی نقش می‌بندد. بحران اشباع سرمایه در کشورهای متروپل این روند را اجتناب‌ناپذیرتر می‌کند.

امپریالیسم و صدور سرمایه به کشورهای واپسگرا

سرمایه داری انحصاری در اواخر قرن ۱۹، به علت تراکم و تمرکز سرمایه، همراه با شدت در پیشرفت تکنولوژی، با دو بحران عینی و پیوسته مواجه شد. نخست؛ علاوه بر بحران‌های تناوبی اشباع سرمایه که در تمام دوران سرمایه داری وجود داشته و دارد، سرمایه داری انحصاری با بحران اشباع دائمی انباشت سرمایه نیز روبرو شد. به علت تراکم و تمرکز سرمایه، سرمایه داران با انباشت سرمایه‌های روبرو شده که سودآوری خود را از دست داده بود. به سخن دیگر سرمایه بکار رفته در کالاها کم ارزش شد. همچنین رقابت مابین سرمایه داران که منجر به ورشکستگی برخی از آنها شده بود، این بحران را تشدید می‌کرد. برای نخستین بار در نظام سرمایه داری بحران دائمی ناشی از اشباع انباشت سرمایه پدید آمد. دوم؛ بحران اشباع کالاها در بخش ۱ نیز بوقوع پیوست. ماشین‌آلات تولید شده در بخش ۱ لوکوموتیو؛ جرثقیل؛ راه آهن و غیره بازارشان در کشورهای متروپل اشباع شد.

از اینرو، برای حل این بحران دوگانه نیاز عینی سرمایه داری انحصاری، متمرکز به صدور سرمایه و صدور کالاهای تولید شده توسط آن شد. اما؛ این امر مترادف با نیاز کشورهای متروپل به مواد خام ارزان شد. بدون تردید دسترسی به مواد خام ارزان می‌توانست بحران اشباع انباشت را تقلیل دهد. در این دوران سهم بخش در گردش سرمایه ثابت مواد خام افزایش می‌یابد و سهم بخش متغییر سرمایه ثابت ماشین‌آلات به علت بحران اشباع کاهش می‌یابد. از اینرو، تهاجم دیوانه وار سرمایه داری به سرزمین‌های دیگر جهان مشاهده می‌شود. با صدور ماشین‌آلات اضافی به این کشورها با یک تیر دو نشان زده می‌شود. اول؛ اشباع انباشت سرمایه و ماشین‌آلات در کشورهای متروپل کاهش می‌یابد، و از سوی دیگر همان سرمایه‌های و ماشین‌آلات برای کسب مواد اولیه ارزان سایر کشورهای جهان بکار گرفته می‌شود. در این دوران غارت کشورهای جهان به شکل دیگری و بر مراتب عمیق‌تر از پیش صورت می‌گیرد. تمام تولید در این دوره متوجه بازارهای کشورهای متروپل بوده زیرا بازارهای کشورهای پیرامونی به علت لطمات دوران پیش، آمادگی جذب کالاهای تولید شده در کشور خود را نداشتند. بدین

ترتیب امپریالیسم در صحنه جهانی ظاهر گشته و همراه با آن واپسگرایی سایر نقاط جهان تثبیت و دائمی می شود. همچنین، استقرار امپریالیسم به مفهوم تقسیم نوین کشورهای عقب افتاده مابین کشورهای اروپایی بود. چنانچه وجه مشخصه دوران سرمایه داری رقابت آزاد؛ نابودی صنایع سنتی کشورهای پیرامونی و به کنترل درآوردن بازار گردش کالاها آنها بود اما؛ بدون مسدود کردن روندهای مستقل انباشت سرمایه بود؛ در عصر امپریالیسم برخلاف دوران پیش؛ روندهای مستقل انباشت سرمایه در کشورهای پیرامونی کاملاً متوقف شده و پیشه وران ورشکسته به عنوان کارگر با دستمزدهای ناچیز به خدمت صنایع مواد خام نوین امپریالیست ها در آمدند. طبعاً وضعیت نوین منجر به تشدید واپسگرایی در کشورهای پیرامونی و تقویت بخش های عمده اقتصادی در کشورهای متروپل شد. در این مرحله، سرمایه داران بومی استقلال خود را از دست داده و به خدمت امپریالیسم در می آیند. آنها به علت نداشتن پایه مادی اقتصادی برای توسعه سالم سرمایه داری، به عده ای کلاهدار، دزد و گانگستر؛ نزول خوارمبدل گشتند. در نتیجه ظهور امپریالیسم در این کشورها نه تنها منجر به سعادت و خوشبختی نشد که از یکسو مناسبات کهن را حفظ کرده و از سوی دیگر واپسگرایی را تشدید کرد و دولتی متشکل از عده ای کلاهدار را در رأس کار قرار داد. استقرار و تقویت واپس گرایی در این کشورها با پیوند اقتصادی آنها با کشورهای متروپل گره خورده بود. برنامه ریزی در راستای متحول کردن کشورهای پیرامونی یا سرمایه داری کردن آنها برای تدارک بهره برداری از اقتصادهای متلاشی شده، در دستور کار امپریالیست ها قرار گرفت از اینرو؛ در این دوران نیاز امپریالیسم دیگر تنها متکی بر غارت و چپاول و یا صدور کالاهای مصرفی تأمین نمی شد، بلکه بر محور بازسازی اقتصادهای کشورهای پیرامونی، و زمینه ریزی های اقتصادی در راستای حل بحران کشورهای متروپل متمرکز شد. طبعاً استخراج مواد خام و توسعه دخلتگری اقتصادی در این کشورها با حفظ مناسبات پیشین عملی نبود. برای نمونه در ایران؛ برای تسریع کار می بایستی از ترانسپورت مدرن مانند راه آهن و وسایل پیشرفته حفاری برای دسترسی به نفت؛ استفاده می شد (گرچه کماکان مناسبات کهن نیز باقی ماندند).

در سطح سیاسی، امپریالیسم برای کنترل کامل بر بازار درونی کشورهای پیرامونی، نیاز به قدرت های دولتی بومی نیز پیدا کرد. حضور نظامی دائمی و تضمین وابستگی قدرت های بومی به امپریالیسم در این دوران به علت بی خطر کردن بازار دورنی بود. کنترل منابع مواد خام می بایستی بدین ترتیب تضمین شود. در عین حال رقابت بین خود دولت های امپریالیستی برای دسترسی به بازارها و مواد خام کشورهای پیرامونی به جریان افتاد. بنابراین جنگ های امپریالیستی بر سر به چنگ آوردن منابع مواد خام به اتکا به دولت های وابسته به خود؛ تشدید شد. جنگ های امپریالیستی، کودتاها و توطئه های علیه کشورهای پیرامونی ناشی از این نیاز عینی امپریالیستی در این دوران است. علت جنگ های مابین دول اروپایی این بود که در کشورهای متروپل، گرچه در این دوران تمرکز سرمایه کماکان در سطح ملی صورت می گرفت، اما تراکم سرمایه به سطح بین المللی کشانده شد. در سطح ملی الیگارش های قدرتمند مالی و تراست های سرمایه داری شکل گرفته و دولت های ملی در خدمت آنها در آمدند. در نتیجه، اختلاف ها و رقابت های انحصارات بین المللی بر سر تقسیم جهان به سطح اختلافات ما بین دول امپریالیستی ارتقا یافت.

نتیجه دخالت های امپریالیستی منجر به وضعیت ویژه، غیرعادی و پیچیده ای در کشورهای پیرامونی شد. ترکیب پیچیده ای از مناسبات تولیدی پیشا-سرمایه داری، شبه سرمایه داری و سرمایه داری که توسط ارتباطات مبادلاتی سرمایه داری جهانی، نیروی های مولده این جوامع را تحت کنترل و سلطه بازار جهانی سرمایه داری، نگهداشته بود، منجر به بحران همیشگی اقتصادی و در نتیجه بحران دائمی اجتماعی و سیاسی شد. شاخص این حالت غیرعادی، وجود دیکتاتوری های نظامی برای سرکوب انفجارهای توده ای است که مبارزانشان نه تنها حول مطالبات دموکراتیک شکل می گیرد بلکه کل نظام سرمایه داری علیل و بحران را را مورد سؤال قرار می دهد.

مرحله چهارم

احتضار سرمایه داری انحصاری و پیدایش سرمایه داری پسین.
تولید کالاهای مصرفی در بازارهای پیرامونی.

امپریالیسم عبارت است از مرحله احتضار سرمایه داری انحصاری؛ یا به گفته ارنست مندل، سرمایه داری پسین. دوران کلاسیک امپریالیسم با جنگ جهانی اول خاتمه یافت. از آن پس نظام جهانی سرمایه داری با بحران عمیقی روبرو بوده است. وجه مشخصه بحران نظام جهانی ظهور انقلاب ها و جنگ های خانمانسوز است. جنگ های اول و دوم جهانی؛ انقلاب های روسیه، چین و کوبا و اعتصاب های کارگری گسترده در سراسر جهان؛ طغیان های کارگری در اسپانیا و ایتالیا و فرانسه نشانگر این انحطاط در سیستم جهانی بود ۱۹۱۷-۱۹۲۰. امپریالیسم که تمام بحران ها و جنگ ها را به دول شوروی و اروپای شرقی نسبت می داد، با فروپاشی شوروی و بلوک شرق، نوید صلح و آرامش را سر داد؛ در سال های پیش نشان داده شد، که امپریالیسم بدون جنگ افزوری و کشتار مردم سایر نقاط جهان قادر به ادامه حیات اقتصادی نیست. تهاجمات نظامی به یوگسلاوی، افغانستان و عراق ۱۹۹۰-۲۰۰۲ و تهدیدات نظامی تا به امروز همه نمایانگر مرحله انحطاط این نظام جهانی است. در این مرحله تمام تضادهای نظام امپریالیستی برجسته تر از پیش می شود. علل اصلی جنگ افزوری ها این است که سرمایه داری پسین با بحران دائمی اشباع انباشت روبرو است. این وضعیت رقابت شدیدتر از پیش برای کسب سودهای افزونه انحصاری را طلب می کند. در این مرحله برخلاف دوران پیش، عصر کلاسیک امپریالیسم، ضمن به قوت باقی ماندن تمام قوانین حرکت و تضادهای سرمایه داری جهانی؛ شیوه عملکرد سرمایه داری نسبت به سایر نقاط جهان، تغییر می کند.

چنانچه در عصر کلاسیک امپریالیسم؛ مسیر دخالتگری، صدور سرمایه به کشورهای پیرامونی بود؛ در دوره جدید؛ تمرکز اصلی بر محور تولید کالاهای مصرفی برای بازارهای بومی این کشورها است. این روند به تشدید عقب افتادگی در کشورهای پیرامونی منجر شد. بیشتر توضیح می دهیم:

اول؛ در این دوره با توسعه و گسترش تولید صنایع؛ تولید مواد خام مصنوعی در کشورهای پیشرفته صنعتی، فراهم آمد. صدور سرمایه از کشورهای وابسته به خود کشورهای متروپل تغییر جهت داد. نیروی کار ارزان کشورهای پیرامونی دیگر منطبق با استفاده وسیع از تکنولوژی صنعتی نبود. در نتیجه تولید مواد خام مصنوعی (الیاف مصنوعی؛ لاستیک، پلاستیک و غیره) در کشورهای متروپل جایگزین مواد خام در کشورهای پیرامونی گشت. نتیجه این تغییرات منجر به انتقال حوزه عمل سرمایه خارجی از مواد خام به مانوفاکتور شد. در نتیجه، جهت مداخلات امپریالیسم نسبت به کشورهای دیگر جهان تغییر کرد.

دوم؛ برخلاف دوره پیش که بازارهای درونی کشورهای عقب افتاده جذابیت خاصی از منظر امپریالیسم نداشت؛ در دوره اخیر با رشد قشرهای پردرآمد مصرف کننده، بازار این کشورها مورد توجه کشورهای متروپل قرار گرفت. سریعترین روش برای کنترل بر بازار این کشورها و همچنین از میان برداشتن رقبای دیگر امپریالیستی که کالاهایشان در بازارها عرضه داده می شد، تولید در آن کشورها بود. در این مرحله، سرمایه خارجی همراه با بورژوازی بومی بخش های مهم بازار را به خود اختصاص دادند. رشد فوق العاده در صنایع مونتاژ در این دوره نمایانگر این تحولات نوین است. همزمان با تولید کالاهای مصرفی مبادله نابرابر میان کشورهای متروپل و پیرامونی تشدید شد. زیرا محصول کار در کشورهای متروپل بار آورتر از محصول کار در کشورهای عقب افتاده بود. از اینرو به شکلی انتقال ارزش از کشورهای عقب افتاده به کشورهای متروپل صورت گرفت. اضافه بر این، نظام جهانی امپریالیستی تساوی میزان سود در سطح بین المللی را به ضرر کشورهای عقب افتاده تغییر داد. در نتیجه؛ وابستگی اقتصادی را هرچه بیشتر شدت داد.

سوم؛ بخش ۲ تولید (بخش تولید کالاهای مصرفی) به علل فوق رونق حاصل کرد، اما در بخش ۱ تولید (بخش تولید وسایل تولید) رشد محدود باقی می ماند. عدم وجود مبادله بین این دو بخش اقتصادی، منجر به تجدید رشد نیروهای مولده می شود. همچنین کالاهای مصرفی تولید شده به رغم استفاده از نیروی کار ارزان، تغییر تعیین کننده ای در صادرات این کشورهای ایجاد نمی کند و کالاهای عمدتاً برای مصرف داخلی باقی می ماند.

چهارم؛ گسترش بخش ۲ (بخش تولید کالاهای مصرفی) بدون گسترش بازار درونی منجر به انحصاری شدن سریع تولید گشته و این امر به نوبه خود بحران همیشگی اشباع انباشت و محدود ماندن رشد صنعتی را به دنبال خواهد آورد.

عوامل بالا باعث تشدید ناموزونی بیشتر در سطح جهانی می شود. به سخن دیگر دخالت های این دوره امپریالیسم منجر به پیدایش نوع ویژه ای از سرمایه داری می شود سرمایه داری ناقص الخلقه و غیرعادی در این دوره براساس نیازهای مرحله ای امپریالیسم حکومت های وابسته از لحاظ سیاسی یا مستقیم، به حکومت های غیرمستقیم تغییر شکل میدهند. موقعیت این کشورها، از کشورهای استعماری (دوره کلاسیک امپریالیسم) به شبه استعماری (دوره سرمایه داری پسین) تغییر می یابد.

امپریالیسم، کشورهای عقب افتاده را دیگر نیازمند به سرمایه های صادراتی کشورهای متروپل نکرده، بلکه آن کشورها را متکی به زمینه ریزی برای جذب وسایل تولیدی اشباع شده خود می کند. در این دوره برای ایجاد تسهیلات ضروری برای چنین زمینه چینی، سرمایه ها نه به شکل صادرات بلکه به صورت وام های درازمدت و یا کمک های بلاعوض به کشورهای پیرامونی داده می شود. نقش سازمان بین المللی پول و نهادهای مشابه، در این دوره تضمین نیازهای کنونی امپریالیسم است. بدین ترتیب با کمک های فوق، دولت ها و سرمایه داری بومی ناقص الخلقه ساخته شده توسط امپریالیسم این کشورها، زیربنای اقتصادی سیستم بانکی، ترانسپورت و غیره را برای جذب کالاهای کشورهای متروپل، بنیاد می نهند.

اگر در دوره پیش ترکیب طبقاتی هیئت حاکم در کشورهای عقب افتاده از زمینداران بزرگ، تجار و نزول خوارها، برای تأمین نیازهای مرحله ای امپریالیسم، شکل می گرفت؛ امروز بورژوازی صنعتی ملی و اقشار فوقانی خرده بورژوازی چنین نیازی را برآورده می کنند. نزول خواران به بانکدارها و زمینداران به صاحبان مانوفاکتورها تبدیل می گیرند. اما، به علت ضعف بورژوازی ناقص الخلقه بومی، قدرت اصلی برای پیشبرد مقاصد امپریالیسم در دست دولت قدرتمند متمرکز می شود. در این دوره مرز بین سرمایه داری بومی و کمپرادور موجود در مرحله کلاسیک امپریالیسم، از میان رفته و دولت های سرمایه داری منحنی سرکوبگر همراه با بورژوازی ناقص الخلقه، وابستگی اقتصادی خود را به امپریالیسم حفظ می کنند. در این دوره انقلاب های کلاسیک بورژوا دموکراتیک سپری شده، زیرا که سرمایه داری خود در قدرت قرار گرفته است. مبارزات مردم ستمدیده این کشورها برای رهایی از یوغ امپریالیسم با مبارزات علیه سرمایه داری بومی پیوند خورده است. زیرا بورژوازی ایران در هر لباسی که ظاهر گردد، خود توسط امپریالیسم بر این جوامع تحمیل گشته و در جبهه سرمایه داری جهانی قرار گرفته است. در نتیجه در این جوامع همواره مطالبات دموکراتیک با خواست های ضدسرمایه داری گره خورده است. اختلافات بین امپریالیسم و دول سرمایه داری تحمیلی بیشتر جنبه چانه زنی و امتیازگیری از یکدیگر است. جنگ سرد میان اجزاء این خانواده صورت می گیرد. این چانه زنی ها یا نهایتاً به نتیجه مطلوب طرفین می رسد و یا امپریالیسم در صورت داشتن تناسب قوا و ایجاد بدیلی حکومتی رژیم ها را تغییر می دهد (مانند صدام در عراق و قذافی در لیبی). اما هرگز دولت سرمایه را مورد سؤال قرار نداده و به هر بها آنرا از میان بر نمی دارد. دولت های سرمایه داری این جوامع پیرامونی را تنها یک انقلاب سوسیالیستی می تواند تغییر دهد. سرمایه داری «صنعتی» ایران در عصر امپریالیسم.

ظهور سرمایه داری در ایران نیز جدا از تحولات و تغییراتی که در سطح جهانی رخ داد، نبوده است. مراحل انکشاف سرمایه داری ایران نیز با جهت گیری های امپریالیستی و براساس نیازهای کشورهای متروپل تعیین و اجرا شد. به عبارت دیگر، اهمیت اصلی کشورهای عقب افتاده برای امپریالیسم، عبارت بود از امکانات کشورهای واپسگرا برای جذب کالاهای تولیدی کشورهای متروپل. بدیهی است که برای جذب کالاهای تولیدی کشورهای امپریالیستی، می بایستی در ابتدا زیر بنای اقتصادی کشورهای عقب افتاده تغییر داده شود تا آمادگی جذب کالاهای آنها را داشته باشند. در نتیجه کشورهای نظیر ایران می بایستی «صنعتی» شوند. برای انجام موفقیت آمیز این طرح در ایران، یکی از پیش شرط های اولیه، یعنی منبع سرشار مالی درآمد از استخراج نفت، موجود بود. حتی در اوائل دهه ۱۹۶۰ (۱۳۳۹) در آمد سالانه خالص از صادرات نفت به ۴۰۰ میلیون دلار رسیده بود. پس از آن، طرح «آزاد سازی» نیروی کار یعنی تبدیل دهقانان به کارگر ضروری بود. این پروژه توسط «اصلاحات ارضی» و «انقلاب سفید» شاه به اجرا گذاشته شد. شاید بتوان اذعان داشت که مهمترین اقدام برای رفع مانع بر سر راه زمینه ریزی برای جذب کالاهای امپریالیستی این پروژه «ملوکانه» بود. به بهانه تقسیم اراضی، بیش از نیمی از دهقانان از زمین کنده شده و به شهرها در جستجوی کار در کارخانه های جدید التأسيس روانه شدند. بورژوازی تازه به دوران رسیده ایران، کارخانه ها را با کمک بانک های بین المللی متکی بر برنامه هفت ساله دوم عمرانی (۱۳۴۱-۱۳۳۴) تاسیس کردند. وام های کلان به سرمایه داران تازه به دوران رسید. بدین ترتیب کارخانه های وسایل مصرفی کالاهای که در کشورهای امپریالیستی اشباع شده بودند از طریق ایجاد کارخانه ها و اشتغال نیروی کار کارگران به جریان افتاد.

برای نمونه، در سال های ۱۳۱۸-۱۳۰۵ تولیدات داخلی پارچه، شکر، کبریت، روغن نباتی، صابون و چای را ظاهر گشتند. این کالاهای در قرن ۱۹ بیش از ۹۰ درصد از کالاهای وارداتی ایران را تشکیل می دادند. به تدریج کارخانه های تولید سیمان، شیشه، آجر، بلور و چرم نیز به لیست فوق افزوده شد. احداث کارخانه های برنج کوبی، آبجوسازی، چای خشک کنی و تولید محصولات کاغذی نیز به دنبال آمد. در دوره ۲۰ ساله بین ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۵ در حدود ۱۷۸ کارخانه وسایل مصرفی تاسیس شده و تعداد

کارگران از حدود ۳۵۰۰ نفر به ۴۰ هزار نفر افزایش یافت. سهم سرمایه ثابت ناخالص ملی از ۸/۹ درصد در سال ۱۳۰۰ به ۱۵/۲۰ درصد افزایش یافت.

در سال ۱۳۱۴ حدود ۴ درصد کل واردات کشور را سیمان تشکیل می داد (برای احداث راه آهن سراسری) با سرمایه گذاری دانمارک دو کارخانه سیمان سازی تأسیس شد که تولید سالانه سیمان را به ۴۰ هزار تن رساند. سپس ۱۲ کارخانه ریسندگی و بافندگی و ۱۰۰ کارخانه پنبه پاک کنی احداث شدند؛ و ۱۴۰۰۰ نفر در صنعت نساجی مشغول به کار شدند. در همین دوره جمعاً ۹۲ کارخانه و واحدهای تولیدی دایر شده و در حدود ۱۷۰۰۰ تن ماشین آلات وارد ایران شد. و در فاصله ۱۳۱۸-۱۳۱۳ معادل ۲۴۷۰ میلیون ریال (۷۷ میلیون دلار) در راه آهن سراسری سرمایه گذاری شد.

از سال ۱۳۳۷ به بعد، با افزایش صادرات نفت، کارخانه های وسایل مصرفی افزایش یافتند. کارخانه های تولید کالاهای مصرفی با دوام مانند یخچال، کولر، رادیو، تلویزیون، در و پنجره اتومبیل و همچنین سایر وسایل مصرفی مانند پودر لباس شوئی، کفش ماشینی، کنسروسازی، محصولات غذایی به لیست بالا افزوده شد. در دوره ۱۲ ساله ۱۳۴۷-۱۳۳۵ مبلغی در حدود ۷۸ میلیون دلار سرمایه خارجی تحت عنوان سرمایه های مشارکتی وارد اقتصاد ایران شد. ۵۴ درصد این مبلغ سرمایه های ایالات متحده آمریکا، ۸ درصد آلمان، ۷ درصد انگلستان، ۶ درصد فرانسه و ۵ درصد سوئیس بودند. در دهه ۱۳۵۰ احداث کارخانه های ذوب آهن اصفهان و کارخانه های پتروشیمی و مونتاژ اتومبیل تراکتوری سازی نیز اضافه شد. در دوره پس از انقلاب ۱۳۵۷ گرچه تولید بسیاری از صنایع یا متوقف شده و یا سرعت آنها نازل تر از پیش شده بود، اما روند و گرایش فوق همچنان ادامه یافته و بازسازی اقتصادی در چهار دهه پیش در همان چارچوب اقتصادی پیش ادامه یافته است.

آنچه در طول حیات اقتصادی سرمایه داری ایران مشاهده شده، یک روند مشخص متکی بر نیازهای امپریالیستی است. تمام تولیدات کشور تنها به تولید وسایل مصرفی (بخش ۲) محدود بوده است. کارخانه های مونتاژ اتومبیل، پتروشیمی و ذوب آهن نیز هرگز به مفهوم «صنعتی» شدن ایران نبوده است. امپریالیسم تنها زمینه های اقتصادی برای به فروش رساندن کالاهای سرمایه ای خود در ایران را فراهم آورد. ایران در دوره شکوفایی خود پس از انقلاب سفید هرگز به تولید وسایل تولیدی (بخش ۱) و جهش صنعتی نایل نیامد، زیرا فاقد چنین امکاناتی بود. سرمایه داری ایران و بورژوازی ناقص الخلقه تحمیلی بر ایران توسط امپریالیسم، به منظور زمینه ریزی و شکوفایی اقتصادی کشور طرح ریزی نشده بود.

تنها با تغییرات بنیادین و گسست کامل اقتصادی از امپریالیسم، می توان زمینه های اولیه جهت صنعتی را ایجاد کرد. این گسست تنها از طریق سرنگونی نظام سرمایه داری ایران و کوتاه کردن دست های امپریالیسم صورت خواهد گرفت. انقلاب کارگری در ایران آغاز انقلاب سوسیالیستی است که تمام احاد زحمتکشان ایران را به رهبری طبقه کارگر به قدرت سیاسی می رساند. برای تدارک انقلاب کارگری استراتژی مرکزی طبقه کارگر ایجاد حزب پیشتاز کارگری است که پیوند میان تمام اقشار زحمتکش را به شکل هدفمند و برنامه ریزی شده انجام داده تا شوراهای کارگری و زحمتکشان را به قدرت برساند و اقتصاد برنامه ریزی سوسیالیستی را آغاز کند.

مازیار رازی، بهمن ۱۳۹۸.

تلگرام - https://t.me/Marxist_Enghelabi

ایمیل - maziar.razi@gmail.com

*برای مطالعه سایر تحلیل های سیاسی «گرایش مارکسیست های انقلابی ایران» به سایت زیر رجوع شود:

militaant.com

militaant.com
تلگرام @Marxist_Enghelabi
contact@militaant.com